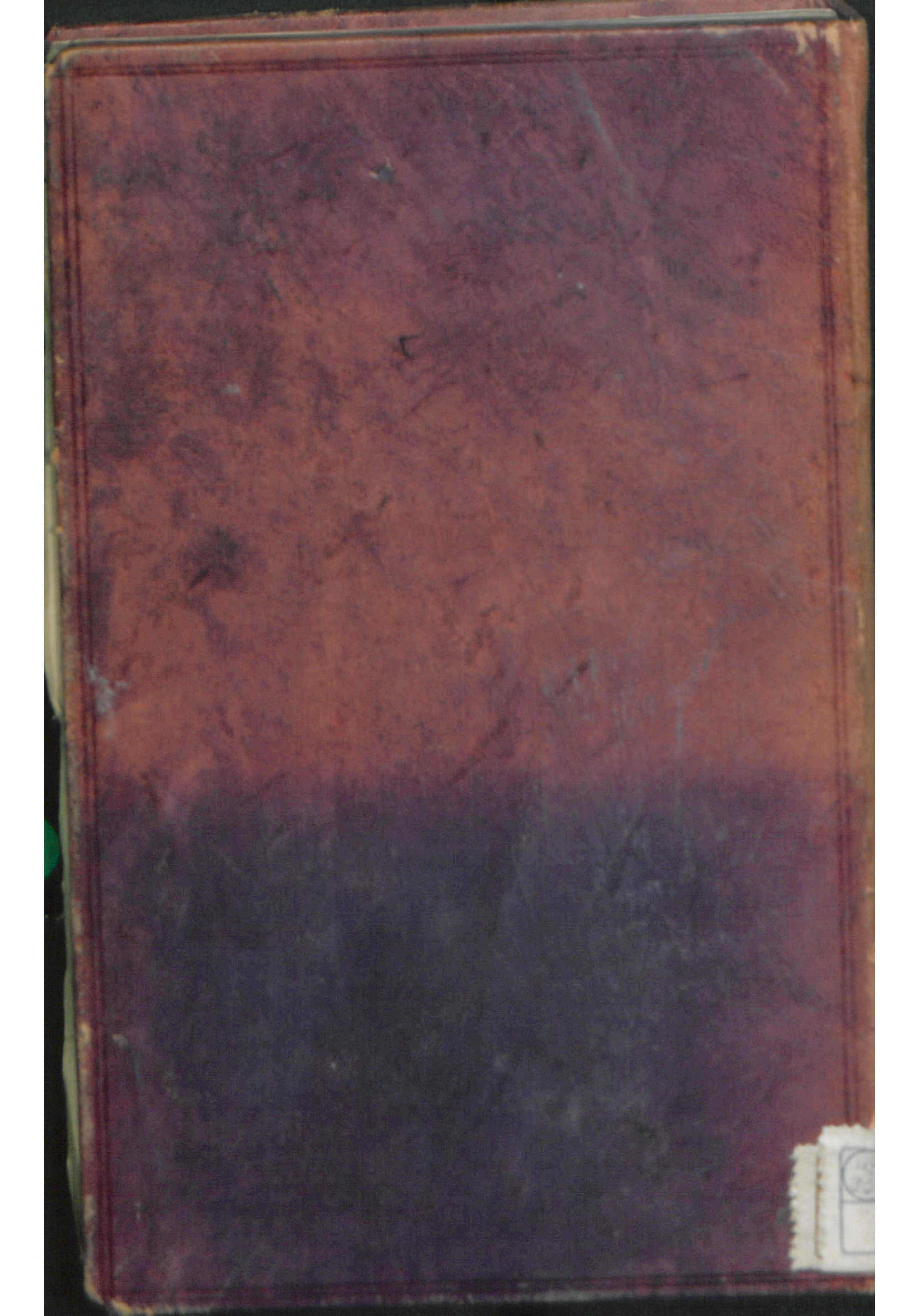
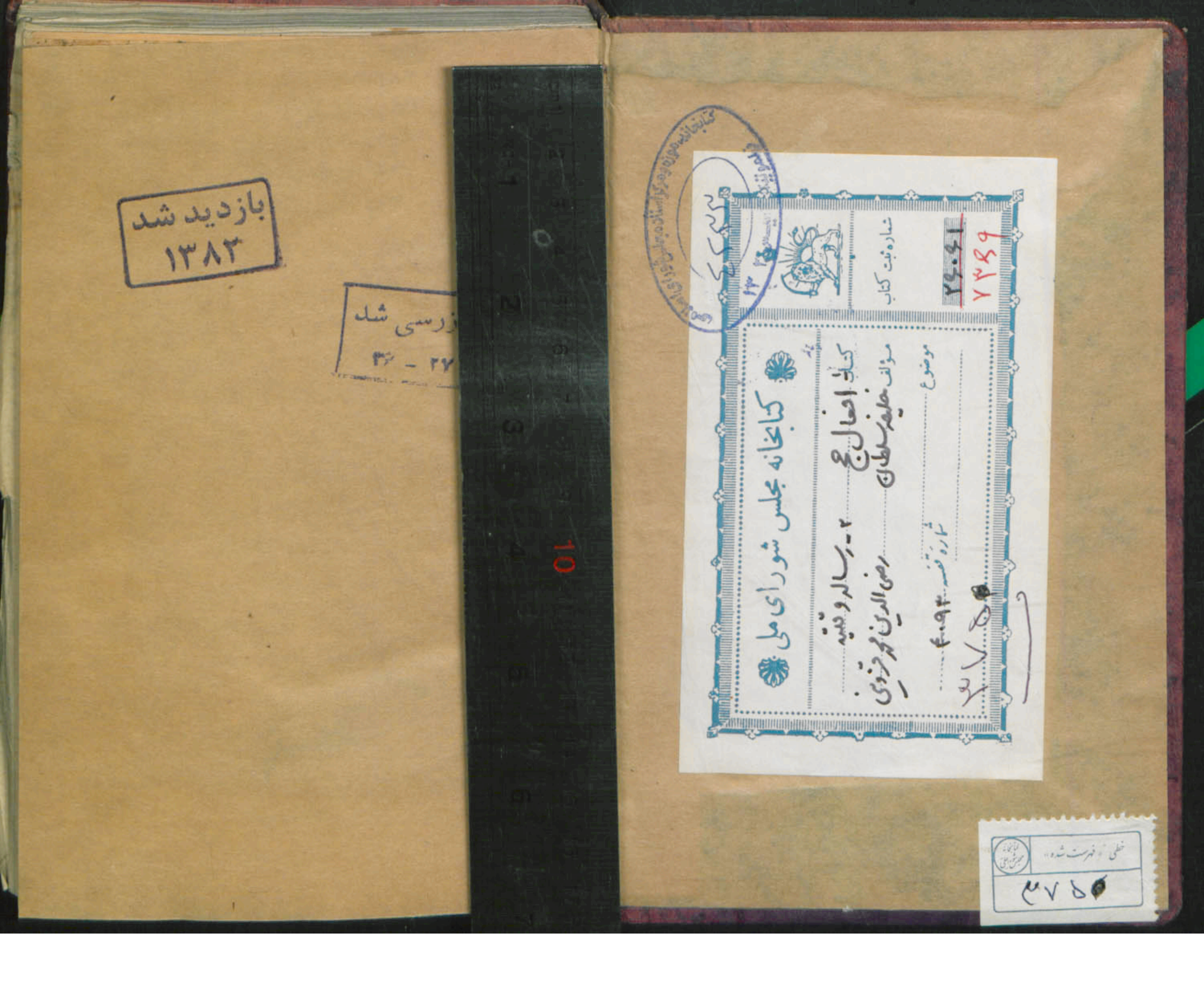
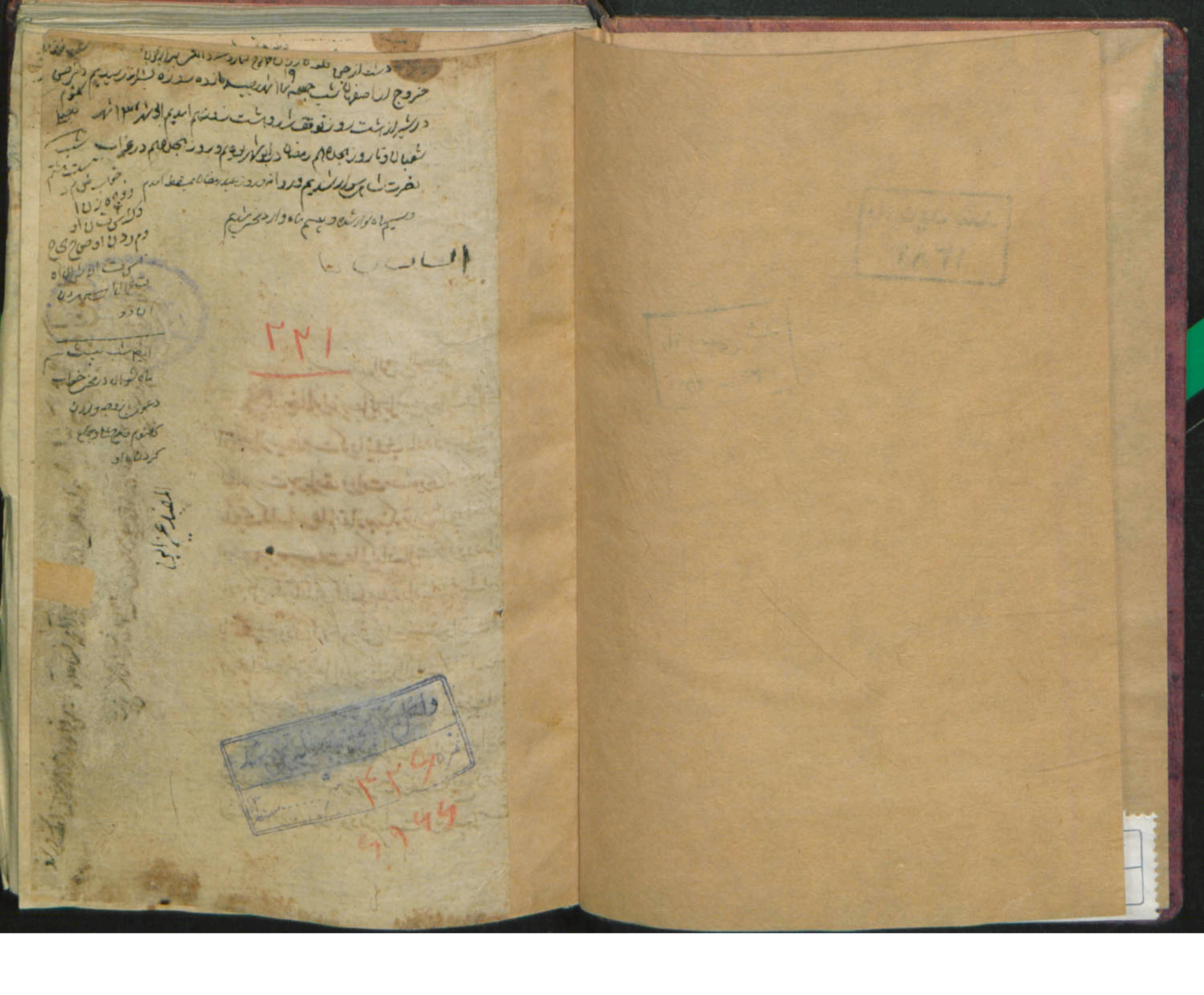
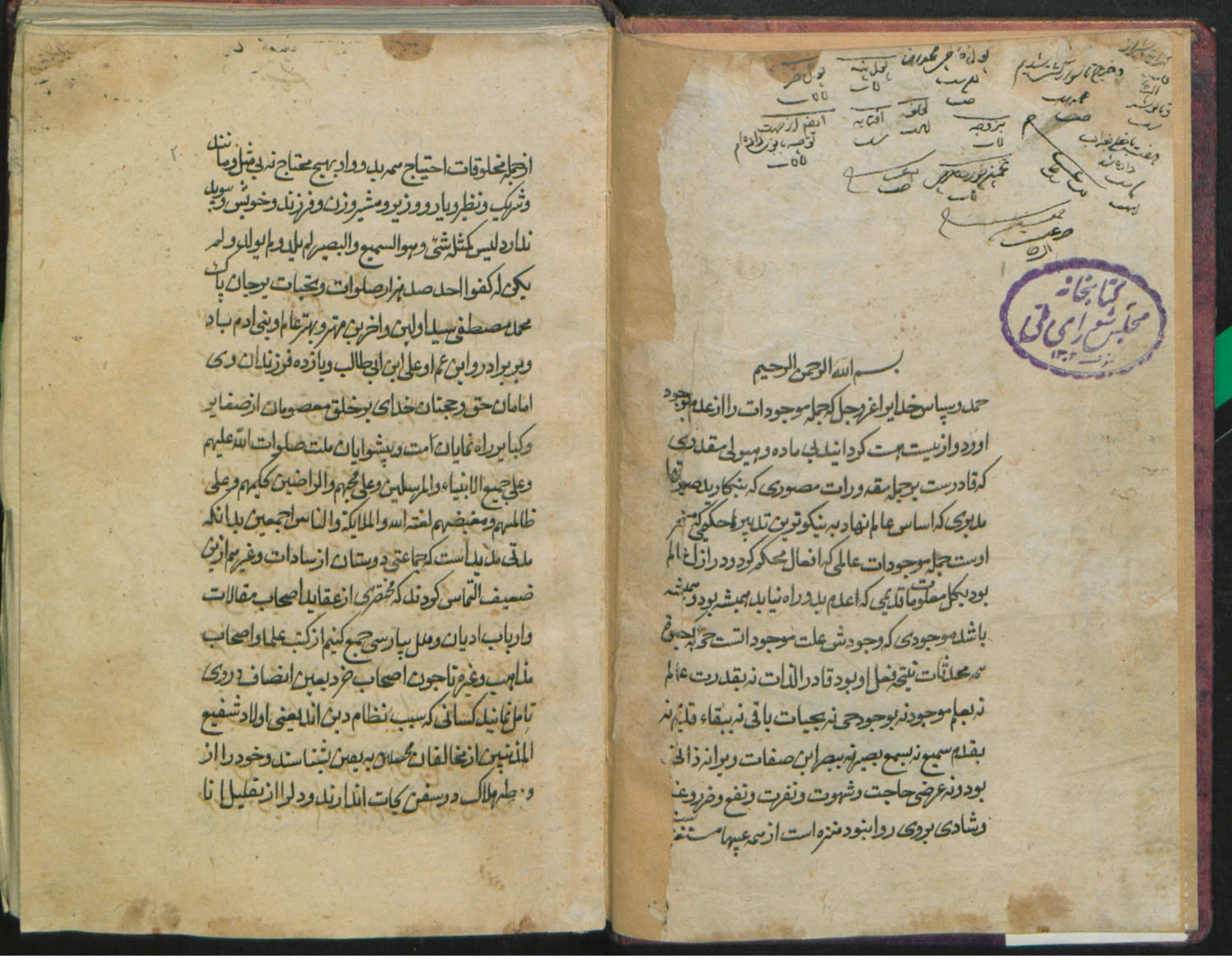



بازدید شد
۱۳۸۳
بازرسی شد
۳۶ - ۲۷



بازدید شد
۱۳۸۳
کتابخانه مجلس شورای ملی





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدای عز و جل که جمله موجودات را از علم به وجود
آورد و از نیست هست کرد ابداع بی ماده و هیولی مقدری
که قادر است بر جمله مقدورات مصوری که نگار بی صورت
مدبری که اساس عالم نهاد به نیکوترین تدبیر حکیمی که همه
اوست جمله موجودات عالمی که افعال محکم کرد و در ازل عالم
بود به کل معلومات قدیمی که اعدام بدو راه نیابد همیشه بود و همیشه
باشد موجودی که وجودش علت موجودات است حیی که حیوة
همه محدثات نتیجه فعل او بود قادر الذات نه بقدرت عالم
نه بعلم موجود نه بوجود حی نه بحیات باقی نه ببقاء قدیم نه
بقدم سمیع نه بسمع بصیر نه ببصر این صفات وی را نه ذاتی
بود و نه عرضی حاجت و شهوت و نفرت و نفع و ضرر و غم
و شادی بر وی روا نبود منزه است از همه عیبها مستغنی

از جمله مخلوقات احتیاج همه بدو و او به هیچ محتاج نه بی مثل و مانند
و شریک و نظیر و یار و وزیر و مشیر و زن و فرزند و خویش و پیوند
ندارد لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد صد هزار صلوات و تحیات بر جان پاک
محمد مصطفی سید اولین و آخرین مهتر و بهتر عالم و بنی آدم باد
و بر برادر و ابن عم او علی ابن ابی طالب و یازده فرزندان وی
امامان حق و حجتان خدای بر خلق معصومان از صغایر
و کبایر راه نمایان امت و پیشوایان ملت صلوات الله علیهم
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی محبهم والراضین بحکمهم و علی
ظالمیهم و مبغضیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بدانکه
ملتمس مدتی است که جماعتی دوستان از سادات و غیرهم از این
ضعیف التماس کردند که مختصری از عقاید اصحاب مقالات
و ارباب ادیان و ملل بپارسی جمع کنیم از کتب علما و اصحاب
مذاهب و غیره تا چون اصحاب خرد بعین انصاف در وی
تامل نمایند کسانی که سبب نظام دین اند یعنی اولاد شفیع
المذنبین از مخالفان مخالف به یقین بشناسند و خود را از
ورطه هلاک در سفینه نجات اندازند و دل را از تقلید نا

رب یسر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لاقوم سبله والصلوة والسلام علی اکرم رسله و آله سیما مخزن سر الله و تنزله و بعد این مختصریست در بیان افعال حج و عمره و مقدمات و توابع آن که بنده کثیر العصیان خلیفه سلطان غفر له الرحیم الرحمن بنظر فاتر و فهم قاصر مقتضای ادله و مقتضی برائت ذمه دانسته قربة الی الله تعالی بفارسی تحریر نموده در اکثر مواضع که محل خلاف بعد از بیان اظهر احتمالات اشاره بطریق احتیاط کرده تا نفع آن عام و فایده آن تام بوده باشد امید از لطف الهی آنکه موافق صواب بوده موجب ثواب گردد و انه قریب مجیب و این مختصر مشتملست بر مقدمه و چند فصل و خاتمه اما مقدمه در بیان شمه از فضیلت و ثواب آن و ذکر بعضی اخبار وارده در ترک و تاخیر و عقاب آن و ذکر آنچه قبل از آن باید کرد از وقت خروج از خانه تا شروع در آن بدانکه معویه بن عمار بطریق صحیح روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

فرموده

فرموده که حج و عمره پاک میکند شخص را از گناه و فقر چنانچه پاک میسازد کوره آهنگری آهن را معویه بن عمار گوید پرسیدم که حج افضل است یا آزاد کردن بنده فرمود که حج افضل است پس پرسیدم که حج افضل است یا آزاد کردن دو بنده فرمود که حج افضل است تا آنکه گوید معویة بن عمار که همچنین میپرسیدم تا آزاد کردن سی بنده فرمود که حج افضلست و همچنین روایت کرده محمد ابن مسلم بطریق صحیح از یکی از صادقین علیهما السلام که فرمود که اهل قبور آرزو مینمایند که اگر مقدور باشد ایشانرا دنیا و مافیها را بدهند و یک حج بکنند و همچنین روایت نموده عبد الله بن سنان بطریق صحیح از حضرت صادق علیه السلام که هر که بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن و خواه در برگشتن ایمن خواهد بود از فزع و خوف روز قیامت و همچنین روایت نموده معویه بن عمار بطریق صحیح از حضرت صادق علیه السلام از اباء خود علیهم السلام که اعرابی بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض نمود که قصد حج داشتم و از من فوت شد و من مردی صاحب مالم بفرمای که در مال خود بکنم چیزی که ثواب حج دریابم حضرت فرمودند که نظر کن بسوی کوه ابی قبیس پس اگر کوه مذکور طلا شود بجهت تو و نفقه کنی در راه خدا بثواب حج نخواهی رسید بتحقیق که حاج هرگاه که مشغول شود در تهیه سفر نماید بر نمیدارد

وچیزی را ونمیگذارد الا انکه مینویسد خدای تعالی از برای او ده حسنه و محو میسازد
از و ده گناه بلند میسازد بجهته او ده درجه پس چون سوار شود هر قدم
که مرکوب او بردارد و هر قدم که بگذارد مثل انچه مذکور شد بجهته او
مینویسد پس چون طواف کند خانهٔ کعبه را پاک شود از جمیع گناهان
پس چون سعی کند میانه صفا و مروه پاک شود از جمیع گناهان پس چون
وقوف نماید بعرفات پاک شود از جمیع گناهان پس چون رمی جمره
نماید پاک شود از جمیع گناهان پس همچنین شمرد حضرت صلی الله علیه واله
هریک از مواقف حج را و فرمود که موجب رفع گناهان میشود پس فرمود
که کجاست ترا ثواب حج و حضرت صادق علیه السلام فرمود که تا چهار ماه
گناه بر حاج نوشته نمیشود و حسنات نوشته میشود مگر انکه گناه کبیره
بکند بکند و روایت نموده شیخ صدوق رحمه الله از حضرت صادق
علیه السلام که هرکس یکنماز بگذارد در مسجد الحرام خدای تعالی قبول مینماید
از وی هر نماز که کرده و خواهد کرد تا وقت موت و یکنماز در مسجد الحرام
برابر صد هزار نماز است در غیر آن نیز روایت نموده که درهمی در حج
حج بهتر است از صد هزار درهم که نفقه کرده شود در راه حق و همچنین
روایت کرده که یک تسبیح گفتن در مکه معظمه برابر است بخراج عراقین
که نفقه کنند در راه خدا و روزه یکروز در مکه معظمه برابر روزه یکسال است

در غیر مکه و همچنین روایت نموده بطریق حسن از صفوان بن یحیی از ذریح
محاربی از حضرت صادق علیه السلام که هر که بمیرد و حج اسلام نکرده باشد
او را مانعی نبوده باشد بمیرد یهودی یا نصرانی و همچنین روایت از محمد بن
الفضیل از ابی الحسن علیه السلام که این آیه که من کان فی هذه اعمی
فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا نازل شده در شان کسی که قدرت
بر کردن حج داشته باشد و تاخیر نموده گوید که حج خواهم کرد و تاخیر کند و همچنین گوید
در سال دیگر تا بمیرد و حج ناکرده ۱۱ انچه قبل از شروع در حج باید دانست
و کمی از اداب و غیرها بدانکه بهترین روزها بجهته سفر دو روز شنبه و روز
سه شنبه است چنانچه منقول شده که اگر سنگی در روز شنبه
از کوه جدا شود هر آینه خدای تعالی برگرداند ان سنگ را بسوی آن
کوه و بدترین ایام که روزها بجهته سفر روز دوشنبه است از سفر در انروز
احتراز باید نمود مگر انکه صدقه نماید بچیزی روایت نموده عبد الرحمن بن
حجاج بطریق صحیح از حضرت صادق علیه السلام که تصدق نمای
و سفر کن هر روز که خواهی و مرویست که حضرت زین العابدین
علیه السلام هرگاه که سفر مینمودند بطرف یکی از مزارع و قرای خود
میخریدند سلامت خود را از خدای تعالی بانچه میسر بود در وقتی که سوار
میشدند و پای در رکاب می نهادند بعد از انکه بسلامت معاودت

مینمودند حمد و شکر الهی بجای آورده بانچه میسر شدند تصدق میفرمودند
و سنتست که در وقتی که خواهد که متوجه سفر شود دو رکعت نماز
بگذارد و با حمد و هر سوره که خواهد و بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم
انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و امانتی
خاتمة عملی شیخ صدوق ره روایت نموده از حضرت رسول صلعم
که هر که این دعا را بخواند آنچه از خدای تعالی خواهد باو داده شود و روایت
نموده صباح حذا بطریق صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
که اگر شخصی در وقت اراده سفر بایستد در در خانه خود و روی
بجانبی نماید که سفر بآن جانب مینماید و بخواند سوره الحمد را بطرف
پیش روی خود و هم چنین بطرف دست راست و هم چنین بطرف
دست چپ پس آیة الکرسی را نیز هم چنین بهر طرف بخواند
پس بگوید اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی
و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل هر آینه خدای تعالی حفظ نماید
او را و آنچه باو دست و بمنزل رساند او را و آنچه باو است
و نیز مرویست که در وقت بیرون آمدن از خانه بگوید بسم الله
آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
و نیز مرویست که بگوید اعوذ بالله مما عاذت منه ملائکة الله

من شر

من شر هذا الیوم و من شر الشیاطین و من شر من نصب
لاولیاء الله عز و جل و من شر الجن و الانس و من شر السباع
و الهوام و من شر رکوب المحارم کلها اجیر نفسی بالله من کل
شر و نیز مرویست که ده بار قل هو الله احد بخواند و روایت نموده
معویة بن عمار بطریق حسن از حضرت صادق ع که در وقت
خروج از خانه باراده حج و عمره بخوان دعای فرج را و آن اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب
العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین پس بگو اللهم
کن لی جارا من کل جبار عنید و من کل شیطان
مرید پس بگو بسم الله دخلت و بسم الله خرجت و فی
سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی و
عجلتی بسم الله و ما شاء الله فی سفری هذا ذکرته
او نسیته اللهم انت المستعان علی الامور کلها
و انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل اللهم
هون علینا سفرنا و اطو لنا الارض و سیرنا فیها
بطاعتک و طاعة رسولک اللهم اصلح ظهرنا و بارک

لنا فيما رزقتنا وقنا عذاب النار اللهم انى اعوذ
بك من وعثاء السفر وكابة المنقلب وسوء المنظر
فى الاهل والمال والولد اللهم انت عضدى و
ناصرى بك احل وبك اسير اللهم انى اسئلك
فى سفرى هذا السرور والعمل بما يرضيك عنى
اللهم اقطع عنى بعده ومشقته واصحبنى فيه
واخلفنى فى اهلى بخير لا حول ولا قوة الا بالله اللهم
انى عبدك وهذا حملانك والوجه والسفر اليك
وقد اطلعت على ما لم يطلع عليه احد فاجعل
سفرى كفارة لما قبله من ذنوبى وكن لى عونا عليه
واكفنى وعثه ومشقته ولقنى من القول والعمل
رضاك فانما انا عبدك وبك ولك پس چون پای در رکاب
کنی بگوی بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والله اکبر پس چون راست
شوی بر راحله خود در محمل قرار گیری الحمد لله الذى هدانا
للاسلام ومن علينا بمحمد صلى الله عليه وآله سبحان
الله سبحان الذى سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين
وانا الى ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمين

اللهم

اللهم انت الحامل على الظهر والمستعان على الامر اللهم
لا طير الا طيرك ولا خير الا خيرك ولا حافظ غيرك
وبدانکه سنت است که هرگاه که بر بلندی بر آیند تکبیر بگویند و هرگاه به پستی
روند تسبیح بگویند چنانچه منقولست که حضرت رسول الله صلى الله
عليه وآله میکرده اند دیگر منقولست بطریق صحیح از حضرت صادق
عليه السلام از زبان پدر خود عليه السلام نقل فرمودند که میفرمود که فایده
مترتب نیست بر حج بیت الله الحرام کسی را که سه خصلت در وی نبوده
باشد خوش خلقی با رفقا و حلم در حال غضب و تقوی و ورعی که مانع
آید او را از مخالفت خدای تعالی **فصل** در تقسیم
حج باقسام ثلاثه یعنی تمتع و افراد و قران و بیان کیفیت هر یک بر سبیل
اجمال قبل از شروع در تفصیل اعمال بدانکه حج بر سه نوع است اول
تمتع وان واجب است بعد از حصول شرائط بر کسی که خانه او دور
باشد از مکه بقدر چهل هشت میل بر قول اظهر اشهر و ان شانزده
فرسخ شرعیست و کیفیت ان انست که احرام بندد بعمره تمتع در یکی
از اشهر حج که شوال و ذو القعده و ذو الحجه است از یکی از مواقیت
که مذکور خواهد شد پس داخل مکه شده طواف نماید بخانه کعبه هفت شوط
به نیت طواف عمره و دو رکعت نماز طواف بگذارد پس سعی نماید

میانه صفا و مروه بهفت مرتبه پس تقصیر نماید یعنی چیزی از موی سر یا ریش
یا ناخن ازاله نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و بعد از آن حلال میشود
از هر چه حرام شده بود بجهة احرام حتی جماع الا آنکه تراشیدن سر که
قبل از روز نحر و ادای مناسک معینه حج جایز نیست چنانچه ذکر خواهیم
نمود انشاء الله تعالی پس در روز ترویه که آن هشتم ذو الحجه است
حج بندد از مکه و متوجه عرفات شده در آنجا در روز عرفه توقف
نماید از طلوع شمس پس بیاید بسوی منی و در روز عید رمی جمره عقبه
پس ذبح هدی پس حلق ریا پس در همان روز یا روز بعد از آن
بمکه رفته طواف خانه کعبه هفت شوط به نیت طواف و دو رکعت
نماز بکند و هم چنین سعی نماید میانه صفا و مروه هفت مرتبه پس طواف
نساء بجای آورد با دو رکعت نماز آن پس مراجعت نماید
بمنی و لیالی تشریق که شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است
بتفصیلی که انشاء الله مذکور خواهد شد در منی توقف نماید و در
روزهای آن رمی جمرات ثلث نماید چنانچه گفته شود انشاء الله تعالی
نوع دوم حج افراد و نوع سیم حج قران است و این دو نوع واجب
است بعد از حصول شرایط بر جمعی که بقدر چهل هشت میل خانه ایشان
دور از مکه بوده باشد و کیفیت آنها قریب بکیفیت حج تمتع است

الا انکه

الا آنکه هدی در حج افراد واجب نیست و در قران در صورت
مخصوصه بشروط معینه واجب میشود و بدانکه درین دو نوع عمره
موخر است از حج و این اگر واجب باصل شرع باشد باید که بعد از
فراغ از حج و انقضای ایام تشریق تا اوایل محرم بکند و اگر سنت باشد
در هر ماه از سال که خواهند میتوان کرد و طریق آن اینست که بیرون
رود از مکه بجعرانه یا حدیبیه یا تنعیم پس احرام عمره مفرده بسته
متوجه مکه شود و طواف و نماز و سعی بعمل آورد پس حلق نماید یا تقصیر
و حلق افضلست و اشهر و احوط آنکه طواف نسا نیز در عمره
مفرده بعمل آورد بلکه بعضی اصحاب دعوی اجماع بر وجوب آن نموده
در افراد
و فرق میانه افراد و قران بسیاق هدی در قران و عدم آن در
بتفصیلی مذکور در محل خود و چون غرض اصلی از تحریر این مختصر بیان
افعال حج تمتعست مجمل از دو نوع دیگر اکتفا میشود بدانکه اصحاب
فی الجمله اتفاق نموده اند که هرگاه شخصی بقصد عمره تمتع احرام بسته باشد
وقت تنگ باشد از دریافتن عمره تمتع و حج آن جایز است عدول او
بحج افراد و حدی بجهت آن معین نشده که بعد از آن عمره تمتع صحیح نیست لیکن
خلاف نموده اند در تحقیق ضیق مزبور و تعیین حد مذکور بجهة اختلاف
روایات وارده درین باب و تحقیق مقام آنست که روایات مذکوره

باوجود اختلاف مدلول متفقند در دلالت ظاهره وان کانت الترامیة
برانکه بعد از انکه داند که اگر مشغول افعال عمرهٔ تمتع شود ادراک وقوف
واجب عرفات از وفوت میشود انتقال او بحج افراد لازم است
وعمرهٔ تمتع او را صحیح نیست واین حکم نیز لازم فتوی معظم اصحاب مع اختلاف
فتاویهم افتاده وظاهر این اصحاب السنت که درین صورت از حجة
الاسلام انکسی که فرض او تمتع بشد مجزیست واین قویست بشرطی انکه
مبدأ این ضیق نیز اختیاری او نباشد وروایتی معتبر که دلالت بر بقای
متعه تا ادراک اضطراری عرفه کند چنانچه مذهب ابن ادریس است
بنظر نرسیده اما حکم متعه قبل از بلوغ بحد مذکور وبعد از زوال یوم
ترویه پس ظاهر بقای متعه است تا سحر لیلة العرفه بواسطه غلبهٔ اخبار
معتبرهٔ داله بر بقاء ان تا وقت مذکور با وجود امکان عمل بانچه
دلالت بر فوات قبل از این میکند بر عدم کمال متعه وفوات
فضیلت ان وحمل انچه دلالت بر نقل با فراد مینماید قبل از این بر
تخییر در غیر حجة الاسلام شخصی که فرض او تمتع بشد اما بعد از سحر
لیلة العرفه تا زوال روز عرفه پس محل اشکال است واحتمال بقای
متعه وحمل اخبار منافیه ان بر انچه مذکور شد محتملست لیکن خالی
از ضعفی نیست واکتفا بمتعهٔ مذکوره خلاف احتیاطست

منها

بدانکه شخصی که ارادهٔ حج دارد باید که چون هلال ذی القعده داخل
شود موی سر وریش خود را بگذارد واز ان چیزی کم نکند چه روایات
صحیح درباب امر بتوفیر شعر در وقت مذکور ونهی از اخذ ان
وارد شده واختیار شیخ مفید رحمه الله وجوب انست وهم چنین شیخ
در بعض کتب پس احوط عمل بانست اگرچه مذهب اکثر اصحاب
استحباب انست بلکه احوط انست که اگر بعد از دخول ذی القعده
سر تراشد گوسفندی فدا کند پس چون بیکی از مواقیت
رسد مهیا شود بجهت احرام چنانکه خواهم گفت و واجب است
از میقات بی احرام نگذرند الا جمعی خاص که استثنا واقع شده
ومیقاتها که حضرت رسول صلعم تعیین فرموده اند پنج است
مسجد شجره بجهت کسی که از راه مدینه طیبه یا غیر ان برود نگذرد
وجحفه بجهت کسی که از راه شام وغیره برانجا بگذرد وقرن المنازل
بجهت اهل طایف وکسی که بر قرن المنازل گذرد ویلملم بجهت اهل یمن وجمعی
که بر یلملم گذرند وعقیق بجهت اهل عراق وکسی که بر عقیق گذر نماید واول
عقیق را از طرف عراق مسلخ واوسط انرا غمره وآخر انرا ذات
عرق گویند احوط انست که احرام در اول یا در وسط ان بسته شود
نه در ذات عرق واما انکه معویة بن عمار بطریق صحیح از حضرت

صادق علیه السلام نقل نموده که اگر عقیق را ندانی کجاست کافیست که از اعراب
و مردم بپرسی و بآن عمل نمائی و تهیه احرام سنت است و آن آنست
که ناخن بگیرند و شارب قطع نمایند و ازاله موی زیر بغل بکنند و نوره
بکشند خصوصا که پانزده روز فاصله شده باشد و مسواک نمایند و غسل
احرام بکنند بمجرد نیت قربت احوط آنست که ترک غسل احرام ننمایند
و زیاده تا احتیاط آنست که نذر غسل احرام نموده بعد از نذر غسل
احرام به نیت وجوب بعمل آورند پس اگر مرد باشد جامه احرام بپوشد
و ظاهر آنست که در وقت انشاء احرام واجب است که آنرا پوشیده باشد
و لازم نیست که دایم باشد بدوام احرام و درین باب خلافی منظور نشده
و بعضی اصحاب تصریح نموده اند که اگر در وقت احرام نیز ترک نماید
آثم است اما احرام صحیح است و آن دو جامه است و زیاده نیز جایز است
باید که یکی را ازار نماید و دیگری را ردا و معتبر در ازار آنست که
میانه ناف و زانو را بپوشد و اگر زیاده باشد نیز جایز است و آنچه ردا مینماید
اگر خواهد بر روی هر دو کتف اندازد و اگر خواهد از زیر بغل راست بیرون
کرده بر روی کتف چپ بیندازد و جایز است که ازار را گره زده بهم
نهد و احوط آنست که ردا را گره نزنند و تکمه نگذارد و بهم نبندند و
شرط است در رجال که ثوبین مذکورین از جنس جامه‌هایی باشد که نماز در آن

صحیح است

صحیح است مثل پنبه و کتان نه ابریشم محض و در احرام زنان در حریر محض
خلافست و مشهور جواز است و سنت است که از پنبه سفید باشد
و مکروه است که چرکین باشد و هم چنین مکروه است که جامه معلم باشد
یعنی راهها و خطها و علمها بالوان مختلف داشته باشد اگر قدرت
بر غیر آن داشته باشد و مکروه است که جامه که احرام در آن بسته
قبل از بیرون آمدن از احرام بشوید مگر آنکه نجس شود پس آنرا باید
شست و احوط آنست که حفظ طهارت جامه‌های احرام بکنند چه
بعضی اخبار معتبره دلالت میکند بر عدم جواز لبس نجس در حالت احرام
مطلقا بلکه احتیاط آنست که حفظ طهارت بدن نیز بکنند و جایز است
که محرم تغییر دهد جامه احرام را اما سنت است که چون داخل
مکه شود جامه که اول در آن احرام بسته بپوشد و مکروه است که آنرا
بفروشد و اگر خواب کند بعد از غسل قبل از انعقاد احرام یا کاری
کند که مخالف احرام باشد از اکل یا لبس سنت است که اعاده غسل بکند
و اگر در روز غسل احرام کرده باشد و شب احرام بندد یا بر عکس کافیست
باید که فراغ از تهیه احرام در وقت زوال شمس باشد که آن افضل
اوقاتست بجهت انشاء احرام و بطریق صحیح معویه بن عمار نقل نموده
از حضرت صادق علیه السلام که انشاء احرام نمی باشد الا بعد از نماز واجب
یا سنت پس اگر نماز واجبی حاضر باشد بعد از سلام از آن احرام بندد د

م بعمرة الاسلام عمرة التمتع واحج
ح الاسلام حج تمتع في الي بلبيات
ح لعقد هذا الاحرام لوجوبه قربة
الى الله

آن احرام بندد والا دو رکعت سنت بکند و بعد از ان احرام بندد
باینطریق که چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات
بر نبی و آل او صلوات الله علیهم بفرستد و بگوید اللهم انی اسئلك
ان تجعلني ممن استجاب لك وامن بوعدك واتبع امرك
فاني عبدك وفي قبضتك لا اوقى الا ما وقيت ولا اخذ
الا ما اعطيت وقد ذكرت الحج فاسئلك ان تعزم لي عليه
على كتابك وسنة نبيك وتقويني على ما ضعفت عنه
وتتسلم مني مناسكي في يسر منك وعافية واجعلني من
وفدك الذين رضيت وارتضيت وسميت وكتبت اللهم
اللهم اني خرجت من شقة بعيدة وانفقت مالي
ابتغاء مرضاتك اللهم فتمم لي حجتي اللهم اني اريد
التمتع بالعمرة الى الحج على كتابك وسنة نبيك صلواتك عليه وآله
فان عرض لي عارض يحبسني فحلني حيث حبستني لقدرك
الذي قدرت علي اللهم ان لم تكن حجة فعمرة احرم لك شعري
بشري ولحمي ودمي وعظامي ومخي وعصبي من النساء والثياب
والطيب ابتغي بذلك وجهك والدار الآخرة وكافیست
که قول مذکور را یکمرتبه در وقت احرام بستن بگوید پس برخیزد
و اندکی راه رود و پس چون قدمی چند برود پیاده و خواه

سواره

18

سواره تلبیه بگوید تمام شد آنچه معویه بن عمار در خبر مذکور نقل نموده
و مثل آن نیز در اخبار صحیحه وارد شده و از ان چنین ظاهر
میشود که مقارنه تلبیه به نیت احرام مانند مقارنه تکبیرة الاحرام
نماز به نیت نماز لازم نیست چنانچه بعضی اصحاب لازم دانسته
اند بلکه راجح ایقاع آنست بعد مشی قلیل و در بعضی اخبار تصریح بتخییر
بین الامرین و افضلیت ایقاع آن بعد مشی قلیل شده و بالجمله احتیاط
بجهت خروج از خلاف مذکور آنست که مقارن نیت احرام یکمرتبه
تلبیه گفته بعد از اندک راه رفتنی رفع صوت تلبیه نماید و هم چنین
از اخبار مذکوره مستفاد میشود که مضمون قول مذکور در خبر معویه بن
عمار در نیت احرام کافیست و زیاده از ان لازم نیست اما
صورت تلبیه پس اولی آنست که بگوید لبيك اللهم لبيك لبيك
لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك
لك لبيك بمتعة بعمرة الى الحج و معویه بن عمار بطریق صحیح
از حضرت صادق ع نقل کرده که تلبیه آنست که بگوید لبيك اللهم
لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك
والملك لا شريك لك لبيك ذا المعارج لبيك لبيك داعيا
الى دار السلام لبيك لبيك غفار الذنوب لبيك لبيك

اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک
لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک لبیک تستغنی و
یفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک
لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن
الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام لبیک لبیک
عبدک وابن عبدیک لبیک یا کریم لبیک و در همین
روایت مذکور است که بگوید این تلبیه را در عقب هر نماز خواه
واجب و خواه سنت و در وقتی که شتری برو سوار است از زمین
برخیزد و هرگاه که برآید بر بلندی یا نزول کند بطرف پستی یا ملاقات
کند سواری را یا بیدار شود از خواب و در سحرها و اکثر اوقات
که مقدور و را و باشد بگوید و هم چنین مذکور است که اگر ترک بعضی از تلبیه
مذکوره کند جایز است اما اگر تمام انرا بگوید افضل است و آنچه
لازم است گفتن آن تلبیات اربع است که در اول کلام است
آن فریضه است و آن توحید الهی است و بآن پیغمبران تلبیه نموده اند
و هم چنین مذکور است که بسیار بگوید ذا المعارج را که حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله انرا بسیار میگفته اند و مخفی نماند که روایت صحیحه مذکوره
مذکوره کافیست در توضیح کیفیت احکام تلبیه بدانکه منقول شده بطریق

صحیح

صحیح که رسول الله صلی الله علیه واله فرموده اند که هر کس در احرام خود هفتاد بار تلبیه
بگوید از روی اعتقاد و قربت گواه گیرد خدای تعالی هفتاد هزار ملک را
بآزادی او از آتش دوزخ از نفاق و مرویست که حضرت
صادق ع را دیدند که در وقت احرام پشت خود را گشوده بود
که آفتاب بر آن تابیده بود و میگفت لبیک فی المذنبین لبیک
و باید دانست که بنابر مذهب اکثر مقارنه تلبیه را به نیت احرام شرط
میدانند منعقد و متحقق نمیشود احرام الا بعد از تلبیه اما بنابر آنچه ذکر نمودیم
از عدم لزوم مقارنه چنانچه مفاد اخبار است احرام قبل از تلبیه
متحقق میشود اما محرمات احرام حرام نمیشود الا بعد از تلبیه وبدانکه
تکرار تلبیه و استمرار آن بشرحی که مذکور شد سنت است کسی را که عمره
تمتع کند تا حال مشاهده بیوت مکه و بعد ازان قطع باید نمود و حد مشاهده
مذکوره عقبه مدنیین است از طرف اعلی مکه و عقبه ذی طوی است از طرف
اسفل مکه کسی را که حج کند تا زوال روز عرفه و بعد از آن باید که قطع تلبیه
نماید و کسی را که عمره مفرد کند اظهر آنست که اگر از یکی از مواقیت
احرام بسته است قطع نماید در وقت دخول حرم و اگر از خارج حرم احرام
بسته است قطع نماید در حال مشاهده بیوت مکه و احتمال تخییر بین الامرین
نیز بسیار بعید نیست فصل در بیان بعضی از احکام احرام

از واجبات آن دیگرها اما واجبات آن بدانکه در احرام اجتناب
از صید صحرا آنچه اکل آن حلال باشد و وحشی اصلی باشد واجب بالاجماع
اما آنچه اکل آن حرام باشد پس مشهور وجوب اجتناب از شش
نوع است شیر و روباه و خرگوش و سوسمار و یربوع و خارپشت
و نقل شده از بعضی اصحاب قول بحرمت قتل جمیع حیوانات حتی زنبور
الا در وقت خوف ضرر بدانکه آنچه صید آن حرام است هم چنین
حرام است اکل لحم آن و ذبح آن و راه نمودن بصید آن و حبس آن و فرق
نیست در وجوب کفاره صید میانه عامد و ناسی و جاهل بخلاف
سایر محرمات که بر ناسی و جاهل کفاره لازم نمیشود اجماعا دیگر از واجبات
احرام اجتناب از استمتاع زنانست از جماع و غیره حتی عقد بستن
ایشان اجماعا دیگر از واجبات اجتناب فسوق است یعنی دروغ
گفتن و دشنام دادن و مفاخرت کردن چنانچه تفسیر آن در حدیث
صحیح واقع شده و در حرمت فسوق خلاف واقع نیست لیکن در خبر صحیح
وارد شده که آنرا کفاره سوای استغفار نیست دیگر از واجبات
اجتناب جدالست و آن گفتن لا والله و بلی والله است و بعضی
گفتن یکی از این دو لفظ را نیز جدال خواه دانسته اند و بعضی هر یمین را جدال
دانسته اند پس احوط اجتناب از یمین است مطلقا و باید دانست که

مثل پیراهن با قبا مگر میشود و بر او کفاره بعدد جامهای مذکور و اگر چه از روی
ضرورت باشد و بر ناسی و جاهل کفاره لازم نیست مگر آنکه بعد از تذکر
و علم تقصیر در بیرون کردن جامه نماید دیگر از جمله آنچه بر محرم اجتناب
از آن واجب است رفتن زیر سایه بودنست در وقت سواری
و قطع راه اجماعا اما اگر پیاده راه رود پس ظاهر اکثر جواز در سایه
راه رفتن است مطلقا و خبر صحیح نیز دلالت بر جواز راه رفتن
در سایه محمل میکند و علامه رحمه الله مخصوص ساخته جواز مشی را
بسایه که بر بالای سر او نباشد بلکه در جانبی از او باشد مثل
سایه شتر در وقت میل آفتاب شکی نیست که عمل بقول
او احوط است بلکه زیادتی احتیاط آنست که مطلق در سایه راه
نروند چه در بعضی روایات معتبره منع از آن مطلقا وارد شده و آنچه
مذکور شد در وقت راه قطع نمودنست اما در منزل جایز است
اجماعا در زیر سایه بودن خواه سایه خیمه و خواه سقف خواه درخت
و اگر چه بی ضرورت باشد و باید دانست که هر گاه عالما عامدا در سایه
راه رفتن مذکور از محرم صادر شود و اگر چه از روی ضرورت باشد
پس اظهر و احوط فدا کردن گوسفند است و زیادتی احتیاط
آنست که اگر بدون ضرورت باشد بجهت هر روزی گوسفندی فدا
فدا دهد بجهت خروج از خلاف الصلاح و ظاهر روایات آنست

آنست که در هر یک از عمره و حج یک کفاره کافیست هر چند فعل مذکور مکرر
واقع شده باشد در وقت ضرورت و بر هر تقدیر بر ناسی و جاهل کفاره
لازم نیست احوط و اولی آنست که گوسفندی مذکور را در منی ذبح
نمایند و اگرچه در احرام عمره باشد بجهت صحیحه اسمعیل بن بزیع از حضرت
رضا علیه السلام و جمع آن با اخبار دیگر و اگرچه مشهور میانه اصحاب
در کفارات مطلق آنست که آنچه در عمره لازم شود در مکه ذبح یا نحر
باید کرد و آنچه در حج لازم شود در منی می باید کرد لیکن خصوص مسعدة
مشهور را علی الاطلاق نمی نماید چه مورد نصوص کفاره صید است
و اما شک نیست که در غیر کفاره تظلیل عمل بمشهور احوط است
و دیگر از جمله آنچه اجتناب از آن بر مردان واجب است اجماعا
پوشیدن سر است در حال اختیار حتی بفرو بردن سر در آب
اما اگر آب بر سر ریزد جایز است چنانکه از بعضی اخبار
معتبره مفهوم میشود احوط آنست که سر با موی غیر معتاد مثل
گل و حنا نپوشاند بلکه بدست نیز سر را نپوشاند و هم چنین
احوط آنست که گوشها را نیز نپوشاند چه نهی از آن در خبر
صحیح وارد است و بواسطه درد سر ضرورت بستن عصابه
بر سر و پوشانیدن سر جایز است و مفهوم از اخبار و مشهور
میانه اصحاب جواز پوشیدن مرد است روی خود را اما بجهة

خروج

خروج از عهده خلاف ابن ابی عقیل احوط آنست که روی را
نیز نپوشانند اگر کسی از نسیان سر خود را بپوشاند باید که چون متذکر
شود آن ساتر را دور کرداند و تجدید تلبیه نماید چه امر تجدید
تلبیه در خبر صحیح وارد شده و اگرچه مشهور استحباب است
و ظاهر آنست که سر بر بالش گذاشتن اختیارا جایز است
چه آنرا عرفا سر پوشیدن نمیگویند چنانکه در تذکره و غیره تصریح شده
و باید دانست که در پوشانیدن سر نسیانا و جاهلا کفاره لازم
نمیشود مگر آنکه بعد از تذکر و علم تقصیر در ازاله ساتر نماید و بر عامد
خواه بطریق ضرورت باشد و خواه بدون ضرورت کفاره واجب
میشود و آن فدا دادن گوسفند است و درین خلافی منقول
نیست و شهید رحمه الله در دروس حکم نموده بعدم تکرر کفاره
بتکرر تغطیه در حالت ضرورت و تکرار آن در حال اختیار
و احوط تکرر آنست بتکرر مجلس زیاده احتیاط تکرر آنست
بتعدد فعل عرفا چه بخصوص نصی بنظر نرسید دیگر از جمله آنچه بر مردان
اجتناب از آن اختیارا واجب است پوشیدن پشت است
بکفش و آنچه از قبیل لباس نیست پس پوشیدن آن چیزی که آنرا عرفا
لباس نگویند مثل پوشیدن آن بدست یا بعضوی دیگر حرام نیست

و اظهر آنست که حرام پوشیدن مجموع پشت پاست نه بعض آن
بلکه ظاهر حرمت پوشیدن پشت پاست بچیزی که ساق داشته باشد
پس لازم نیست تخفیف بند نعلین بقدر امکان و اکتفا بقدر ضروری
لیکن احتیاط اجتناب از جمیع انواع ساتر است کلاً و بعضاً
الا قدر ضروری بند نعلین و اگر ضرور باشد پوشیدن چیزی که ساتر
پشت پای باشد پوشیدن آن جایز است اجماعاً لیکن واجب است
شق نمودن آنچه بر پشت پای باشد از آن و احوط آنست
که تا بالا شکافتن آن آنچه از آن بالای کعبین باشد نیز ببرند و کفاره
پوشیدن پشت پای عالماً عامداً مختاراً گوسفندیست که فدا [illegible]
و مشهور میانه اصحاب بلکه علامه رحمه الله در تذکره دعوی اجماع
بر آن نموده آنست که در صورت ضرورت پوشیدن پشت پای
بکفش یا مثل آن کفاره لازم نمیشود مثل پوشیدن زیر جامه در حال
ضرورت بخلاف پوشیدن پشت سایر جامههای ممنوع در حال
احرام که در حال ضرورت نیز کفاره لازم میشود و روایتی که دلالت
بر تفصیل مذکور نماید بنظر نرسیده و شهید ثانی در دروس قول
بوجوب کفاره در حال ضرورت نیز کفاره لازم ساتر پشت
پای نیز نموده پس احوط دادن کفاره در حال ضرورت نیز اما آنچه

اجتناب

اجتناب آن بر زنان واجب است در حال احرام از آنجمله پوشیدن
روست بنقاب چه بر زنان حرامست نقاب بر روی بستن اجماعاً
لیکن جایز است که چیزی پیش روی خود بیاویزند از بالای روی
تا ذقن و پایین تر نیز جایز است احوط آنست که بنوعی بیاویزند
که بر روی نخورد دیگر از آنجمله پوشیدن زینت است زیاده از
معتاد خود یا آنچه معتاد باشد بقصد زینت یا اظهار کردن آن
بزوج خود اما آداب و سنن احرام بدانکه در روایات صحیحه وارد
شده که باید محرم در حال احرام پرهیزکاری شیوه خود ساخته ذکر خدای
تعالی بسیار گوید و غیر سخن خیر نگوید و اگر کسی او را آواز کند در جواب
لبیک نگوید بلکه یا سعد و لفظ دیگر بگوید دیگر سخن بخیر بگوید اگر کسی او را
آواز کند در جواب لبیک نگوید و نیز وارد شده که جایز است
که محرم تادیب نماید بنده خود را تا ده تازیانه **فصل**
سنت است که چون متمتع بحرم رسد غسل کند بواسطه دخول حرم
و مختار است اگر خواهد غسل مذکور را در بئر میمون کند و اگر خواهد
در فخ کند و اگر تاخیر کند تا در منزل خود در مکه غسل نماید میتواند
بود و نیز چنین سنت است که کفش خود را در دست گرفته ساعتی
پای برهنه در حرم برود چیزی از اذخر بخاید تا دهن او خوشبوی شود

شود بجهت بوسیدن حجر الاسود چنانکه شیخ کلینی رحمه الله نقل نموده
و در وقت دخول حرم این دعا را بخواند اللهم انک قلت
وکتابک و قولک الحق و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا
و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق اللهم انی ارجوا ان
اکون ممن اجاب دعوتک و قد جئت من شقة بعیدة و من
فج عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک مطیعا لامرک و کل
ذلک بفضلک علی و احسانک الی فلک الحمد علی ما وفقتنی
له ابتغی بذلک الزلفة عندک و القربة الیک و المنزلة
لدیک و المغفرة لذنوبی و التوبة علی منها بمنک اللهم
صل علی محمد و آل محمد و حرم بدنی علی النار و آمنی من عذابک و عقابک
برحمتک یا کریم و بعد از آن که بیوت مکه را ببیند تلبیه را قطع
نموده تکبیر و تهلیل و ثنای الهی آنقدر که میسر شود بگوید و بسکینه و خضوع
و خشوع داخل مکه شود چون خواهد که داخل مسجد الحرام شود پای
برهنه بسکینه و وقار و خشوع داخل شود که مرویست که هر کس داخل
مسجد الحرام شود بخشوع خدای تعالی مغفور میسازد گناهان او را
و از دری که آنرا باب بنی شیبه گویند داخل شود علی المشهور
و آن در الحال معروف نیست چه مسجد قدیم کنده شده و بزرگ شده
لیکن گویند که آن در بوده محاذی در کسی که الحال مشهور بباب السلام

پس

پس بنابرین باید که از باب السلام داخل شده راست برود تا از ستونها
بگذرد شاید مرور بر آن واقع شود پس چون بدر مسجد برسد بایستد
و بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بسم الله و
بالله و ما شاء الله السلام علی انبیاء الله و رسله و السلام
علی رسول الله و السلام علی ابراهیم خلیل الله
و الحمد لله رب العالمین پس چون داخل شود هر دو دست
بر داشته رو بجانب خانه کرده بگوید اللهم انی اسئلک فی
مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی و ان تجاوز
عن خطیئتی و تضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته
الحرام اللهم انی اشهد ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته
مثابة للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین اللهم
انی عبدک و البلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب
رحمتک و اؤم طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک
اسئلک مسئلة المضطر الیک الخائف لعقوبتک اللهم
افتح لی ابواب رحمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک
پس چون نزدیک بحجر الاسود برسد دو دست بر داشته حمد و ثنای
الهی بگوید و صلوة بر نبی و آل او بفرستد از خدای تعالی طلب قبول
عبادت خود نماید پس ببوسد حجر را و اگر میسر نشود دست بر حجر مالد

و در بعضی روایات مذکور است که دست بمالد و دست خود را
ببوسد و اگر میسر نشود اشاره باو نماید و بگوید اللهم امانتی ادیتها
ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا بکتابک
وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له وان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت
بالطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة
کل ند یدعی من دون الله و بگوید اللهم الیک بسطت
یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی
وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر والخزی
فی الدنیا والآخرة و در صحیح یعقوب بن شعیب مذکور است
که در وقتی که استقبال حجر نماید تکبیر بگوید و صلوات بر رسول ص
وآلش بفرستد و هم چنین مذکور است که شنیدم از حضرت
از حضرت صادق ع که چون پیش حجر می آمد میگفت الله اکبر
السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله

فصل

بدانکه طواف در عمره و حج واجب است چون خواهد که طواف کند
باید که شرایط طواف را بعمل آورد و از آنجمله طهارت از حدث است
خواه اکبر و خواه اصغر در طواف واجب اجماعا خلافی علامه ره در
تذکره دعوی نموده اخبار صحیحه نیز دلالت بران مینماید و اظهر آنست

که وضو

که وضو در طواف نافله سنت است اما نماز طواف خواه واجب خواه
سنت بی طهارت صحیح نیست اجماعا و احوط اجتناب از نجاست
است نیز چنانچه معتبر است در صلوة و زیاده تا احتیاطا اجتناب
از نجاسات است مطلقا حتی از معفوات در نماز و احوط نیز
ستر عورت است چنانچه در نماز معتبر است و از آنجمله ختنه
کردن مرد است چنانچه مفهوم میشود از اخبار صحیحه اما کیفیت
طواف باید که مقابل حجر الاسود ایستاده نیت نماید باین طریق
که طواف عمره تمتع مینمایم قربة الی الله تعالی و اگر قصد وجوب
یا ندب و خصوصیت حجة الاسلام یا نذر یا غیر آن نماید بهتر خواهد
بود پس بگردد و طرف چپ را بجانب خانه کرده شروع
در دور نماید و بدانکه استقبال حجر در وقت نیت واجب نیست
بلکه سنت است پس اگر در آنوقت پهلوی چپ بطرف حجر بشد
کافیست و مشهور آنست که واجب که مقارن نیت جمیع بدن
بر جمیع حجر مرور نماید پس بنابرین باید که تمام بدن را خارج از
حجر دارد بحیثیتی که اول جزوی از بدن او متصل بیشتر باول
حجر پس مقارن نیت شروع در حرکت نماید تا از اول بدن
او بمقابله تا آخر بر تمام حجر مرور نماید و بجهة خروج از عهده
اختلاف علما عمل بمشهور احوط است لیکن این تفاصیل از اخبار

باوجود تعدد اخبار درین باب مستفاد نمیشود بلکه آنچه مستفاد
میشود وجوب ابتدا بحجر و انتها باوست مطلقا بهر نحو
که باشد اما آنکه باید که ابتدا باول جزو حجر باشد مفهوم نمیشود و ظاهر
آنست که کافیست که عرفا ابتدا بحجر گویند بهر نحو که باشد و هرجا
که باشد و همچنین در مقارنه نیت با ابتداء از حجر کافیست که نیت را
تا مرور بر حجر ~~[illegible]~~ مستمر دارد نه آنکه مسافت بیشی
از حجر را بقصد طواف قطع نماید بلکه ابتداء طواف خود را از حجر
داند و اگر چه نیت این فعل را پیش از رسیدن بحجر نماید باستمرار
آن تا وصول بحجر چنانچه قبل از وصول بصبح نیت صوم از صبح
صحیح است و لازم نیست که متصل بجزو اول روز باشد اجماعا و
همچنین در انتها پس اگر در آخر طواف از حجر بگذرد ولیکن
زیاده را خارج از طواف داند و طواف را منتهی بحجر داند
قصوری نخواهد داشت و باید که در وقت طواف خانه را
در طرف چپ گیرد و هفت مرتبه تمام بر دور خانه بگردد
در میان خانه و مقام ابراهیم علیه السلام بگردد و فاصله میان او و خانه
در همه طرف در وقت طواف از قدر فاصله میانه خانه و مقام
ابراهیم علیه السلام زیاده نبوده باشد و حجر حضرت اسمعیل علیه السلام را داخل
طواف نماید و بر دور آن بگردد بحکم ~~زیاده نبوده باشد و حجر حضرت~~

~~اسمعیل علیه السلام را داخل طواف نماید و بر دور آن بگردد بحکم~~ روایت
صحیحه خواه گفته شود که حجر داخل خانه مبارکه بوده سابقا و خواه
نبوده و باید که کل بدن او از شاذروان و اساس خانه که بیرون
دارد در حال باشد احوط آنست که در وقت حرکت طواف
دست بدیوار خانه نرساند بلکه اگر خواهد که دست برساند بایستد
و دست برساند و از همان مکان باز شروع در حرکت نماید
و اولی و احوط آنست که فاصله عرفی میانه هفت شوط ننماید
اگر چه مشهور آنست که بعد از اتمام چهار شوط فاصله جایز است
بجهت ضرورت یا قضای حاجتی یا نماز واجبی یا نماز سنتی که وقت
آن طواف شود و در وقت سخن گفتن بهر چه مباح باشد جایز است
اجماعا لیکن مکروه است در طواف فریضه سخن گفتن بغیر از
دعا و ذکر خدای تعالی **سنت است** که در وقت طواف این دعا را
بخواند اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به علی طلل
الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسئلک باسمک الذی
یهتز له عرشک واسئلک باسمک الذی تهتز له اقدام
ملائکتک واسئلک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب
الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة منک واسئلک

باسمك الذي غفرت به لمحمد صلى الله عليه وآله ما تقدم من ذنبه
وما تأخر واتممت عليه نعمتك ان تفعل بي كذا وكذا
وهر دعا که خواهد بکند سنت است که در هر شوطی حجر الاسود را ببوسد
و دست و بدن را بر آن بمالد و اگر میسر نشود اشاره بآن نماید و
همچنین ارکان اربعه را استلام نماید یعنی دست یا شکم خود را بآن
برساند بالحظ تقبیل آن و در بعضی اخبار وارد است که هر بار که
بدر خانه مبارکه رسد صلوة بر نبی و آلش صلی الله علیه و آله بفرستد و میانه رکن
یمانی و حجر الاسود بگوید ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار و در اثنای طواف بگوید
اللهم اني فقير واني خائف مستجير فلا تغير جسمي
ولا تبدل اسمي و چون بحجر اسمعیل علیه السلام رسید قبل از رسیدن
بمیزاب بگوید اللهم ادخلني الجنة برحمتك وعافني من السقم
واوسع علي من الرزق الحلال وادرأ عني شر فسقة
الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم معوية بن عمار روایت
نموده از حضرت صادق علیه السلام که چون فارغ شوی از طواف و برسی
در عقب خانه کعبه بمقابل مستجار باندک فاصله بر رکن یمانی هر دو دست
خود را بهم کن بر روی دیوار خانه و شکم خود [illegible] بچسبان

وبگو

وبگو اللهم البيت بيتك والعبد عبدك وهذا مكان
العائذ بك من النار پس اقرار کن باعمال خود نزد خدای تعالی
که هیچ بنده مؤمن درین مکان اقرار نکند بذنوب خود الا آنکه
خدای تعالی به بخشد ذنوب او را پس بگو اللهم من قبلك الروح
والفرج والعافية اللهم ان عملي ضعيف فضاعفه لي واغفر لي
ما اطلعت عليه مني وخفي على خلقك استجير بالله من النار
پس بکن هر دعا که خواهی پس استلام نمای رکن یمانی را پس بیا بسوی
حجر الاسود و در بعضی روایات این عمل در شوط سابع وارد شده و
ظاهر امر او از فراغ در روایت سابقه تعیین بهتر و هرگاه شک کند
در عدد اشواط پس اگر شک میانه شش و هفت احوط آنست
که اعاده نماید چه روایات درین باب مختلف و جمع بحمل طریق محتملست
و بر هر تقدیر اعاده احوط است اگر شک میانه هفت و زیاده بهشت بنا بر
هفت گذارد بشرطی که در اثنای شوط ثامن نرسیده بحجر الاسود رسیده
باشد و اگر شک در اثنای شوط باشد یا شک متعلق بکمتر از هفت شوط
باشد اعاده نماید و اگر حصول شک بعد از فراغ از طواف باشد مطلق
التفات ننماید و این احکام در طواف واجبست و در طواف نافله مطلقا بنا بر
اقل گذارد پس چون فارغ شود از طواف بیاید بسوی مقام ابراهیم

و در رکعت نماز ...

بکند و اظهر آنست که نماز طواف اگر طواف واجب است نماز
نیز واجب است اگر سنت است بواسطه ورود امر بنماز طواف
در روایات معتبره پس اگر در نیت نماز طواف واجب نیت
وجوب نیز نماید خوب خواهد و احوط آنست که نماز طواف را
در عقب مقام بکند نه در نفس عمارت مقام و نه در پهلوی آن
بحکم ظاهر روایت معویة بن عمار و غیر آن از روایات معتبره اگرچه
مشهور غیر اینست و نماز طواف واجب را اختیارا در غیر مقام
بنحوی که مذکور شد نمیتوان کرد و نماز طواف نافله را تجویز نموده اند
که در هر جای مسجد که خواهد بکند و ظاهر عدم خلاف درین است سنتست
که در رکعت اول نماز طواف بعد از الحمد قل هو الله و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون بخواند و اگر خواهد قرات نماز طواف را بلند کند
و اگر خواهد آهسته و باید که نماز طواف را بی فاصله بعد از فراغ از طواف
بکند **و بدانکه** مشهور تحریم قران است بین الطوافین یا زیاده در طواف
واجب یعنی دو طوافی یا زیاده بهم متصل کردن بلکه مشهور بطلان
آنست در طواف واجب و کراهت آنست در طواف نافله و از
اخبار تحریم و بطلان ثابت نمیشود و بهر تقدیر اجتناب از آن
احوط است و از بعضی اخبار مستفاد میشود که زیاده کردن

تمام

تمام دوره بر هفت حرامست اما زیاده کردن بعضی دوره محل اشکالست
اگر بقصد طواف باشد ولیکن اگر از حجر الاسود بگذرد و نه بقصد طواف
بلکه زیاده را خارج از طواف داند پس قصوری ندارد و اگر چند طواف
نافله را متصل بیکدیگر بکند نماز آنها بعد از فراغ از آن در پی هم
خواهد کرد و **زراره** نقل کرده که گاه بود که حضرت باقر علیه السلام
دست مرا گرفته با او دو طواف و سه طواف میکردیم و چون
فارغ میشدند بعد از آن نماز طواف میکرد چنانکه اگر سه طواف کرده
بود شش رکعت نماز طواف میکرد و معویة بن عمار بطریق صحیح از
حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که این دعا را در آخر دو رکعت
نماز طواف واجب بخوان بعد از تشهد اللّهمّ ارحمنی بطواعیتی
ایّاک وطواعیتی رسولک صلّی الله علیه وآله اللّهمّ جنّبنی
ان اتعدّی حدودک واجعلنی ممّن یحبّک ویحبّ رسولک
صلّی الله علیه وآله وملائکتک وعبادک الصّالحین **و در حدیثی**
منقولست که چون فارغ شوی از نماز طواف پس بیا بسوی حجر
الاسود و ببوس آنرا و دست بر آن بمال یا بدست اشاره بآن بکن و اگر
میسر باشد که از آب زمزم بخوری پیش از بیرون رفتن بطرف
صفا چیزی از آن آب بخورد و در وقت خوردن بگو اللّهمّ
اجعله علما نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کلّ داء

وسقم

و در بعضی روایات وارد شده که بعد از نماز طواف بر سر چاه زمزم
آید و دو سه دلو آب بکشد و از آن بخورد و بر سر و پشت و شکم خود
ریزد و دعای مذکور را بخواند و بعد از آن بسوی حجر آید و چون در روایات
معتبره بهر دو طریق وارد شده و از سنن است بهر کدام عمل شود
خوب خواهد بود **فصل** بدانکه دیگر از واجبات عمره
سعی است و اجماعا باید که بعد از فراغ از طواف متوجه سعی میانه
صفا و مروه شود مگر آنکه عذری داشته باشد مثل آنکه هوا بسیار گرم باشد پس
آنقدر تاخیر جایز است که هوا خوب شود یا آنکه کوفتناک باشد پس
آنقدر تاخیر نماید که ماندگی و کوفت او بر طرف شود یا وقت فضیلت
نماز باشد پس بقدر نماز تاخیر نماید و در دو عذر سابق تا شب نیز
تاخیر جایز است و بعضی اصحاب تجویز تاخیر تا روز دیگر نیز نموده اند
اما اقوی و احوط آنست که تا روز دیگر تاخیر ننمایند چه در خبر
صحیح نهی از آن وارد شده و **سنت** که در وقت سعی طاهر
از حدث اکبر و اصغر بوده باشد و احوط عدم ترک طهارتست
و همچنین اصحاب ذکر کرده اند که سنتست که جامه و بدن او پاک
بوده باشد از نجاست و طریق شروع در سعی و مقدمات مستحبه آن
آنست که از دری که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله بیرون رفته اند
و آن دریست که مقابل حجر الاسود واقع است و بسکینه و وقار

باشند

راه روند پس بر صفا بالا رفته نظر بخانه کعبه نمایند و برابر رکنی باستند
که حجر الاسود در آنست پس حمد و ثنای الهی بجای آورند پس هفت بار
الله اکبر و هفت بار الحمد لله و هفت بار لا اله الا الله و سه بار لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
و هو علی کل شیء قدیر بگویند پس صلوات بر نبی و آلش صلوات
الله علیهم بفرستند و سه بار بگویند الله اکبر علی ما هدانا
والحمد لله علی ما اولانا والحمد لله الحی القیوم والحمد
لله الحی الدائم پس سه بار بگویند اشهد ان لا اله الا الله
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون پس سه بار
بگویند اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی
الدنیا و الآخرة پس سه بار بگویند اللهم آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار پس صد بار الله اکبر
و صد بار لا اله الا الله و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان
الله بگویند پس بگویند لا اله الا الله انجز وعده و نصر
عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد
وحده وحده اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعده

له الملک ح

الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم
اظلنی فی عرشک یوم لا ظل الا ظلک و باید که مبالغه نمایند
در سپردن دین و نفس و اهل و اولاد خود بخدای تعالی و بگویند
استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا یضیع ودائعه نفسی و
دینی و اهلی اللهم استعملنی علی کتابک
و سنة نبیک و توفنی علی ملته و اعذنی من الفتنة
پس سه بار تکبیر بگویند پس دیگر بار اعاده نمایند اگر دعاء الخ مذکور
شد میسر نشد بعض آنرا بعمل آورند و بدانکه آنچه مذکور شد در
سعی و مقدمات آن تا اینجا بتفصیل در حسنه معویة بن عمار
از حضرت صادق ع مذکور است و هم چنین او نقل نموده از
حضرت صادق ع که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله بر صفا بقدر آنکه
بر صفا بقدر آنکه سوره بقره درست خوانده شود توقف مینموده
یعنی آن مقدار زمان توقف مینموده اند که سوره بقره میخوانده اند
پس چون شروع در سعی خواهند نمود نیت کنند که سعی عمره
تمتع یا حج اگر سعی حج میکنم قربة الی الله تعالی و اگر قصد
وجوب یا ندب خصوصیت حجة الاسلام یا نذر یا غیر آن نیز
نمایند خواب خواهد پس مقارن نیت شروع در حرکت نمایند

ازنرد بانهای

از نردبانهای صفا اگر بالا رفته باشند از پایین صفا اگر بالا نرفته
باشند بانطریق که پاشنهای پای خود را بصفا متصل سازند
و از آنجا شروع در حرکت نمایند چه بالا رفتن بر صفا واجب نیست
و سنت است بر قول اکثر بلکه اجماعا چنانکه در تذکره مذکور است اما
احوط آنست که بالا روند و اگر اختیارا سواره سعی نمایند جایز است
خواه زن را چنانکه در صحیحه معویة بن عمار و صحیحه حلبی مذکور است
اما اولی و افضل آنست که پیاده سعی نمایند و باید که از روی
سکینه و وقار راه روند تا برسند بمناره پس سنت است
مردان را که از آنجا شروع در هروله نمایند یعنی تند راه روند تا برسند
بمناره دیگر که برابر کوچه عطاران است احوط آنست که
ترک هروله ننمایند و بگویند بسم الله و الله اکبر و صلی الله
علی محمد و اله و علی اهل بیته اللهم اغفر
و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم پس
چون بمناره دوم بگذرند بگویند یا ذا المن و الفضل
و الکرم و النعماء و الجود اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر
الذنوب الا انت پس بسکینه و وقار راه روند تا برسند
بمروه پس سنت است که بمروه بالا روند تا آنکه خانه کعبه را به

بلند وچنانچه در صفا مذکور شد بعمل آورند و واجب است تعیین قدر
که انگشتان پا برابر مروه برساند و در برگشتن بعکس آنچه مذکور
شد بعمل خواهند آورد و واجب است در سعی هفت مرتبه رفتن
از صفا بمروه و برگشتن است بنحوی چنانچه رفتن را یکی
حساب مینمایند و برگشتن را دیگری و باید که ابتدا از صفا
نمایند نه از مروه اگر شخصی از روی جهل زیاده از هفت
شوط حرکت نماید سعی او صحیحست جمیل بن دراج از حضرت
صادق علیه السلام مستفاد میشود و اگر سهواً شوطی زیاده
نماید اگر خواهد زیاده را اعتبار ننماید و سعی او صحیح است
اگر خواهد شش دیگر با او اضافه نماید تا سعی دیگر تمام شود و اختیار
و میانه این دو کار از صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج از صادق ع
و غیرها مستفاد میشود و این سعی دوم سنت خواهد و سعی
سنت در موضع دیگر غیر آنچه مذکور شد ثابت نشده و اگر بواسطه
دفع واماندگی و استراحت بر صفا یا مروه بنشینند جایز است
و استحباب هروله بر زنان ثابت نشده بلکه در بعضی روایات
مذکور است که بر ایشان هروله سنت نیست و هم چنین
اگر سواره سعی نمایند تند رفتن بسیار در موضع هروله سنت

نیست

نیست بلکه در روایات معویة بن عمار مذکور است که ولکن
سعی شیئاً یغیر اند که تند بروید و بدانکه تقدیم سعی بر طواف
جایز نیست اجماعا و هم چنین جایز نیست تقدیم طواف
نسا بر سعی عمدا **فصل** بدانکه دیگر از واجبات عمره
تمتع تقصیر است یعنی بریدن چیزی از موی ریش و شارب
یا موی سر چنانچه اصحاب ذکر کرده اند یا ناخن گرفتن
و اگرچه مسمای یکی از اینها باشد حتی آنکه بریدن سه مو کافیست
چنانچه در تذکره دعوی اجماع برین نموده اما افضل جمع
میانه این امور است و اظهر است که تراشیدن سر حرام
است قبل از آنکه وقوفین و مناسک منی در روز عید بعمل آید الا کسی را
که عسل یا صمغ و مثل آن بر سر مالیده باشد یا موی سر را بر یکدیگر
بچسبیده و درهم بافته باشد که اظهر نسبت باین دو شخص تعیین سر تراشیدنست
و اولی آنست که تقصیر مذکور را در مروه بعد از اتمام سعی آورد و بدانکه
در اخبار معتبره متعدده وارد شده که متمتع در عمره تمتع بعد از تقصیر
حلال میشود از هرچه بسبب احرام بر او حرام شده بود سوای موی تراشیدن
سر و مستفاد میشود از اخبار مذکوره که تقصیر آخر افعال عمره
تمتع است و اصلا حلال شدن از عمره تمتع را در اخبار مذکوره موقوف
بطواف نسا نداشته اند بلکه ذکر آن نشده اند بلکه ذکر آن نشده الا

در حدیث ضعیفی وقایل بوجوب طواف نسا در عمره تمتع معلوم نیست
بلکه علامه رحمه الله در منتهی ذکر کرده که خلاف در عدم وجوب آن
نمیدانیم وشهید رحمه الله اگرچه در بعضی تصانیفش قول بوجوب آن
نموده اما قایل را بیان نفرموده وبرهر تقدیر قول بوجوب آن در عمره
تمتع بسیار ضعیف است از طریق استدلال دور دبا وجود این اگر
بعد از قول تقصیر فراغ از عمره تمتع طواف نسا بجهة زیادتی احتیاط
بکنند ضرر نخواهد داشت دیگر بدانکه سنت است که متمتع بعد از
تقصیر وحلال شدن از عمره تمتع مخیط بپوشد وخود را شبیه بمحرم دارد
دیگر بدانکه اولی واحوط آنست که عمره تمتع را قبل از یوم ترویه
یعنی هشتم ذی الحجه که وقت احرام حج است بعمل آورند وتاخیر تا آن روز
ننمایند خصوصا بعد از زوال آن روز وما بعدان خیانت وجان
در آخر فصل تقسیم حج باقسام ثلاثة ظاهر شده **فصل**
باید که متمتع بعد از تقصیر وحلال شدن از احرام عمره تمتع متوجه
احرام حج تمتع شود چه اول واجبات حج تمتع احرام است
واولی واحوط آنست که احرام حج را در روز ترویه ببندد از مسجد
الحرام وافضل آنست که از مقام ابراهیم علیه السلام یا حجر اسمعیل علیه السلام ببندد
وبعضی اخبار معتبر دلالت بر آن دارد که از هر جای از مکه که خواهد
احرام میتواند بست دعوی اجماع برین نیز در تذکره شده ودر بعضی

اخبار

اخبار معتبره امر شده بتاخیر آن تا آنکه زوال شمس شده نماز ظهرین
کرده شود پس بگوید آنچه در وقت احرام عمره مذکور شد ومتوجه
خروج شود واظهر آنست که بسبب جمع میانه اخبار که غیر امام یعنی غیر امیر
حاج مخیر است میانه احرام بستن خروج پیش از نماز ظهرین ومیانه
خروج بعد از آن وظاهر آنست که خلافی در جواز احرام وخروج
در هر جزو که خواهد از روز ترویه نیست بلکه خلاف در استحباب
آنست واظهر تخییر غیر امام است چنانکه مذکور شد وکیفیت احرام
مذکور مثل کیفیت احرام عمره است در واجبات وشرایط
ومحرمات الا نیت که درین احرام نیت باید کرد که احرام حج
تمتع میکنم قربة الی الله تعالی واز بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که
اگر فاصله بسیار میانه نوره نهادن بجهة احرام سابق وکندن
موی بغل وناخن گرفتن او نشده بعمل آوردن این اعمال او را در کار نیست
ودر حسنه معویة بن عمار از حضرت صادق علیه السلام مذکور است در کیفیت
احرام حج که چون روز ترویه شود غسل کن وجامه احرام بپوش
وبای برهنه داخل مسجد الحرام شو از روی سکینه ووقار پس دو رکعت
نماز بکن در مقام ابراهیم علیه السلام یا در حجر پس بنشین تا زوال شمس
متحقق شود پس نماز واجب ظهرین بکن پس بگوی آنچه گفتی

در وقت احرام عمره یعنی حمد وثنای الهی وصلوة بر نبی وال او صلعم وقول
اللهم انی اسئلک ان تجعلنی الی اخر الدعا الا انکه بجای ارید
التمتع بالعمرة الی الحج ارید الحج باید کفت پس شروع در بیرون
رفتن کند از روی وقار پس چون برسی برقطا به تلبیه بکوی
وچون برسی بردم وستشرف شوی بر ابطح آواز بلند کن بتلبیه ودر
اخبار معتبر ها دیگر مذکور است که اگر احرام از مسجد الحرام بسته
باشی خواهی تلبیه از مقام کن وافضل آنست که تاخیر کنی تا برسی برقطا
پس تلبیه کنی واز اینها ظاهر میشود که مقارنهٔ تلبیه به نیت لازم نیست
چنانچه سابقا مذکور شد وطریق احتیاط بیان شد وصورت
تلبیه همان است که مذکور شد وچون متوجه منی شود بکوید
اللهم ایاک ارجو وایاک ادعو فبلغنی املی واصلح لی
عملی وچون برسد بمنی بکوید اللهم هذه منی وهی
مما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن
علینا بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک
وفی قبضتک وسنت است که شب عرفه در منی بکذراند
واولی واحوط آنست که تا افتاب طلوع نکند از وادی
محسر در نگذرد بواسطه ورود نهی از آن در صحیح هشام بن

الحکم

الحکم اگرچه شیخ کلینی رحمه الله صحیح مذکور را در باب بر گشتن از مشعر
نقل کرده ومشهور کراهت آنست لیکن احتمال قایمست
ومنقولست که در وقت توجه بعرفات این دعا بخواند اللهم
اللهم الیک صمدت وایاک اعتمدت ووجهک اردت
فاسئلک ان تبارک لی فی رحلتی وان تقضی لی
حاجتی وان تجعلنی الیوم ممن تباهی به من هو افضل
منی پس تلبیه کویان بعرفات آید پس چون بحدود عرفات
رسد سنت است که در نمره خیمه خود را بزنند واین نمره از حدود
عرفاتست ودداخل عرفات وموقف نیست ووقوف در آنجا
وسایر عرفات کافی نیست اجماعا بلکه واجب است وقوف
در نفس عرفات واحوط آنست که اول زوال در عرفات
بوده مقارن آن نیت وقوف بعرفات نماید باین طریق
که توقف مینمایم ارتحال که اول زوالست تا غروب افتاب در
عرفات وقوفی که در حج معتبر است قربة الی الله تعالی واگر قصد
وجوب یا ندب حج وخصوصیت حجة الاسلام یا نذر یا غیر
آن نیز اضافه نماید بهتر خواهد بود پس غسل وقوف عرفات
بقصد قربت بعمل آورد واگر قصد استحباب آن نیز بکند

بهتر خواهد بود پس نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت
بکند تا آنکه بالکلیه فارغ شود جهت دعا و مسئلت که این روز روز
دعا و سوال است و واجب است که تا غروب آفتاب در عرفات توقف
نماید و سنت است که بر پا ایستاده بهتر و جایز است که سواره
و نشسته بهتر و سنت است که در دامن کوه در طرف چپ آن
وقوف نماید و مراد طرف چپ آنست بکسی که از مکه بعرفات
آید و مکروه است که بر بالای کوه وقوف نماید بلکه احوط اجتناب از
آنست با ضرورت و سنت است که در حال وقوف با وضو بهتر بلکه
احوط آنست که ترک طهارت ننماید و هم چنین سنت است که هرجا
از مردم خالی یابد بنفس خود یا مرکوب خود برساند پس مشغول حمد
و ثنای الهی گشته الحمد لله و لا اله الا الله دیگر آنچه از حمد و ثنای خواهد
بگوید و صد بار الله اکبر بگوید و صد بار سوره قل هو الله احد بخواند
و آنچه از دعا خواهد بکند و مبالغه در دعا نماید و غافل از شیطان
نبوده از شر او پناه بخدای تعالی برد و باید که مشغول بتماشای
مردم نشده متوجه بنفس خود و عبادت الهی بوده بهتر و احوط آنست
که کل وقت را صرف دعا و استغفار و ذکر نماید چه بعضی امر به
حکم بوجوب این کرده اند و بگوید اللهم رب المشاعر کلها

فك رقبتي من النار واوسع علي من الرزق الحلال وادرا
عني فسقة الجن والانس اللهم لا تمكر بي ولا تخدعني ولا
تخدعني ولا تستدرجني يا اسمع السامعين ويا ابصر
الناظرين ويا اسرع الحاسبين يا ارحم الراحمين اسئلك
ان تصلي على محمد وال محمد وان تفعل بي كذا
وكذا و هر دعا که خواهد بکند و همچنین هر دو دست بسوی
آسمان برداشته بگوید اللهم حاجتي التي ان اعطيتنيها
لم يضرني ما منعتني وان منعتنيها لم ينفعني ما اعطيتني
اسئلك خلاص رقبتي من النار اللهم اني عبدك
وملك يدك وناصيتي بيدك واجلي بعلمك اسئلك
ان توفقني لما يرضيك عني وان تسلم مني مناسكي التي اريتها
اريتها ابرهيم خليلك صلى الله عليه واله ودللت عليها
حبيبك محمدا صلى الله عليه واله و هم چنین بگوید اللهم
اجعلني ممن رضيت عمله واطلت عمره واحييته بعد
الموت حيوة طيبة و هم چنین دعای که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله تعلیم فرموده اند حضرت امیر المومنین علیه السلام
در روز عرفه و فرموده اند که دعای پیغمبران که پیش از منست

اعطيتنيها

بخوانند و آن دعا اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد انت
کما تقول وخیر ما یقول القائلون اللهم لک صلوتی
ودینی ومحیای ومماتی والیک تراثی وبک حولی ومنک
قوتی اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وسواس
الصدر ومن شتات الامر ومن عذاب النار ومن
القبر اللهم انی اسئلک من خیر ما تاتی به
الریاح واعوذ بک من شر ما تاتی به الریاح واسئلک خیر
اللیل وخیر النهار و منقولست که هرکه در عرفات بجهة
برادر مومن دعا کند از عرش ندا کنند که صد هزار برابر بتو داده
شد و در روایت دیگر منقول شده که ملکی تعین شده که دو برابر
بجهة او دعا مینماید و منقولست که حضرت رسول الله صلعم وقوف
در عرفات نموده نزدیک بغروب شمس این دعا خواند اللهم
انی اعوذ بک من الفقر ومن تشتت الامر ومن شر
ما یحدث باللیل والنهار امسی ظلمی مستجیرا
بعفوک وامسی خوفی مستجیرا بامانک وامسی ذلی
مستجیرا

مستجیرا بعزک وامسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی
یا خیر من سئل ویا اجود من اعطی جللنی برحمتک
والبسنی عافیتک واصرف عنی شر جمیع خلقک وبدانکه
ادعیه منقوله از اهل بیت علیهم السلام در روز عرفه بسیار است
واز انجمله دعای مشهور منسوب بحضرت زین العابدین علیه السلام
است که در صحیفه سجادیه مذکور است وهم چنین دعای منسوب
بان حضرتست ع که در مصباح شیخ طوسی رحمه الله منقولست
وچون هریک مشهور ومعروفست ایراد انها درین مختصر مناسب
ندانست وهمچنین دعای منقول از حضرت امام حسین ع است
سعی وجهد باید نمود که خالی از دعا و ذکر الهی نبوده از مذکورات
انچه میسر شود خوانده شود ان شاء الله تعالی والله الموفق المعین

فصل چون افتاب در روز نهم ذی الحجه غروب
نماید باید که از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و افضل و اولی انست
که نماز شام وخفتن را تاخیر نموده در مشعر بکند واگرچه تا ربع
شب بلکه تا ثلث شب برسد چنانچه در صحیح محمد بن مسلم و حلبی
مذکور است و اظهر انست که در عرفات و در راه نیز میتوان
کرد واگرچه اولی اختیار هر دو نماز را بیک اذان و

ووواقت بکند و سنت است که بسکینه و وقار راه طی
نماید و سرعت در حرکت ننماید و احتراز نماید که در راه رفتن
ازو آزاری بمسلمانان رسد و بدعا و استغفار مشغول باشد و چون
بتل احمر که در دست راست برسد بگوید اللّهم ارحم موقفی
وزد فی عملی وسلّم لی دینی وتقبّل مناسکی و چون
بمشعر الحرام برسد نیت نماید که در مشعر الحرام توقف مینمایم وقوف
حج تا طلوع آفتاب قربة الی الله تعالی و اگر قادر وجوب یا ندب
در خصوصیات نماید بهتر خواهد بود و افضل آنست که در طرف
راست راه فرود آید نزدیک بموضعی از مشعر الحرام که آنرا میر مشعر
گویند و شخصی که حج اول او باشد بر آن موضع نماید و توقف و پای
بر آن موضع گذارد خواه با کفش و خواه پای برهنه و اصحاب
در تفسیر آن موضع خلاف کرده اند بعضی گفته اند کوهیست در آنجا
که آنرا قزح گویند و بعضی گفته اند که موضعیست نزدیک بمناره
و شهید رحمه الله در دروس گفته که مسجدیست که الحال موجود است
و باید که درین شب از حیض ذ نگذرد و این دعا بخواند اللّهم انی
اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللّهم لا تؤیسنی
من الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فیها جوامع

بفو

فی قلبی واطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک
فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشر و افضل آنست
که اگر مقدور باشد تمام شب مذکور بیدار بوده باشد که منقولست
که درین شب درهای آسمان بسته نمیشود بدانکه در وجوب
وقوف در مشعر الحرام نسبت بر حالی که مضطر نباشد از طلوع فجر
عید تا طلوع شمس خلافی نیست اما در وجوب بقیه شب عید
بعد از ورود بآنجا تا طلوع فجر خلاف است و اشهر و اظهر وجوب
است نیز و احوط تجدید نیت وقوفست در وقت طلوع
فجر و واجب که قبل از طلوع شمس از مشعر الحرام بیرون نرود
و از وادی محسر که یکی از حدود مشعر است در نگذرد بلکه داخل
وادی محسر نشود و مشهور آنست که سنت است غیر امام را که
اند که قبل از طلوع آفتاب از موضع وقوف خود در مشعر الحرام
متوجه آمدن بطرف منی شود لیکن داخل وادی محسر نشود اما
احوط آنست که قبل از طلوع آفتاب از مشعر حرکت ننماید چه ظاهر
بعضی روایات و کلام بعضی اصحاب منع از آنست و سنت است
که در حال وقوف مشعر با طهارت باشد حمد و ثنای الهی بگوید آنقدر
که مقدور او باشد و صلوات بر نبی و آلش صلوات الله علیهم

اجمعین بکرستند وبکوید اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی
من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرا عنی شر
فسقة الجن والانس اللهم انت خیر مطلوب
الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد
جایزة فاجعل جایزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی
عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی
ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی وسنت است
که سنک ریزه بجهت رمی جمرات از مشعر برچینند واکر از منی
ازجای که فرود آمده برچینند نیز جایز است اما می باید که ابکار
باشد یعنی قبل ازین انرا بجمرات ینینداخته باشند ومی باید که حرمی
باشد یعنی از سنک ریزه حرم باشد وان هفتاد سنک ریزه است
واکر زیاده ازان برچینند خوب خواهد بود چه شاید بعضی فوت
شود یا بر جمره نخورد وسنت است که ابرش یعنی مختلف الالوان
بوده باشد وبقدر بند انکشت باشد ومکروه است که صلب بوده باشد
وسنک شکسته باشد احوط انست که طاهر باشد وسنت است
که چون بوادی محسر رسد هروله نماید یعنی تند راه رود بقدر صد کام
واکر سوار باشد مرکوب خود را انند همانند چنانکه رسول الله صلی الله علیه واله

ستر

ستر خود راندند رانند وبکوید اللهم سلم عهدی واقبل
توبتی واجب دعوتی واخلفنی بخیر فیمن ترکت
بعدی بداانکه انچه مذکور از وقت وقوف در عرفات ومشعر
نسبت بمختار است از رجال اکرچه وقوف در کل آن وقت
واجب است بر مختار از رجال وترک هر جزوی ازان اختیارا
موجب کناه است اما معتبر در صحت حج مختار مسمای بودنست
در عرفات واکرچه قلیل باشد میانه زوال تا غروب روز عرفه
ومسمای بودنست در مشعر میانه طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید
یا جزوی از شب عید بنابر مشهور چنانچه خواهیم کفت اما زنان
وجمعی را که عذری باشد جایز است که اکتفا ببودن بعض شب
عید در مشعر نمایند وقبل از طلوع فجر بمنی ایند ونماز صبح را در
منی بکذارند چنانچه منقولست که حضرت رسول الله صلعم نسبت
بضعفا وزنان نیز با شتر عمل اورده ند وکاه باشد که این وقت را
نیز اختیاری مشعر کویند چه مشهور میانه اصحاب انست که مردان
نیز اکر باختیار وعمدا چنین کنند حج ایشان باطل نیست اکرچه
کناه کارند وکوسفندی کفاره لازم میشود واکر نسیانا بکنند
چیزی لازم نمیشود بلکه داخل ذوی الاعذار است ودر جاهل

خلاف است و مشعر را وقت دیگر اضطراری هست و آن از طلوع شمس
روز عید است تا زوال آن و این نسبت بکسی است که هیچ کدام
از دو وقت مذکور را در نیافته باشد بجهت عذری یعنی میسر نشده باشد
که جزوی از شب مذکور یعنی شب عید یا جزوی از فجر آن تا طلوع
آفتاب را در مشعر دریابد واما اضطراری عرفه پس آن شب
عید است نسبت بکسی که هیچ جزوی از ما بین زوال روز عرفه
تا غروب شمس آنرا در عرفات بجهت عذری در نیافته باشد و احتمالات
باعتبار دریافتن وقت اختیاری یا اضطراری در موقفین یا احدهما
بلنسبت ایست چهار مفرد چهار ثنائی و پنج احتمال با خلاف
و یا شبهه است ادراک اختیاری هر دو و ادراک اختیاری
هر یک با اضطراری عرفه تنهایی و این کافی نیست اتفاقا
اما سه احتمال دیگر محل کلام است یکی ادراک اختیاری عرفه
تنهایی و مشهور آنست که مجزی نیست و خلاف در آن منقول
نیست الا از علامه در منتهی و بالجمله احتیاط عدم اکتفا بآنست
در حج واجب دیگر ادراک اضطراری مشعر به تنهایی و خلاف
در آن مشهور است و احوط عدم اکتفا بآنست دیگر ادراک
اضطراری هر دو موقف است و آن نیز محل اختلاف است و احوط

نیز عدم اکتفا بآنست **فصل** چون بعد از طلوع آفتاب
روز عید بیرون آید از مشعر الحرام و از وادی محسر بگذرد
و داخل منی شود باید که متوجه مناسک منی شود و آن سه امر است
بر متمتع اول رمی جمرهٔ عقبه و آن اول جمره است از طرف
مکه دوم ذبح یا نحر سیم حلق یا تقصیر و احوط عمل بترتیب مذکور است
اما رمی جمرهٔ عقبه پس واجب است که در روز عید بعد از طلوع
آفتاب رمی نماید جمرهٔ عقبه را بهفت از سنگریزها که همراه آورده
از مشعر یا از منی بر چیده بصفاتی که مذکور شد و در اول رمی
نیت نماید که رمی جمرهٔ عقبه مینمایم بهفت سنگ رمی معتبر در حج
قربة الی الله تعالی و اگر در نیت وجوب و ادا یا قضا و خصوصیات
ضم نماید بهتر خواهد و می باید که این هفت سنگ هر یک بجمره بخورد
و احوط آنست که بر نفس بنای مخصوص بزنند نه بر ریگهای که بر دور آن
جمع شده و می باید که یکیک بیندازد پس اگر چند عدد را یکبار بیندازد
بیکی حساب خواهد شد و افضل آنست که پیاده رمی نماید اگر مانعی نباشد
و سواره نیز جایز است و احوط آنست که در حال رمی طاهر باشد از حدث
اصغر و اگر چه بعضی از اصحاب حکم بوجوب طهارت کرده اند و ظاهر
بعضی اخبار نیز وجوب است اگر چه اقوی استحباب است بجهة

جمع میانه اخبار و مشهور آنست که در حال رمی جمره عقبه است
پشت بقبله کرده روی بجمره عقبه نماید و سنت است که بمقدار ده
ذراع تا پانزده فاصله میانه او و جمره باشد و احوط آنست که رمی را
بطریق خذف نماید اصحاب را در تفسیر آن خلاف است
و در توضیح آن حدیثی معتبر بنظر نرسیده از خبری ضعیف مستفاد
میشود که بر انگشت بزرگ باید گذاشت و بناخن انگشت سبابه
که مسبحه نیز گویند باید انداخت اما بیان نشده که بر باطن انگشت
باید گذاشت چنانچه مشهور است یا بر ظاهر انگشت بزرگ باید
گذاشت چنانچه قول بعضی اصحاب است و بالجمله اشهر آنست
که بباطن انگشت بزرگ دست راست بگذارد و بناخن سبابه
همان دست بیندازد و زیادتی احتیاط آنست که اگر میسر شود
هفت سنگ بطریق اول و هفت سنگ بطریق دیگر بیندازد
و سنت است که رو بروی جمره بیندازد نه از بالای او و در وقتی
که سنگ ریزه ها در دست او باشد پیش از انداختن بگوید اللهم
هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی و در وقت
انداختن سنگریزه الله اکبر بگوید و بگوید اللهم ادحر عنی
الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة

بنبیک

بنبیک صلی الله علیه و آله اللهم اجعله حجا مبرورا و عملا
مقبولا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا و چون فارغ
شود از رمی و بمنزل خود برگردد و بگوید اللهم بک وثقت
وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر
دوم از مناسک منی ذبح یا نحر هدیست بر متمتع نه بر کسی که حج افراد
و قران کند و بدانکه واجبست بر متمتع اجماعا که بعد از رمی جمره
عقبه در روز عید در منی شتری نحر یا گاوی یا گوسفندی ذبح نماید
و غیر این سه نوع صحیح نیست اجماعا و اگر تاخیر نماید از روز عید گناهکار است
اما مشهور آنست که مجزیست و احوط آنست که تاخیر نماید از روز
عید و از اخبار مستفاد میشود که اگر گوسفندی هدی نماید کافیست
که جذع باشد و اگر بز یا گاوی یا شتر هدی نماید می باید که از ثنی کمتر نباشد
و مشهور در کلام اصحاب آنست که مراد از جذع در گوسفند شش
ماهه یا هفتماهه است و مراد از ثنی در گاو و بز آنست که داخل سال
دوم شده باشد و در شتر ثنی آنست که داخل سال ششم شده باشد و این
در شتر خلافی و شبهه ندارد اما در جذع و در ثنی گاو و بز کلام اهل
لغت را با مشهور مخالفتی هست چه از کلام بعض اهل لغت مستفاد میشود
که جذع در گوسفند آنست که داخل سال دوم شده باشد و ثنی در بز

و در بز بلکه در مطلق غنم و در گاو آنست که داخل سال سیم شده باشد
و چون خصوص جذع و ثنی معین نیست در هدی بلکه آن اقل
مرتبه وجوبست اگر زیاده از آن باشد بحسب سن جایز است پس
احوط آنست که از گوسفندی هدی نمایند که آنچه را که داخل سال
دوم شده باشد از گاو و بز آنچه را که داخل سال سیم شده باشد تا برائت
ذمه بیقین حاصل شود و اظهر و احوط آنست که هر یک شخص یک
هدی بکشند پس یک هدی بجهت زیاده از یک شخص نکشند و معتبر است
در هدی که خلقت او تمام باشد و ناقص نباشد پس بخشی و یکچشم
مطلقا خواه ظاهر باشد کوری آن و خواه ظاهر نباشد مثل
آنکه لکه سفید بر چشم آن باشد صحیح نیست و همچنین لنگ صحیح نیست
اگرچه لنگی آن رسوا نباشد علی الاحوط و همچنین لنگ صحیح نیست
اگرچه لنگی آن رسوا نباشد علی الاحوط و همچنین خصی و گوشش بریده
و شاخ اندرون شکسته صحیح نیست معتبر است نیز که لاغر نباشند
نباشد و مشهور آنست که معتبر است که مریض نیز نبوده باشد احوط
آنست که گوش آن شکافته و سوراخ دار نیز نباشد و سنت است
که اگر شتر یا گاو باشد ماده باشد اگر گوسفند باشد نر باشد و احوط آنست که
از گوسفندانی باشد که چهل روز در عرفه در عرفات حاضر شده باشد چه

در بعضی روایات نهی از غیر آن واقع شده و ظاهر بعضی اصحاب وجوب
آنست و از روایت سعید بن یسار از حضرت صادق ع
مستفاد میشود که کافیست در اطلاع بر این اخبار بایع آن و شیخ
طوسی رحمه الله گفته که محتمل است که در تحقیق سن آن نیز قول بایع
کافی باشد و بدانکه نیت ذبح یا نحر هدی واجب است پس اگر صاحب
هدی خود ذبح نماید چنانچه سنت است باید که خود نیت نماید که ذبح
مینمایم این گوسفند را مثلا یا گاو را بجهت هدی حج تمتع قربة الی الله
و اگر نیت وجوب و خصوصیات اضافه نماید بهتر خواهد بود و اگر
دیگری را نایب در ذبح نموده باشد سنت است که صاحب هدی
دست بر دست ذابح نهد احوط آنست که خود و نایب هر دو نیت
نمایند و سنت است که در وقت ذبح یا نحر بعد از استقبال قبله
بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ
نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ
وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي
و باید که آنچه ذبح یا نحر مینماید چیزی از آن از منی بیرون نبرند بلکه
در منی در مصرفی که مذکور خواهد شد صرف شود حتی اینکه پوست و سر و پای

وغیره آن نیز در منی تصدق شود و طریق صرف هدی آنست که قدری
از آن را بخورند چه ظاهر آیه شریفه و اخبار وجوب اکل قدری
از آنست اگرچه اندکی باشد و قدری از آن را اطعام قانع و معتر نمایند
چنانچه در آیه کریمه و بعضی اخبار مذکور است و مراد از معتر چنانچه
از لغت و اخبار مفهوم میشود کسی است که توقع عطا از تو داشته
باشد و سوال ننماید اما در تفسیر قانع میانه لغت و اخبار مخالفتی است
چه اکثر اهل لغت قانع را بسایل تفسیر کرده اند و ظاهر از
اخبار آنست که قانع کسی است که قناعت کند بآنچه باو فرستی و در
آیه شریفه در موضع دیگر امر باکل و اطعام فقیر شده پس احتیاط
آنست که قدری از آن بخورند و قدری بشخص دهند که توقع داشته باشد
و طلب نماید و در خور او دهند و قدری بشخص دهند که قناعت
بآنچه باو دهی و قدری بسایل نیز دهند اگر قانع مذکور سایل نبوده باشد
و اگر او سایل هم بوده باشد کافی خواهد بود از دادن بسایل علیحده
و اگر یکی از اشخاص مذکوره فقیر بوده باشد کافی خواهد بود از
دادن بفقیر علیحده و الا قدری بفقیر نیز دهند و اگر توزیع نمایند
که ثلثی تخمینا بفقیر سایل تصدق شود و ثلثی بآن دو شخص دیگر که سایل
نبوده باشند اهدا شود و ثلثی تخمینا خود بخورند یا اهل خود احوط
خواهد بود اگر اشخاص مذکوره مؤمن باشند احوط خواهد بود اگرچه

دلیلی معتبر بر اعتبار آن بنظر نرسیده و باید که در حال اکل و تصدق
و اهدا نیت آن بکنند بقصد قربة و اگر از افعال حج تمتع است
و اگر تعیین قصد وجوب و سایر خصوصیات نیز نمایند بهتر خواهد بود
و هر کس که حج تمتع کند و قدرت بر هدی و بهای آن نداشته باشد
واجب است که بدل آن ده روز روزه گیرد سه روز پی در پی در ذی
الحجه و هفت روز بعد از برگشتن بخانه خود و اگر سه روز ذی الحجه را
در هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه بگیرد اولی افضل خواهد بود سیوم از
مناسک واجبه منی حلق یا تقصیر است بطریق تخییر نسبت بمردان
یعنی تراشیدن سر یا بریدن چیزی از موی یا ناخن بشرطی که در عمره
گذشت و تراشیدن سر در اینجا افضل است و احوط و اولی
آنست که بعد از ذبح در روز عید متوجه یکی از این دو امر شود
احوط آنست که شخصی که اول بار حج او باشد سر تراشد و تقصیر ننماید
و اظهر و احوط آنست که کسی که عسل یا صمغ بر سر مالیده باشد یا موی
خود را در هم بافته و تلبید باشد او نیز سر تراشد و تقصیر نماید
و بر زنان تقصیر متعین است و حلق جایز نیست و سنت است
که بفرماید سر تراشد که در وقت سر تراشیدن ابتدا بطرف راست
او کند و نیت کند که سر میتراشم سر تراشیدن در حج تمتع قربة

الی الله تعالی و اگر نیت وجوب و خصوصیات نیز نماید بهتر خواهد
بود و سنت است که در وقت شروع خود بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید و هم چنین بگوید اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم
القیمة و سنت است که موی را در منی دفن نماید در خیمه یا منزل
خود پس ناخن و شارب قطع نماید و اگر سر نتراشیده و تقصیر
نکرده از منی بیرون رود واجب است که برگردد در منی حلق
یا تقصیر نماید اگر میسر نباشد در هر جا که باشد بعمل آورده موی خود را
بمنی بفرستد و بدانکه بعد از حلق یا تقصیر هرگاه رمی جمره عقبه
ذبح نیز نموده باشد حلال میشود از هرچه بسبب احرام برو حرام شده
بود الا زنان اجماعا و الا بوی خوش علی الاظهر و الاحوط و الا صید
بحرم بجهة احرام چه بوی خوش بعد از طواف و سعی حج حلال میشود
علی الاشهر اما حرمت صید از جهة حرم باقیست مادام که در حرمت
و بر هر تقدیر سنت است بلکه احوط که تا کل مناسک را تمام نکند سر
خود را بپوشاند و مخیط بپوشد و بوی خوش بکار نفرماید

فصل

چون متمتع فارغ شود از مناسک روز عید در منی باید که متوجه
مکه معظمه شود بجهة طواف و سعی و اولی و افضل آنست که در روز
عید بمکه آمده طواف و سعی در همان روز بعمل آورد و اگر تاخیر نماید

از امروز

در انروز در روز دیگر بعمل آورد و احوط آنست که از روز
بعد از بعد از عید نگذارند بجهة خلاف شیخ مفید و سید مرتضی
و غیر ایشان و ظاهر نهی از تاخیر در بعضی روایات اگرچه اظهر آنست
که تا نفر تمام نه که روز سیزدهم است تاخیر جایز است بلکه بعضی اصحاب
در کل ذی الحجه تجویز نموده اند و بر هر تقدیر اجماع نقل نموده اند بر صحت
طواف و سعی حج در طول ذی الحجه و خلاف مذکور در حلیت و حرمت
تاخیر است و گناه آن نه در صحت و آنچه مذکور شد حکم کسی است
که حج تمتع کند اما کسی که حج افراد و قران کند جایز است که
در طول ذی الحجه طواف و سعی نماید و درین خلافی بنظر نرسیده و سنت
است که در وقت توجه با آن غسل کند و ناخن و شارب
بگیرد و شهید در دروس گفته که مجزی است که در منی غسل کند
و کافیست غسل روز بجهة شب و بر عکس مادام که حدث نکرده و
سنت است که چون بدر مسجد رسد بایستد و بگوید اللهم
اللهم اعنی علی نسکک و سلمنی له و سلمه لی اسئلک
مسئلة العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی
ذنوبی و ان ترجعنی بحاجتی اللهم انی عبدک
والبلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب رحمتک

وَاَقُوم طَاعَتَكَ مُطِيعًا لِاَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ
مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اِلَيْكَ الْمُطِيعِ لِاَمْرِكَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَذَابِكَ
الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اَنْ تُبَلِّغَنِي عَفْوَكَ وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ
پس بیاید بسوی حجر الاسود و اگر ابوسد و دست بران بمالد
و اگر بوسیدن ان میسر نشود دست بران بمالد و دست خود را
ببوسد و الا برابر آن بایستد و نیت طواف حج بکند قربة الی الله
و شروع در طواف کند بکیفیت و تفصیلی که در عمره مذکور شده
و بخواند انچه مذکور شد که بخوانند و تمام کند طواف را و دو رکعت
نماز طواف حج را بکند بنحوی که مذکور شد در مقام ابراهیم ع
پس بعد از بوسیدن حجر الاسود اگر بوسیدن ان میسر باشد
متوجه صفا شود بجهة سعی پس سعی نماید به نیت سعی حج میانه
صفا و مروه بتفصیلی که سابقا در عمره مذکور شد از واجبات
و سنن پس طواف نسا نماید بنحو طواف سابق به نیت طواف
نسای معتبر در حج قربة الی الله تعالی و دو رکعت نماز طواف نسا
بدستور در مقام ابراهیم ع بکند و بعد از ان حلال میشود از جمیع
محرمات احرام و اگر انچه مذکور شد از وقت رسیدن بدر
مسجد الحرام تا اینجا بتفصیل در حسنه معویة بن عمار مذکور است

دنباله

و بدانکه بر وجوب طواف نسا در حج با نواعه اجماع اصحاب واقع شده
و در عمره مفرده نیز مشهور وجوب انست چنانچه سابقا مذکور شد
بخلاف عمره تمتع و وجوب آن در حج و عمره مفرده مخصوص بمردان
نیست بلکه بر جمیع مردم واجب است خواه مرد و خواه زن
خواه خصی و خواه پیر خالی از شهوت و بدون طواف نسا حرامست
انتفاع مرد و زن از یکدیگر از جماع و بوسیدن و ملاعبه و نظر بشهوت
و عقد بلکه شهادت بر عقد حتی انکه اصحاب ذکر کرده اند
که اگر صبی ممیز باشد ولی الزام او باید بطواف نسا مینماید اگر غیر ممیز باشد
ولی او را با خود طواف نسا میفرماید اگر طواف نسا از ان طفل
بعمل نیاید بر او لازم است و اگر نکند بعد از بلوغ زن بر او حرام خواهد
قبل از بلوغ از انتفاع زنان او را منع باید کرد تا رک طواف نسا
اگر ترک او سهوا باشد جایز است که نایب تعیین نماید اختیارا
اگر خود حاضر مکه نشود و اگر عمدا یا جهلا باشد واجب است که خود
برود بمکه اگر ممکن باشد طواف نسا بعمل آورد و بدون ان نسا
حلال نخواهند بود اگر ممکن نباشد نایب کافیست چنانکه اصحاب ذکر کرده اند

فصل چون فارغ شود از طواف و سعی واجب
است که برگردد بمنی بجهة انکه در شب یازده و دوازده هم

وسیزدهم که لیالی تشریق گویند در منی توقف نماید بتفصیلی که
مذکور خواهد شد و در روزهای آن رمی جمرات نماید چنانچه
خواهیم گفت و مشهور آنست که کسی را که اجتناب از صید و نساء در
احرام کرده باشد جایز است که شب سیزدهم در منی توقف نماید
مگر آنکه بعد از غروب آفتاب روز دوازدهم در منی باشد که در این صورت
واجب است که شب سیزدهم در منی بوده باشد و هر کسی که اجتناب صید و زن
نکرده باشد علی المشهور و در این دو صورت در روز سیزدهم نیز رمی
جمرات می باید کرد چه وجوب رمی جمرات هر روز تابع بیتوته شب
آن روز است افضل آنست که بر تقدیر اجتناب مذکور و عدم
غروب آفتاب روز دوازدهم بر او در منی نیز توقف نماید چنانکه اصحاب
ذکر کرده اند و باید که شب که بیتوته او در منی لازم باشد نیت
نماید در وقت غروب آفتاب که میمانم در این شب در منی قربة
الی الله تعالی و اگر خصوصیات ضم نماید بهتر خواهد بود چنانکه مکرر
مذکور شد و بدانکه واجب در هر شب بودن در منی است تا نصف
شب پس اگر بعد از نصف شب از منی بیرون رود قصوری نخواهد
داشت چنانچه از صحیحه معویة بن عمار و غیرها مستفاد میشود اگر قدر
واجب هر شب را در منی بسر برد می باید که بجهة هر شب که لازم بوده

که در منی

که در منی بوده باشد و بسر برده گوسفندی بکشد چنانچه در درس مذکور است و باید
که بعد از فراغ از عبادت در مکه اگر شب باشد بمنی متوجه میشود و سعی
نماید که پیش از طلوع فجر از خانههای مکه بیرون رود
و اگر چه بمنی نرود بلکه در راه توقف نماید و بدانکه هر شب که بیتوته
آن در منی لازم است در روز بعد از آن رمی جمرات ثلث
لازم است بتثلیث و یک سنگریزه بلکه بهر یک از جمرات بهفت
سنگریزه بزنند و شیخ کلینی بطریق صحیح از حریز از حضرت صادق ع
نقل نموده که بهر سنگی که بجمره انداخته شود یک شخص از گناه کبیره و بسیاری
از احکام رمی جمار در رمی جمرهٔ عقبه گذشت از احکام بیشتر که
اما تتمهٔ احکام رمی پس بدانکه اشهر میانهٔ اصحاب و اظهر اخبار
آنست که وقت طلوع آفتاب تا غروب است اما احوط آنست
که بعد از زوال شمس در اول زوال رمی نمایند بجهة خروج از عهده
خلاف شیخ در خلاف مگر در روز سیم یعنی سیزدهم ذی الحجه که در این
روز رمی قبل از زوال اولی است چه برگشتن از منی در این
روز پیش از زوال اولیست بخلاف روز دوازدهم که اگر در دوازدهم
از منی برگردد بشروط مذکوره سابقه واجب است که بعد از زوال
برگردد دیگر بدانکه در روزهای مذکوره غیر از رمی واجبی در منی

در منی بنیت و کسی را که خوفی باشد یا مرضی در روز جایز است
که در شب رمی نماید و اگر از کسی رمی روزی فوت شده باشد بجهة
مانعی در روز بعد از آن قضا خواهد نمود پیش از رمی مقرر
آن روز چنانچه از صحیحهٔ عبد الله بن سنان از صادق ع استفاده
میشود و سنت است که فاصلهٔ میان این دو رمی بکنند پس قضا را
در اول روز و ادا را در آخر روز بعمل آورد چنانچه از خبر مذکور
نیز مستفاد میشود اگر کسی ناسیا یا جاهلا رمی نا کرده بمکه بر گردد
باید که بمنی مراجعت نموده رمی را بعمل آورد چنانچه از خبر
معویه بن عمار از صادق ع استفاده میشود مشهور آنست که می
باید که قضای مذکور در ایام تشریق باشد پس اگر ایام تشریق گذشته باشد
در سال آینده بکنند یا نایب بگیرند از روایت دیگر از
معویه بن عمار از صادق ع مفهوم میشود که کسی که استطاعت
رمی نداشته باشد بجهة مرضی جایز است که نایب تعیین نماید
دیگر بدانکه اجماع است بر وجوب ترتیب میانهٔ رمی جمرات
ثلث ابتدا بجمرهٔ اولی باید کرد پس وسطی پس جمرهٔ عقبه و سنت است
که در حال رمی جمرهٔ اولی و وسطی روی بقبله کرده در طرف چپ
این هر دو جمره بایستد چنانچه این دو جمره در طرف دست راست

او بعد

او بعد و حمد و ثنای الهی بجای آورده صلوة بر نبی و آلش صلوات الله علیهم
فرستد و اندکی پیش رود و دعا بکند پس پیشتر رود و رمی
نماید و بگوید آنچه مذکور شد در رمی جمرهٔ عقبه و نزد این دو جمره
توقف نموده دعا نماید بخلاف جمرهٔ عقبه که توقف نزد ان سنت نیست
بلکه عدم توقف سنت است و مشهور آنست که در حال رمی آن
پشت بقبله کرده روی بآن نماید و سنت است که در اوقاتی که در منی
اقامت دارد نماز را در مسجد خیف بگذارد و افضل آنست
که در موضعی از آن که مسجد رسول صلعم بوده بگذارد و آن نزد منارهایست
که در وسط مسجد واقع است از هر طرف تا سی ذرع و احوط آنست
که در منی در عقب پانزده نماز تکبیر بگوید که اول ان نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم است اگر تا روز
سیزدهم در منی توقف نموده باشد و الا در عقب ده نماز که اول آن
نماز ظهر روز عید است و آخر ان نماز صبح روز دوازدهم
صورت آن چنانچه در صحیحهٔ معویه بن عمار از حضرت
صادق ع مذکور است اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا
من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا بدانکه چون شخص از اعمال

منی در ایام تشریق فارغ شود دیگر بر و واجبی از اعمال عمره و حج
تمتع نمانده و بهر طرف که خواهد میتواند رفت لیکن سنت است
که عود نماید بمکه بجهته طواف وداع و اگر در روز سیزدهم از منی
متوجه مکه شود سنت است که در حصبه فرود آید اندکی و زمانی
و بر پشت بخوابد با آنکه در حصبه خواب نماید پس از آن
متوجه مکه گشته داخل شود و احتمال نشناختن حصبه هست و چنین
معلوم میشود از اخبار و کلام اصحاب که در ابطح بوده و در بعضی
اخبار نزول در ابطح مذکور است پس ادای سنت بفرود
آمدن در ابطح بعمل باید آورد **فصل** طواف وداع سنت است
بلکه طواف مطلق سنت است و مرویست که طواف تا یکسال
افضل است از نماز نسبت بکسی که توقف در مکه نماید منقول شده
که حضرت رسالت پناه صلعم در شبانروزی ده طواف سنت میکرده اند
سه طواف اول شب و سه طواف آخر شب و دو طواف چون
صبح میشده و دو طواف بعد از نماز ظهر معویه بن عمار بطریق صحیح
از حضرت صادق عم روایت کرده که سنت است که سیصد و شصت
طواف نمایند بعدد ایام سال و اگر نتوانند سیصد و شصت مرتبه بر دور
خانه کردند و اگر نتوانند آنچه مقدور باشد از طواف بکنند و بدانکه

سیصد

سیصد و شصت دوره مذکور پنجاه و یک طواف و سه دوره میشود و چون
طواف کمتر از هفت دوره و زیاده از آن معهود نیست لهذا بعض اصحاب
حکم نموده که چهار دوره مذکور دیگر اضافه باید نمود تا با سه دوره مذکور
مذکور یک طواف کامل صحیح شود و بعضی اصحاب گفته اند که این سه
دوره ملحق است بطواف سابق بر آن که این طواف ده دوره باشد
و این مستثناست از سایر طوافها و حکم این حدیث و هم چنین
سنت است که بعد از عود بمکه داخل خانه کعبه شود خصوصا کسی که اول
بار حج او باشد و منقول است که حضرت پیغمبر صلعم داخل خانه کعبه نشده
در هیچ حج و عمره الا در سال فتح مکه که داخل شده دو رکعت
نماز میانه دو ستون گذارده و چون خواهد که داخل خانه شود سنت است
که بعد از عود بمکه داخل خانه کعبه شود خصوصا کسی که اول بار حج او باشد
و منقول است که حضرت پیغمبر صلعم داخل خانه کعبه نشده در هیچ حج و عمره
الا در سال فتح مکه که داخل شده دو رکعت نماز میانه دو ستون
گذارده و چون خواهد که داخل خانه شود سنت است که غسل
نماید پس از آن کفش را بیرون کند و چون داخل شود بگوید
اللّهم انّک قلت ومن دخله کان آمناً فآمنّی من عذاب
عذاب النّار و میانه دو ستون نزدیک درگاه خانه بر روی سنگ سرخ
دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سوره حم سجده و در رکعت

ثانیه بعد دایات حم سجده از قرآن بخوانند وعدد ایات آن پنجاه
و پنجاه و چهار یا پنجاه و سه است و در گوشه‌های خانه نیز نماز بگذارد
و بگوید اللهم من تهیأ وتعبأ واعد واستعد لوفادة
الی مخلوق رجاء رفده وجوائزه ونوافله وفواضله فالیک
کانت یا سیدی تهیئتی وتعبئتی واستعدادی رجاء
رفدک وجائزتک ونوائلک فلا تخیب الیوم رجائی
یا من لا یخیب سائله ولا ینقص نائله فانی لم آتک
الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته
ولکنی اتیتک مقرا بالذنوب والاساءة علی نفسی فانه
لا حجة لی ولا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان
تصلی علی محمد وآل محمد وان تعطینی مسئلتی وتقیلنی
عثرتی وتقلبنی برغبتی ولا تردنی محروما ولا مجبوها
ولا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک
للعظیم اسئلک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم
لا اله الا انت ودر بعضی روایات معتبره مذکور است که اگر کثرت
باشد ونتوانند که بهر گوشه بروی در مقامی که باشی رو بهر زاویه
کرده دعا و سؤال نمای و شیخ کلینی رحمه الله بطریق صحیح از معویة
بن عمار نقل نموده در باب دعا طلب فرزند که بریز بر خود دلوی از آب

زمزم پس متوجه خانه کعبه شو پس چون بایستی بر در خانه بگیر حلقه در را و بگو
اللهم ان البیت بیتک والعبد عبدک وقد قلت
ومن دخله کان آمنا فآمنی من عذابک واجرنی من سخطک
پس داخل خانه شود دو رکعت نماز بگذارد بر روی سنگ سرخ پس رو
بسوی ستون مقابل حجر و سینه خود را بران بچسبان و بگوی
یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب یا بعید یا
عزیز یا حکیم لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء
پس بگردید در ستون و پشت شکم خود را بران بگذارد و عین
دعا را بخوان پس اگر خواست خدای تعالی باشد ترا فرزند میشود
وسنت است که در وقت خروج از خانه سه بار الله اکبر بگوید
پس اگر خواست خدای تعالی باشد ترا فرزند میشود وسنت است
که در وقت خروج از خانه سه بار الله اکبر بگوید پس بیرون اید و دو رکعت
نماز بگذارد در پهلوی نردبان در پهلوی چپ او باشد در حالتی
که او روی بخانه باشد و این موضع مقام ابراهیم ع بوده در عهد
رسول صلعم و بعد از آن مقام را دور برده اند اما اداب وداع
پس طواف باید کرد بخانه سفت شوط چنانچه مذکور اگر میسر باشد

که در هر شوطی استلام حجر الاسود و رکن یمانی نماید بهتر خواهد بود و الا ابتدا
و انتها بآن نماید اگر میسر نشد پس باید بسوی مستجار و بکند بخبر
در طواف زیارت وقت دخول مکه مذکور شد و هر دعا که خواهد
بکند پس دست و روی بر حجر بمالد و شکم خود را بر خانه بچسباند
و حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوة بر نبی و آلش علیهم السلام
بفرستد و بگوید اللهم صل علی محمد عبدك و رسولك
و امينك و حبيبك و نجيبك و خيرتك من خلقك
اللهم كما بلغ رسالتك و جاهد في سبيلك و صدع
بامرك و اوذي فيك و في جنبك حتى اتاه اليقين
اللهم اقلبني مفلحا منجحا مستجابا لي بافضل ما يرجع
به احد من وفدك من المغفرة و البركة و الرضوان
و العافية مما يسعني ان اطلب ان تعطيني مثل الذي
اعطيته افضل من عبدك تزيد عليه اللهم
ان امتني فاغفر لي و ان احييتني فارزقنيه من قابل
اللهم لا تجعله اخر العهد من بيتك اللهم
اني عبدك و ابن عبدك و ابن امتك حملتني على
دابتك و سيرتني في بلادك حتى ادخلتني حرمك

و امنك و قد كان في حسن ظني بك ان تغفر لي ذنوبي فان
كنت قد غفرت لي ذنوبي فازدد عني رضى و قربني
اليك زلفى و لا تباعدني و ان كنت لم تغفر لي فمن
الان فاغفر لي قبل ان تنأى عن بيتك داري و هذا
اوان انصرافي ان كنت اذنت لي غير راغب عنك
عنك و لا عن بيتك و لا مستبدل بك و لا به اللهم
احفظني من بين يدي و من خلفي و عن يميني و عن شمالي
حتى تبلغني اهلي و اكفني مؤنة عبادك و عيالي فانك ولي
ذلك من خلقك و مني پس باید بر سر چاه زمزم و قدری از آن
آب بخورد و بگوید ائبون تائبون عابدون لربنا حامدون الى
ربنا راغبون الى ربنا راجعون و کیفیت وداع بتفصیل مذکور
در روایت معویة بن عمار از حضرت صادق علیه السلام مذکور است
و او نقل نموده که چون حضرت صادق ع از وداع فارغ شد و خواست
که بیرون آید در در مسجد بسجده کرد مدتی طولانی بسجده و اشت پس برخواست
و بیرون آمد از مسجد و بطریق صحیح روایت شده از علی بن مهزیار که دیدم
حضرت ابا جعفر ثانی را علیه السلام که وداع خانه کعبه را در ارتفاع آفتاب بطریق

که طواف کرد و در هر دوره استلام حجر نیز نمود و دست بر آن مالیده بر روی
خود مالید پس بمقام ابراهیم علیه السلام آمده دو رکعت نماز در عقب آن گذارد پس
آمد بعقب خانهٔ کعبه بموضعی که آن را ملتزم گویند پس خود را آنجا چسبانیده
شکم خود را برهنه نموده مدتی طویل توقف کرده دعا کرد پس از در حناطین
بیرون رفت و آن در برابر رکن شامی است [illegible] و روس
مذکور است راوی مذکور گوید که بار دیگر او را دیدم که وداع در رجب
کرده و در هر دوره طواف استلام رکن یمانی و حجر الاسود نمود و در دوره
هفتم در عقب خانه خود را آنجا چسبانید نزدیک برکن یمانی و شکم خود را برهنه
نموده بقدر آنکه کسی هفت دوره یا هشت دوره بگردد توقف نمود پس آمد بسوی
حجر الاسود از او بوسیده دست بر آن مالیده پس بمقام آمده نماز در عقب
آن گذارد و نیز روایت شده که حضرت ابو الحسن علیه السلام در وقت بیرون آمدن
از مسجد سجده کرد پس راست شده روی بکعبه کرده گفت اللهم انی انقلب
علی لا اله الا الله و بدانکه سنت است که چون از اعمال حج فارغ شود
و خواهد که از مکه بیرون آید بیکدرهم خرما خریده تصدق نماید تا کفاره باشد
او را اگر چیزی از سر زده باشد در حال احرام مثل انداختن [illegible] یا خاریدنها
که ممنوع بوده و دیگر سنت او آنست که در وقت بیرون آمدن از مکه

تقصد

تقصد ان شاء الله وان كان لك مقام بالمدينة ثلثة ايام صمت يوم الاربعاء و صليت
ليلة الاربعاء عند اسطوانة التوبة وهي اسطوانة ابي لبابة التي ربط نفسه اليها
وتقعد عندها يوم الاربعاء عند اسطوانة التوبة ثم تاتي ليلة الخميس الى الاسطوانة
التي تليها مما يلي مقام النبي صلى الله عليه وآله فتصلي عندها ليلتك ويومك وتصوم يوم
الخميس ثم تاتي الاسطوانة التي في مقام النبي ص ومصلاه يوم الجمعة وان استطعت
ان لا تتكلم بشيء هذه الايام الا ما لا بد منه ولا تخرج من المسجد الا لحاجة ولا تنام
في ليل ولا نهار الا القليل فافعل واحمد الله عز وجل يوم الجمعة واثن عليه وصل
على النبي واله وسل حاجتك تقضى ثم قل اللهم ما كانت لي اليك من حاجة شرعت
في طلبها والتماسها او لم اشرع سألتكها او لم اسألكها فاني اتوجه اليك
بنبيك محمد نبي الرحمة في قضاء حوائجي صغيرها وكبيرها وتزور الزهراء
عليها السلم في ثلثة مواضع في موضعها الاول والروضة والبقيع ولا باس ان تزورها
بما رواه محمد بن بابويه قال في الفقيه لما حججت بيت الله الحرام كان رجوعي على المدينة
بتوفيق الله تعالى فلما فرغت من زيارة رسول الله ص قصدت الى بيت فاطمة عليها السلم
وهو من عند الاسطوانة التي تدخل عليها من باب جبرئيل ع الى مؤخر الحظيرة التي فيها النبي ص
فقمت عند الحظيرة ويساري اليها وجعلت ظهري اليها الى القبلة واستقبلتها بوجهي وانا
على غسل وقلت السلام عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت نبي الله
السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت خليل الله السلام عليك

یا بنت صفی الله السلام علیک یا بنت امین الله السلام علیک یا بنت خیر خلق الله
السلام علیک یا بنت افضل انبیاء الله و رسله و ملائکته السلام علیک یا بنت
خیر البریة السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام
علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها الرضیة المرضیة السلام علیک
ایتها الفاضلة الزکیة السلام علیک ایتها الحوراء الانسیة السلام علیک
ایتها التقیة النقیة السلام علیک ایتها المحدثة العلیمة السلام علیک ایتها
المظلومة المغصوبة السلام علیک ایتها المضطهدة المقهورة السلام علیک یا فاطمة
بنت رسول الله و رحمة الله و برکاته صلی الله علیک و علی روحک و بدنک
اشهد انک مضیت علی بینة من ربک و ان من سرک فقد سر رسول الله و
من جفاک فقد جفی رسول الله و من آذاک فقد آذی رسول الله و من
وصلک فقد وصل رسول الله و من قطعک فقد قطع رسول الله صلی
الله علیه و آله لانک بضعة منه و روحه التی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام
الله و صلواته اشهد الله و رسوله و ملائکته

توبه نامه

بنابر حدیث صحیح التائب من الذنب کمن لا ذنب له توفیق سعادت ندامت رفیق
حال و قرین مآل نیکو خصال پسندیده [illegible] آثار فلان شده و در عنفوان شباب از جمیع
مناهی و منکرات اجتناب نموده در زمره و غفران التائب حبیب الله در گوش رضا
کشیده از گناهان کبایر توبه نموده و دست اعتصام در حبل المتین توبوا الی الله توبة نصوحا
زده پای همت بر ذروه اعلای ان اکرمکم عند الله اتقیکم نهاده بسرافرازی یوم لا ینفع مال
و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم دیده از دیدن [illegible] بر بسته و در زده پای سلامت نشست
امید به ثابت قدم و راسخ دم بوده تغییر و تبدیلی در قواعد آن راه ندهد [illegible] دم از اعمال
ماضی بوده حال در استحکام عهد خود جازم گشته در مستقبل از [illegible] صادر [illegible]
من تاب من الذنب و عاد الیه فقد استهزی بربه اصغا کرده یوم ینفخ فی الصور [illegible]
و ماجور بوده از خجلت حشر مامون باشد اللهم ارزقه ثبات التوبة و ندامت المعصیة و وفقه لتحصیل
ما فات بحرمة سید الکاینات

فایده لاجل المجامعة وامساک الانزال

تخم گندنا و تخم ترب و قرنفل و فلفل بریان کند و بعسل بیامیزد و حب سازد بوقت مجامعت یک حب در دهان گیرد تا آن دانه در دهان باشد منفعت دهد و بغایت خوش آید سوم اگر مغز کنجد باقدر عسل معجون کند و بخورد چندان قوت پدید آید که اگر یک شب مجامعت کند سیر نگردد و اگر کسی زهره [illegible] قدر عسل حل کند بذکر مالد المجامعت سیر نگردد و چون مجامعت کند زن عاشق وی گردد

بجهت دفع [illegible] [illegible] در خانه
[illegible] سیر [illegible] [illegible] نهند
دود کنند [illegible]

العشاء بالکسر اسم الوقت و بالفتح اسم للطعام الذی یؤکل فی ذلک الوقت

القاعدة و الفضا [illegible] القانون
و الاساس و [illegible]
[illegible]

دعنا سبحان ربی العظیم و بحمده
انزه ربی العظیم عما لا یلیق بجلال شانه
تنزیها و انا متلبس بحمده علی ما وفقنی له
من تنزیهه من مفتاح الفلاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق النور و فالق الاصباح والصلوة والسلام علی خاتم انبیائه
معدن الرحمة والبرکة ومنبع الخیر والصلاح وآله الائمة المعصومین المنوط
بمتابعتهم والاقتداء بهم توفیق ادراک الفلاح والنجاح وبعد
راقم این کلمات رضی الدین محمد قزوینی عفا الله عنه بر اصحاب
طبایع سلیمه واذهان مستقیمه عرض میکند که این رساله موسومه
بتوقیتیه در بیان بعضی از دقایق مسایل متعلقه باوقات صلوات
یومیه که بتوجه بعضی از اعاظم ارباب همم عالیه رقاه الله الی المراتب
المتعالیه باستکشاف بعضی از آن سمت تحریر مییابد مشتملست
بر مقدمه و چند فصل مقدمه بدانکه مناط جمیع اوقات صلوات
یومیه آثار مختلفه منتسبه بحرکت شمس است چون فلق و شفق و غسق
و حمره و اظلال شواخص و اول اثری از آن بعد از ظلام لیل در
معموره بیاضی است دقیق طولانی که مرتفع از افق شرقی مرئی
میشود آنرا فجر اول و فجر مستطیل و صبح کاذب و ذنب السرحان
میگویند و بعد از آن بیاضی دیگر عریض و منبسط و متصل بافق

آنرا فجر ثانی و فجر مستطیر و صبح صادق و مستنیر مینامند و بعد از آن
حمره تا فوق الافق ظاهر میشود و چون شمس قریب بافق شرقی
میشود این حمره زایل و سواد مغربا از فوق افق منقلب
بحمره میشود تا بتدریج بافق میرسد تا طلوع آفتاب و در حین
طلوع هر یک از اظلال شواخص قایمه بر افق در نهایت طولست
و بتدریج کوتاه میشود تا شمس بنهایت ارتفاع رسد آنچه در آن وقت
از ظل باقی ماند ظل زوال میگویند و بعد از شروع در انحطاط ظل
مذکور بتدریج زیاد میشود و آن زیادتی را فیء زاید مینامند تا وقت
غروب بنهایت رسد و بعد از غروب بر عکس حالات سابقه
اولا حمره تا فوق الافق در طرف مشرق بهم میرسد و بتدریج از جانب
افق منقلب بسواد میشود و بعد از زوال این حمره در طرف
مغرب فوق الافق حمره تا حادث میشود و بعد از آن بیاض
عریض متصل بافق بقوس طویل مرتفع از آن متعاقب بهم میرسند
و از این حالات غربیه مطلقا بنابر مشهور و از خصوص حمره بنابر
اطلاقات روایات ائمه طاهرین بشفق تعبیر میکنند بعد از
اینها ظلمت لیلیه که آن مطلقا یا از خصوص ظلمت غسقی تعبیر
بغسق میکنند بهم میرسد و طبیعین و ریاضیین اکثر بسبب

قرینه عادیه این حالات مختلفه را بیان کرده اند وبعض از انها مطمح
انظار علماست از انجمله صبح کاذب است که ارتباط ظهور آن
بر صفات مخصوصه باسباب عادیه در غایت اشکالست و لهذا
متکلمین چنانکه تخصیص ربع ظاهر ارض را بانکشاف مستند
بسبی خیر عنایات باری تعالی بتعیش حیوانات ساخته کلمات طبیعین را
در بیان تعلیق آن باسباب طبیعیه واهی شمرده اند هم چنین ظهور
صبح کاذب را بعنوان مشاهد از دلایل صنع وتدبیر باری تعالی وتکذیب
قول فلاسفه بعدم خروج ممکن از ممکنات از سلاسل علل موجبه
ومعلولات لازمه میدانند ودر تفسیر کبیر فخر رازی در ذیل بیان
فالق الاصباح در سوره انعام اشعار باین عبارت مذکورست
که قوله فالق الاصباح من اقوی الدلایل علی قدرة الله تعالی وحکمته وذلک
لان الصبح الاول لو کان اثر قرص الشمس لامتنع کونه خطا مستطیلا
بل یجب کونه مستطیرا فی جمیع الافق منتشرا فیه بالکلیة وان یکون
متزایدا متکاملا بحسب کل حین ولحظة ولما لم یکن الامر کذلک بل ان
الصبح الاول یبدو کالخیط الابیض الصاعد حتی شبهه العرب بذنب السرحان
ثم انه یحصل عقیبه ظلمة خالصة ثم یحصل الصبح المستطیر بعد ذلک علمنا
ان الصبح المستطیل لیس من اثر قرص الشمس ولا من جنس نوره فوجب

مخفی نماند که تشبیه صبح کاذب بخیط
ابیض در ینمقام نامناسب وموهوم
خلاف مطلوب از آیه کریمه است زیرا که
باتفاق جمیع مفسرین و فقها خیط ابیض
در آیه کریمه عبارت از صبح صادقست
منه سلمه الله

ان یکون

ان یکون حاصلا بتخلیق الله تعالی ابتداء تنبیها علی ان الانوار
لیس لها وجود الا بتخلیقه وان الظلمات لا ثبات لها الا
بتقدیره کما قال الله تعالی فی اول هذه السورة وجعل الظلمات والنور
اما در میان ریاضیین چنانکه در کتب فن هیأت مذکورست
دو وجه در بیان سبب آن مشهورست اما وجه اول انکه شعاع
شمس در وقت ظهور صبح کاذب بر بحر شرقی می افتد پس بعنوان
انعکاس بر موضعی که از انجا مرئی میشود میتابد وبعد از مدتی شعاع
مذکور از بحر منقطع وبارض متصل میشود پس چون انعکاس
درینحالت ممتنع است استناره مذکوره بظلمت مبدل میشود تا زمان
ظهور شعاع از نواحی افق که صبح صادق است وبرین قیاس ظهور
شفق در مغرب بر عکس ترتیب مذکور د مخفی نماند که برین توجیه چند
قسم سخن متوجه میتواند شد اولا اینکه بنابرین بایستی که در آفاقی
که بحر شرقی وغربی در قرب وبعد نسبت بانها متفاوتند در تقابل
اوضاع صبح وشفق نیز اختلافی بهم رسد ونیز لازم آید که ظلمت مابین
الفجرین بانظار آن در کنار بحر شرقی یا غربی که بسیط ارض
منقطع است بوجه باشد وثانیا اینکه بسبب وسعت بحر شرقی
از جهة جنوب وشمال وتساوی انعکاس از جهتین بایستی

بایستی صبح

که روشنی مذکور در محل ظهور عریض باشد نه طولانی و این خلاف مشاهدات
و ثالثا اینکه چون تساوی زاویه شعاع و انعکاس در علم مناظر
مبرهن است نسبتی که در اول وقوع شعاع بر بحر که زاویه آن
در نهایت حده است بعلت حدت زاویه انعکاس کناره
افق مستنیر شود و بتدریج مرتفع گردد بر خلاف انچه مشاهد است
مگر انکه گویند که غلظت بخار در کناره افق یا بعد سطح ظل مخروطی
ارض از رائی نسبت به مافوق آن سبب ارتفاع ظهور است
خصوصا انکه شعاع منعکس نسبت با اصل آن ضعیف میباشد پس
مناسب ظهور آن اولا بر اعالی کره بخارست که اظهر مرتفع از ارض
درانی بعلت ارتفاع از افق اخف و الطف است و بهمین فرق
میان شعاع اصلی و منعکس اسکات انکه در مقام جدل گوید که این
روشنی نه از قبیل روشنی شمس است چنانکه در کلام فخر رازی
نیز اشاره بآن بود میتوان نمود اگر در مقام گوییم که ظل مخروطی
ارض بهمت محفوف بظل مخروطی یا محیط بآن و این ظل بسبب لطافت
بانسبت بارض مرتبه از روشنی دارد و میتواند بود که در وقت
نزدیک شدن برائی در اعالی کره بخار که الطف است مرئی
شود و صبح کاذب عبارت از آن باشد در اسکات مجادل مذکور

عبارت لطافت ما خالی از لطافت نیست

اوقع

اوقع است و ایضا بنابرین تشبث بانعکاس در کار نیست و انچه بر آن
مرتفع میشد مانند اختلاف اوضاع صبح و شفق بنسبت بآفاق
مختلفه لازم نمی آید اما وجه ثالث در سبب صبح کاذب که مسلم متاخرین
است انکه چون ظل مخروطی ارض که محاط نور شمس است بتبعیت
حرکت یومیه شمس شبانه روزی بر دور ارض میگردد و همیشه قاعده آن
بر ارض و راس آن در طرف مقابل شمس است و در معظم بلاد
در نصف شب که راس آن بر نصف النهار است اثر نور شمس
از هیچ جهت مرئی نیست و چون انکه این مخروط بطرف مغرب
میل میکند نور از طرف سطح شرقی آن نزدیک میشود تا حدی
که فی الجمله مرئی تواند شد پس لامحاله اولا از موضعی مرئی شود
که بنسبت بناظر اقرب باشد از جمیع مواضع مفروضه بر آن سطح
و موضع اقرب باید که مرتفع از افق باشد بیان این انکه
بعد از تمهید تنصیف مخروط مذکور بسطح منطقة البروج و حدوث
دو ضلع در شرق و غرب آن و اخراج خطی از موقف ناظر
بموقع اتصال ضلع شرقی آن بافق گوییم که ظاهر است که این
خط بسبب میل غربا ضلع مذکور بر آن عمود نیست پس اگر خطی
دیگر از موقف بر آن ضلع عمود سازیم موقع آن مرتفع از افق

متفرع

مرکزم

۸۹

خواهد بود و چون در مثلثی که از ین دو خط و خط ما بینهما از ضلع مذکور
بهم رسد خط عمود وتر حاده واقصر از خط اولست که وتر قائمه است
ثابت شود که اقرب بناظر از آن ضلع مرتفع است از افق وهو
المطلوب پس اثر نور شمس اولا از آن موقع و بتدریج بسبب
قرب سایر مواضع مفروضه بر فوق آن موقع و تحت آن و حوالی
انها بشکل عمود طولانی مرئی شود و این صبح کاذبست تا آنکه بسبب زیادتی
قرب شمس نور آن در کناره افق منبسط و عریض گردد و این
صبح صادقست اینست تحریر مطلوب ایشان درین باب و ازین
تحریر ظاهر شود که آنچه صاحب تنقیح المناظر گفته که خط ضلع مذکور
فصل مشترکست میان سطح مخروط ظل و میان فلک البروج
حق است و اعتراض برو وارد نیست و آنچه محقق طوسی
درین مقام در تذکره گفته که و لیتمم سطح مرکزی الشمس والارض و سهم
المخروط و لیحدث منه مثلث حاد الزوایا قاعدته علی الافق و
ضلعاه علی سطح المخروط تطویل بلا طائل است و مع ذلک حکم بحدت
زوایا مثلث مذکور در وقت میل مخروط بجانب مغرب
چنانکه مفروض است با بودن قاعده آن بر افق درست نیست
و تعلیل اعتبار بر قاعده آن بر افق باینکه در نصف شب قطر

کلام علی المحقق الطوسی رحمه الله

قاعده

۹۰

قاعده آن بنا بر آنکه مراد از آن سطح دایره است که محیط آن
فصل مشترکست میان مضیء او مظلم است موازی افق حقیقی
و نزدیک بافق حسی است چنانکه مستحسن برجندی است با قطع
نظر از تکلف ظاهر است نسبت بعبارت سابقه برین عبارت
که اذا اقربت الشمس من الافق الشرقی مال مخروط ظل الارض نحو المغرب
بسیار نا ملایم است و ایضا ظاهر شود که آنچه شیخ بهاء رحمه الله
در تشریح الافلاک گفته که وهو موقع خط یخرج من بصره فی سطح
سمیته بمرکز الشمس عمودا علی الخط المماس للشمس والارض الذی
هو فی سطح الفصل المشترک بین الشعاع والظل با این تطویل
مبنی بر توهم آنست که راس مخروط بحیث در دایره ارتفاع
باشد و بسمت الراس گذرد و فساد این بسیار واضحست
و آنچه علامه حلی رحمه الله در منتهی المطلب گفته که فاذا اقربت
الشمس من الافق الشرقی مال مخروط الظل عن سمت الراس
مبنی بر غلط است میان سمت الراس و نصف النهار مجملا درین مقام
تطویلات و تشویشات در کلام قوم بسیارست و اصل
مطلوب آنست که مذکور شد و مخفی نماند که برین وجه نیز اعتراضات
متوجه میشود اما اولا آنکه بنا برین وجه ظلمت ما بین الفجرین بوجه است

کلام علی الشیخ البهائی ره

کلام علی العلامة الحلی ره

وبما نا اعتماد جمعی که تقریر سبب صبح کاذب برینوجه کرده اند برآنست
که حکایت حدوث این ظلمت اگرچه مشهورست اما بی اصل
ومحض توهمست وتواند بود که منشاء این خلاف اختلاف حالات
وعوارض طاریه باشد از کثرت وقلت صفا وکدورت ابخره
ومانند اینها بحسب اوقات مختلف پس گاهی باین اسباب ظلمتی محسوس
شود وگاه نشود پس جمعی گمان برند که این اصل است وآن طاری
وجمعی دیگر برعکس آن وتحقیق آن بترصد اوقات بسیار
در افاق مختلف ومساعدت هوا وقوت باصره ومانند اینها محتاجست
پس بیشتر مردمانرا اکثر میسر نمیشود وازین قبیل است بیاض نظیر
فجر اول در طرف مغرب که قوم بکمال ندرت احساس آن
معترفند وصاحب تحفه ومیر سید شریف تعلیل آن کرده اند
بانکه چون درانوقت مردمان درخانها بخواب واستراحت
مشغولند کمتر ادراک ان میکنند وفاضل برجندی بر ایشان
اعتراض کرده که بر تقدیر انتظار وتفحص تام نیز ادراک ان متعسر است
بخلاف ادراک صبح کاذب بلکه وجه عدم ادراک آن وادراک
این اختلاف هواست در کدورت وصفا بحسب حرارت
نهار وبرودت لیل واما آنچه صاحب تحفه در رد قول جمعی که

دروجه تسمیه صبح صادق وکاذب گفته اند که لانه لا یعقبه ظلمة بخلاف
الکاذب فانه یعقبه ظلمة یکذبه ذکر کرده که صحیح آنست که روشنی
صبح کاذب منتفی نمیشود بلکه مختفی میشود بجهت غلبه ضوء طاری
بر وی مانند اختفاء اضواء مشاعل ونیران بضوء شمس مردود
میتواند شد بانکه این حرف مبنی بر غلط است میان ظلمت
مابین الفجرین وظلمت مقارن فجر ثانی وکلام قوم در وجه
تسمیه ناظر باولست وکلام صاحب تحفه ناظر بثانی ودرین باب
ظاهر آنچه در کافی از حضرت ابا الحسن العسکری ع مرویست که
فاذا بقی ثلث اللیل ظهر بیاض من قبل المشرق فاضاءت
له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب وهو وقت صلوة اللیل ثم
یظلم قبل الفجر ثم یطلع الفجر الصادق من قبل المشرق تحدیث
مؤید مشهورست والله اعلم اما ثانیا الکه بنابرینوجه آنچه بر وجه
اول مذکور شد که روشنی صبح کاذب نه از قبیل روشنی
شمس است جواب ندارد مگر آنکه گویند که این تفاوت مستند
بانیست که در اول مرئی حقیقی بخار بکیف منورست نه اصل
نور پس بمنزله حکایتست از نور بخلاف ثانی که در مرتبه محکی است
وممکن است که عبارت محقق طوسی رحمه الله در تذکره

كلام على العلامة الشيرازي

هرچند در شرح تذکره [illegible]
منقطع شده وکلام [illegible] تعلیل نموده
[illegible]
فانه اذا طلع الصبح الثانی انعدم
ضوء الصبح الاول منه

توجيه لكلام المحقق الطوسي رحمه الله

معلوم باب افعال و در ثانی بصیغه ...
[illegible]

که درین مقام گفته فاذن اول ما یری نور الشمس یری فوق الافق بنابر
آنکه یری در اول بصیغهٔ مجهول آن خوانده میشود اشاره باین
دقیقه باشد وحینئذ در تصحیح ترکیب این عبارت و اصلاح تکرار
لفظ مذکور احتیاج بتکلفاتی که شراح مرتکب شده اند نباشد
والله اعلم و اما ثالثا آنکه فاضل شیروانی که از مشاهیر و مهرهٔ
این فن است در شرح تذکره بر بوجه ایرادی ذکر کرده است
باین عبارت که اعلم انه یرد علی قولهم ان الضوء یبدو اولا
علی موقع العمود ان نقطة الموقع ارتفاعها اثنتان وسبعون
درجة تقریبا وارتفاع کرة البخار اقل من هذا بکثیر فموقع العمود فوق
کرة البخار فی الهواء الصافی فکیف یکون بدو الضیاء هناک بل
یجب ان یکون موضع بدوه اولا تحت الموقع بکثیر لکن فوق
موضع بدو الصبح الصادق والبرهان علی ان ارتفاع الموقع ذلک
القدر هو ان ارتفاع راس المخروط حینئذ ثمانی عشرة درجة
لانه مساو لانحطاط الشمس فاذا فرض من موقع الناظر خط
یخرج الی راس المخروط یحصل منه ومن الضلع المذکور ومن العمود
مثلث زاویته التی عند موقع العمود قائمة والتی عند الناظر قائمة
ایضا تقریبا لان التی عند راس المخروط کالمعدوم لکونها فی

غایة الصغر فمن راس المخروط الی نصف النهار اعنی تمام ارتفاعه
اثنتان وسبعون درجة فارتفاعه اثنتان وسبعون درجة
تقریبا و بعضی از اهل زمان در رساله که در بیان صبح کاذب
و صادق تالیف نموده و مشتملست بر ذکر براهین و اشکال
هندسیه در تصویر خطوط خارجه از موضع ناظر بمواقع آنها
از سطح مخروط ظل و طول و قصر هر یک بنسبت با دیگری
و استنباط فراسخ قدر طول مخروط مذکور و غیر آنها از
مطالبی که موقوف علیه این مسئله بمنیت بعد از انتقال اصل این اعتراض
بر قوم تقریر برهان برینکه ارتفاع موقع عمود در نیوقت بسیار بسمت
الراس نزدیکست باین عبارت کرده که در وقتی که راس
مخروط ظل در سمت الراس باشد در انوقت فرض کنیم که خطی
مستقیم از موقف ناظر بعمود بر سهم مخروط ظل و ممتد شود تا بسطح
فلک اعلی لا محاله این خط با خط مشرق و مغرب متوازی
باشد و این خط مماس افق حسی باشد و بعد ما بین این خط
و خط مشرق و مغرب بمقدار نصف قطر زمین باشد و بهمان
وضع خط مذکور را عمود بر سهم نموده فرض کنیم که راس
مخروط ظل از سمت الراس آناً فآناً بجانب افق مغرب

مایل شود لامحاله راس خط راس مذکور را از افق مشرق آناً فآناً
مرتفع شود تا زمانی که راس مخروط ظل بمقنطره هجده درجه غربا رسد
راس خط عمود مذکور در آن وقت قریب بمقنطره هجده درجه
سمت الراس باشد و بنابر آن سابق اگر از موقف ناظر خطی
مستقیم عمود بر ضلع شود مراتب بالاتر از عمود و بر سهم واقع
شود پس کم رسید اینکه اگر راس خط عمود بر ضلع را اعتبار کنیم میباید
که روشنی مذکور قریب بسمت الراس و خارج کره بخار مرئی
شود و این ظاهر البطلان است زیرا که روشنی مذکور بافق
مشرق بسیار نزدیکتر است نسبت بسمت الراس انتهی
پس این اعتراض را مناط بحث با جمعی دیگر کرده چنانکه در
محل خود اشاره بآنها و جواب آنها خواهد شد و بالجمله این اعتراض
مبنی بر سه اصل است اول آنکه مشهور شده در میان متاخرین
که انحطاط شمس در وقت ظهور صبح کاذب هجده درجه است
و اگر چه بعضی هفده و بعضی نوزده نیز گفته اند این تفاوت قلیل
در اصل مطلب مضر نیست دوم آنکه صاحب تحفه ذکر کرده است
که ارتفاع سطح محدب کره بخار که محیط بکره ارض و آب است
از جمیع جوانب از سطح ارض بقدر سبعه فرسخ تقریبا

تمهید رفع اعتراض اصل [illegible]

پس مخروط ظل ارض از طرف قاعده باین قدر بیشتر در کره بخار است
و تتمه آن که مخروطیت اصغر و ارتفاع آن بحساب اهل تدقیق
قریب بسیصد و سی هزار فرسخست در ما فوق کره بخار است
از هوای صافی و کره نار و بعضی از اجرام سماوی تا فلک زهره سیوم
آنکه از مقررات و مسلمات طبیعیین است که مستضی از شمس منخسف است
در ما سوای آنچه از کره بخار داخل مخروط ظل ارض است
ما فوق کره بخار بجهة صفا و شفافیت و نفوذ نور و عدم انعکاس
اصلا مستضی نیست و بنابرین اصول خیال معترض در ارتفاع موقع
عمود و خروج آن از کره بخار و وقوع آن در فضای هوای صافی
از دو حال بیرون نیست یکی آنکه نقطه مذکوره را نوعیه اعتبار کرده
باشد بانبغی که آناً فآناً بحرکة مخروط مبدل میشود بنقطه دیگر فوق نقطه
اول تا از کره بخار بیرون رود و فساد این ظاهر است چه وقتی مفروضست
مسلمت که حرکة راس مخروط را با ثبات طرف قاعده آن بالا بر
افق اعتبار کنند و معلوم است که حرکت مخروط بر دور ارض بر این وجه
نیست چنانکه سابقا تقریر شد دیگری آنکه نقطه مذکوره را شخصیه اعتبار
کرده باشد چنانکه از سیاق برهان آخر مفهوم میشود و بر هر تقدیر
تحقیق آنست که این اعتراض مغلطه است ناشی از خلط میان

دو معنی لفظ ارتفاع اصطلاحی که باعتبار درجات سماویه و مقنطرات
ارتفاعیه است که در اجرام دوایر مستعمل است و دیگری ارتفاع
لغوی عرفی که باعتبار ابعاد و مسافات است که در اجزاء خطوط
مستقیمه و اقطار دوایر استعمال آن معروفست ارتفاع موقع
عمود از قبیل اول و ارتفاع سطح محدب کره بخار از مقوله ثانیست
پس نسبت احدهما با دیگری بمساوات یا زیاده و کم معقول نیست
پس بر تقدیر حقیقت اصول مذکوره وجهت تفریع اثبات ارتفاع
مذکور بجهته موقع عمود در وقت ظهور فجر کاذب بنا بر اصل اول
لازم نیاید که درینوقت بسبب این ارتفاع اصطلاحی خارج باشد
از کره بخار بعلت قلت ارتفاع لغوی آن چه سقف بیت که در سمت
الراس و ارتفاع اصطلاحی آن نود درجه است شاید که ارتفاع لغوی
آن به پنج شش ذرع نرسد اینمرتبه ادنی است از کلام بر اعراض
مذکور و توانیم که از اینمرتبه ترقی نموده اثبات کنیم که موقع عمود
با وجود این ارتفاع اصطلاحی بلکه زیاده نیز هرگز از کره بخار
خارج نیست بیان این انکه کره بخار محیط است بر ارض از جمیع جوانب
و هر نقطه شخصه که بر سطح مخروط بهر بعدی از ارض فرض کنیم بتبعیت
حرکه مخروط بر دور ارض در شبانه روزی یکدوره تمام کند نیست

بعد آن از ارض بیکقدر است پس نقطه شخصه موقع عمود که در
حین قیام مخروط بر افق بسیار قریب است بافق داتفاقا
داخل کره بخار خارج نشود و وضع که نسبت بسطح ارض و محدب
کره بخار دارد در جمیع دوره ان محفوظست صحیح و خیال درست
شاید بر اینکه بهمان نقطه شخصه از زمان حرکه بسطح شرقی مخروط
از افق تا زمان اتصال بموقف ناظر در همه مراتب انقاد
در مدار خود موقع عمود است و تنزاید ارتفاعات اصطلاحیه
اصلا متبدل نمیشود و سر این عدم تبدیل با این تغیر حالات
انست که اگر این حرکت در سطح مستوی میبود ناچار لحظه فلحظه
بایستی که موقع عمود پستتر شود لیکن ارتفاع قاعده بتدریج بسبب
کرویت ارض تلافی ان میکند و نیز اگر چنانچه مذکور شد راس
مخروط مذکور را بثبات طرف قاعده ان بر افق بجانب موقف
ناظر مایل میشد لابد انا فانا بایستی که نقطه دیگر ازان که فوق
نقطه سابقه باشد موقع عمود گردد و چون حرکه قاعده بزنیک
نسبت با آن ضم شده جبران تفاوت مینماید و ممکنست که از
نیمرتبه نیز در گذشته بقدح در اصولی که معترض باستظهار آنها
درین ورطه افتاده است بادای حق انتقام و تحقیق حقیقت

است هرگز از کره بخار صح

ووجدان صح

ابطال اساس الاعتراض و تزییف الاصل الشهور بین القدم

ایراد بپردازیم چه منع حقیقت هریک از آنها ممکن است
و دلیلی بر هیچیک اقوی از آنکه بر السنه و افواه مشهور
و در بعض از مصنفات مسطور است نیست خصوصا اصل اول
که در میان متاخرین شهرتی تمام یافته که قدما بتجربه معلوم
کرده اند که انحطاط شمس از افق در حین ظهور فجر کاذب
هفده یا هجده یا نوزده درجه است چه ظاهر آنست که مراد
قدما از آن فجر صادق باشد و متاخرین از روی غفلت
بر کاذب حمل نموده خود متوجه تحقیق آن نشده اند زیرا که مکرر
در اوقاتی که فصل و هوا و خصوصیت مکان معین احساس
آن بوده برصد و تفتیش و موازنه زمان آن با مقتضای
آلات مجربه در تحقیق ساعات ظاهر شده و بتصدیق
جمعی از فضلا و اذکیا رسیده که قدر واقعی امتداد زمان
مابین فجر کاذب و طلوع شمس با آنچه قوم گمان کرده اند
تفاوت فاحش دارد و خصوصا آنچه برجندی در شرح
بیست باب اسطرلاب از مصنفات قدیمه نقل کرده که
انحطاط شمس در وقت فجر صادق پانزده درجه است بنا بر
اصل مشهور مقتضی آنست که امتداد مابین الفجرین ثلث

ساعت

رد

در بیان رسم التقویم فی قدر
زمان ما بین الفجرین

ساعات برسند و باشد که بجهت اشتباه قدر این امتداد در افق
محروسه قزوین در وقتی که شمس در حوالی میزان بوده با قرب
بیکساعت و نیم بثبوت پیوسته و در این مقام آنچه متوهم میشود
که بنا بر مشاهدات اعمال اسطرلابا بیتی که در افق
مذکور که عرض آن سی و شش درجه است در وقتی که شمس
در جوزا و سرطان باشد این روشنی در نصف شب از جانب
شمال ظاهر شود و این مستلزم اتصال شفق است بفجر کاذب
درین عرض با آنکه ایمعنی چنانکه اهل هیات تقریر کرده اند در کمتر
از عرض چهل و هشت درجه صورت ندارد دفع آن آنست که بنا
استنباط این حکم از اهل هیات بر آن اصلست که مفاد آن ظاهر
شد و عبارات ایشان درین تفریع صریحست الا که گویند که عدم
احساس باتصال مذکور درین عرض عدم اتصالست جواب آن
از تامل در آنچه سابقا در بیان فرق اول صبح و آخر شفق بجهت
احساس از صاحب تحفه و غیر او ذکر شد و در آنچه برجندی
و غیر او درین مقام مناط اعتبار کرده اند از امکان رویت اعم
از آنکه بالفعل باشد یا بالقوه معلومست و در تصدیق اصل اخیر ما
آثار مرویه از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم کافی است

ذکر وهم از بعض اهل این زمان

ذکر وهم آخر و دفعه

نابید لاصل المطلوب بعض الروایات

نفی؛

چه در روایتی که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سبق ذکر یافت
عبارت فاذا القی ثلث اللیل ظهر بیاض من قبل المشرق
ولیل ما فوق مطلوب میتواند شد سیما با انضمام آنچه موافق
آن قدر زمان بیاض مغرب با نظیر فجر اول بتقریب تحقیق مغ
آنچه از احکام ایشان در آخر وقت صلوة مغرب عند القدماء
محفوظ بوده که وقت فوتها سقوط الشفق باین عبارت
در کافی مرویست که سأل علی بن اسباط ابا الحسن علیه السلام و نحن
نسمع الشفق الحمرة او البیاض فقال الحمرة لو کان البیاض کان الی
ثلث اللیل و بالجملة از بیان ایمرات بوضوح پیوست که در وقت
ظهور صبح کاذب ارتفاع اصطلاحی موقع عمود نیز در نفس الامر
دران مرتبه نیست که معترض از آن اصل مشهور استنباط
نموده بلکه بنابر مقتضای روایتین باید که بسیار با افق نزدیکتر باشد
از نصف النهار بحسب مشاهدات پس از جانب معترض
درین مقام حرفی که تمام میتوان کرد الزام متأخرین است بر اینکه از این
قول شما که اول ظهور آن روشنی موقع عمود است با انضمام اعتبار
اصل مشهور در قدر انحطاط شمس درینوقت لازم می آید
که او لا در حوالی نصف النهار مرئی شود و این خلاف مشاهدت

و اگر عبارت ایشان مساعدت میکرد و قابل تاویل میبود ممکن بود که
از جانب ایشان در دفع این الزام گوییم که مراد آنست که روشنی
مذکور اگر مانعی نمیداشت بایستی از موقع عمود که اقربست بناظر
از سایر مواقع مرئی شود و چون عدم تصاعد بخار تا آن مرتبه با اعتراف
معترض از موانعست لابد از موضعی از کره بخار که بآن موقع اقرب
باشد ظاهر میشود لیکن بنابر تحقیقی که گذشت که موقع عمود نیست
در کره بخار است عذری در عدم رؤیت دران موقع هر چند
که کمال ارتفاع اصطلاحی داشته باشد بجهت ایشان نمیماند سوای
آنکه متشبث شوند که شاید حدی از کثافت و تراکم بخار شرط
رؤیت باشد که دران ارتفاع مفقود و در موضعی که اولا در آنجا
محسوس میشود از حوالی افق موجود باشد اینست تمام کلام در
تقریر اعتراض ثالث بر وجه ثانی در سبب صبح کاذب و اما رابعا
آنکه جناب مغفوری استادی طاب ثراه در شرح کافی بتقریب
دلالت حدیثی بر آنکه اثر قدرت الهی در حدوث نور و ظلمت
ظاهرست برینوجه اعتراض کرده اند باین عبارت که مثل اینکه
اگر حدوث صبح کاذب بسببی میبود که فلاسفه طبیعیین و ریاضیین
خیال کرده اند میبایست که عمود باشد بلکه عریض باشد زیرا

که دو طرف آن از جمله محیط ظل مخروط بما نزدیکترست از بعضی
آن که در بالاست وبعض دیکر آن که در ما بین است انتهی و مخفی
نماند که این اعتراض بر نیوجه در کمال متانت و برهان هندسی
بر صحت آن قایم چه هرگاه چهار نقطه بر اطراف موقع عمود دو
در فوق و تحت و دو در یمین و شمال بیک نسبت فرض کنیم و
خط شعاعی متصل سازیم یکی از فوقانیه و تحتانیه و خط دیکر
یکی از یمنیه و شمالیه و طرفی یک ازین خطین شعاعین
را بخطی دیکر بموقع عمود وصل کنیم و مثلث بهم رسند که مشترک
باشند در خط عمود و موافق باشند در قدر خط واصل
بین النقطتین لکن مختلف باشند در قدر زاویه ما بین این
خطین چه این زاویه در مثلث اول قائمه و در ثانی حاده است
چنانکه باندک تاملی معلوم است پس وتر زاویه اولی که خط
شعاعی فوقانیه یا تحتانیست اطول باشد از وتر زاویه ثانیه
که خط شعاعی یمنی یا شمالیست پس بعد از نقطه عمود که بلا شبهه
از همه نزدیکترست بما هر یک از نقاط مفروضه بر هر یک از
طرفین نزدیکتر باشند از نظر آن نقطه از نقاط مفروضه
فوقانیه و تحتانیه پس بایستی که صبح کاذب بعد از ظهور

تقریر برهان بعد علی ختمه اعتراض السید
جوابه تمرار علی القوم من هذا المقام

در موقع عمود بتدریج عریض شود نه طولانی اگر کویند که هرگاه
مراد قدماء ایشان بلکه ایشان نیز بنا بر احتمال بعید باشد دلیل
کلام ایشان چنانچه گذشت از موقع عمود موضع اقرب بعمود
باشد از مواضع واقعه در کره بخار از ضلع شرقی آن
این برهان تام نیست چه بنا برین هیچ یک از زوایا مثلثین
مفروضین قایمه نیست جواب آنست که بنا بر فرض مذکور
تغیری که بهم میرسد در زوایه مثلث فوقانی و تحتانیست
که اول حاده و ثانیه منفرجه میشود چنانکه باندک تخیلی معلومست
پس باعتبار انفراج زاویه مثلث تحتانی که مقتضی زیادتی
طول خط ما تحت است مفاد برهان اقوی میشود در دلالت
بر مطلوب چنانکه از سیاق برهان نیز مفهوم میشد اعتبار
یکی از مثلثین کافی نیست بلکه بنا بر فرض مذکور مثلث فوقانی
از ما نحن فیه باعتبار خروج موقع خط شعاعی در آن از کره
بخار خارجست و اگر کویند که شاید با وجود قرب یمین و
شمال نسبت بما تحت شرط رویت در ما تحت باعتبار تکاثف
و تراکم بخار حاصل و در یمین و شمال مفقود باشد جواب
آنست که معلوم است که یمین و شمال نسبت بموضع اقرب

ذکر بحث آخر و دفعه

در بعد از افق و کیفیت بخار متساوی بند پس تحقیق رویت در آن
و تخلف در اینها محض تحکمست با آنکه جمیع این گفتگوها مبنی بر اصل
مشهورست در قدر انحطاط شمس در وقت ظهور صبح
کاذب و با بطلان آن اصل اعتبار مقتضای روایتین چنانکه
گذشت موقع نمود در ینوقت قریب بافق است پس نه از جهت
توهم خروج آن از کره بخار و نه از جهت لزوم مخالفت با متن به
اشکالی باقی نمیماند پس عمده اشکالات انحسام تصحیح سبب طولانی
نمودن فجر کاذبست که با مثال این خیالات درست نمیتواند
شد

فصل اول

بدانکه در قدر زمان هر یک از آثار شرقیه و غربیه شمس از ساحل
و حمره و غیرها در ربع مسکون دو اختلاف هست یکی از جهت
اختلاف آفاق و بقاع بحسب عرض زیرا که هر چند معدل النهار
از سمت الراس دورتر و عرض بلد بیشتر باشد قدر زمان
این آثار بیشتر میشود دیگری از جهت اختلاف فصول زیرا
که در هر افقی چندانکه مدار شمس از معدل النهار دورتر شود
زمان اینها بیشتر است پس در آفاق استوائیه وقتی
که شمس در احد الاعتدالین و قوس ارتفاع و انحطاط با قوس مطالع

و مغارب

مغارب متحد باشد زمان صبح و شفق مثلا بنابر اصل مشهور در اول
احدهما و آخر دیگری بقدر هجده درجه است موازی یکساعت
و خمس ساعت است که نهایت قلت است و در سایر اوقات
بحسب دوری شمس از احد الاعتدالین و تفاوت قوس ارتفاع
و انحطاط با مطالع و مغارب زمان صبح و شفق از قدر مذکور
زیادتر میشود و چون درین آفاق مناط اختلاف دوری از
معدل النهارست زمان اینها در اول سرطان و جدی
موافق میباشد و این از خواص خط استواست و اما در هر
افقی از آفاق مایله باعتبار ضم اختلاف عرضی باین اختلاف
مقتضی بعد شمالی شمس از معدل با بعد جنوبی متفاوتست پس زیادتی
مذکور در سرطان بیشترست از جدی و برعکس سایر
مراتب ابعاد و براهین هندسیه بر مطالب در محل خود مذکورست
پس مناسب اهل هر بلدی آنست که قدر زمان هر یک ازین
آثار را بحسب اوقات سال با اسطرلاب یا سایر آلات موضوعه
بجهة استعلام ساعات تحقیق نموده ضبط کنند تا در وقت
طریان موانع ظهور اینها مانند ابر و غیر آن صدور اعمال
مبنیه برین اوقات از ایشان از روی بصیرت و آگاهی

باشد و ادراک وقت فضیلت اعمال مذکوره محروم مانند
و سابقا اشاره بقدر زمان هر یک از صبح کاذب و صادق
بنا بر گمان قوم و مقتضای تجربه و مقادیر روایتی شده و در
قدر زمان حمره مشرقیه و مغربیه جزئی از قوم منقول نیست و
بحسب تجربه و موازنه هر یک با نظیر خود در فصول و اماکن
مختلفه معلوم شده که زمان هر یک از اینها در محروسه قزوین
و بلادی که در عرض قریب بآن باشد مانند سمنان و دامغان
و طوس و سرخس و استراباد و نیشابور در صبح فصلی بربع ساعت
نمیرسد و شمول المعنی جمیع افاق متوسطه میان این عرض خط
استوا را نیز از آنچه در صدر این مبحث تمهید شد معلوم است
و امری که در این مقام منشاء اشتباه میتواند شد آنست که گاهی
بسبب حالات طاریه از بخار و غبار بیاض افقی که متصلست
بحمرتی که فوق آن میباشد مائل بصفرتی لطیف یا غلیظ شبیه
بحمره میگردد و زمان انها از این جهت زیاده بر آنچه مذکور شد
متوهم میشود حتی اینکه در بعضی از اوقات بیاض خالص مطلقا
محسوس نمیشود بلکه اول صبح صادق و بیاض نظیر آن مخلوط
بالوان مذکوره است لیکن چون در اوقات خالیه از عوارض

تحقیق قدر زمان بقاء الحمرة المشرقیة والمغربیة

سحر

مذکوره

مذکوره خلاف آن تجربه متیقن شده معلومست که مناط اوقات
عبادات اوضاع فلکیه هیئتیست نه اینکه مثلا در روزی زمان فضیلت
صلوة مغرب ربع ساعت باشد و روزی دیگر در آن افق
اضعاف آن اشتباه مذکور دامن گیر ارباب تأمل و احتیاط نخواهد
بود والسلام علی من اتبع الهدی

فصل

چون مناط طول و قصر ظل شاخص قدر ارتفاع شمس است پس در ظهر
هر وقت که در حین زوال ارتفاع بیشتر باشد ظل زوال
اقصر است پس در افاق استوائیه در وقتی که شمس در راس احد الاعتدالین
باشد و لا محاله بسمت الراس گذرد در حین مذکور بسبب اینکه
شمس در نهایت ارتفاعست ظل زوال بالکلیه منعدم است
و در وقتی که در جزئی از بروج شمالیه یا جنوبیه باشد ظل مذکور
در جهت جنوب یا شمال بقدر مقتضای ارتفاع آن جزء است
پس در اول سرطان و اول جدی که در افاق مذکوره
ارتفاع آنها با هم مساویست ظل زوال انها نیز متساوی هم باشد
و این از خواص خط استوا است و در غیر این افاق بقدر
مقتضای عرض در اول جدی اطول است از اول سرطان
و بر عکس هر جزء از سائر اجزاء بروج شمالیه از نقطه

همان هم

ظل صح

لین

خط صح

مقابل خود از جنوبیه لیکن ظل هر یک از اجزاء شمالیه یا جنوبیه نسبت
بنظیر خود در الجهة متساوی‌اند بنابرین مناسب آنست که اهل هر بلدی
قدر ظل زوال افق خود را که مناط جمیع اوقات فریضتین ظهر
و عصر و نوافل آنهاست بحسب اوقات مختلفه بخط ضبط در آورده
باین تدبیر از ادراک فضیلت اوقات مذکور انتفاع یابند و ارشاد
باین معنی از روایت عبدالله بن سنان از جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که در تهذیب باین عبارت که تزول الشمس فی النصف
من حزیران علی نصف قدم و فی النصف من تموز علی قدم
و نصف و فی النصف من آب علی قدمین و نصف و فی النصف
من ایلول علی ثلثة و نصف و فی النصف من تشرین الاول
علی خمسة اقدام و نصف و فی النصف من تشرین الاخر علی سبعة
و نصف و فی النصف من کانون الاول علی تسعة و نصف
و فی النصف من کانون الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من شباط
علی خمسة و نصف و فی النصف من اذار علی ثلثة و نصف و فی
النصف من نیسان علی قدمین و نصف و فی النصف من ایار
علی قدم و نصف و فی النصف من حزیران علی نصف قدم
الحدیث مذکورست مفهوم میگردد زیرا که معلوم است که اوقات

مذکوره

در تعقیبه وجه

استنباط ارشاد از روایة مشهوره

تحریر ما یمکن ان یورد علی الروایة المذکوره مع جوابه

مذکوره مطابق جمیع آفاق نیست پس محمول فایده آن آشنا بر آفاق را
باعتبار ارشاد نیست که از آن ظاهرست مخفی نماند که بر مفاد این
روایت چند نوع سوال متوجه میتواند شد سوال اول آنکه انقسام
سال شمسی باین نامها محض اصطلاحیست از اهل روم زیرا
که شباط را بیست و هشت روز گرفته‌اند و هر یک از حزیران
و ایلول و تشرین الاخر و نیسان را سی روز و هر یک از
هفت ماه باقی را سی و یک روز و وجهی یا نکته برین اختلاف
از کسی منقول نیست و آنچه بعضی گفته‌اند که مبنی بر تفاوت مدت
قطع شمس است هر یک از بروج دوازده گانه را توجیهیست
باطل چه تفاوت مذکور از حمل تا حوت قریب است بآنچه درین
بیت مضبوطست که شعر لاد لالب لا و لا لا شش مهست
لل کط و کط لک شهور کو تهست و ظاهرست که اختلاف
مذکور در ماههای رومی موافق این نیست زیرا که کانون
الاول که سی و یک روز اعتبار کرده‌اند میان قوس و جدی
است و مدت مکث شمس در هر یک بیست و نه روزست
و برینقیاس پس طول و قصر ظل زوال اصلا که مبنی بر قدر
ارتفاع شمس است در بروج مذکوره یا شهور رومیه مضبوط نتواند

اینمعنی بعد از تأمل در اینکه انتقال شمس از اول حمل تا اول میزان
در صد و هشتاد و هفت روز است تقریبا و از نصف آذار تا نصف
ایلول که در روایت مذکوره نظر آنست کمتر از صد و هشتاد و چهار
روز است بسیار واضح است سؤال دوم آنکه زیادتی ظل زوال
سرطان تا اول جدی و نقصان از اول جدی تا اول
سرطان بر یک نسق نیست بلکه روز بروز و ماه بماه بعنوان
تزاید متناقص است بامعنی که ازدیاد و انتقاص هریک در روز ثانی
و ماه ثانی زیادتر است از ازدیاد و انتقاص آنها در روز
اول و ماه اول و بر عکس و وجه این در مقام خود مبین است
پس زیادتی ظل زوال در سه ماه یکقدم یکقدم و در سه ماه دیگر
دو قدم دو قدم چنانچه ازین روایت مفهوم میشود موافق
درایت نیست سؤال سیوم آنکه در محل خود مبین است که غایت
انتقاص ظل تا نصف قدم و نهایت ازدیاد آن تا نه قدم و نیم
چنانکه درین روایتست مقتضی ارتفاع شمس است در اول بقدر
هشتاد و شش درجه تقریبا و در ثانی بقدر سی و شش درجه
تقریبا و تفاوت بینهما پنجاه درجه است و بایستی که قریب بچهل
و هفت درجه باشد که ضعف میل کلیست چه بعد هریک از اول

سرطان

سرطان و اول جدی از معدل النهار زیاده بر میل کلی نمیباشد
سؤال چهارم آنکه قدر ارتفاع شمس بر طبق اظلال مذکوره در شهور
مذکوره نه موافق افق مدینه مشرفه است که بلد خطاب و نه موافق
کوفه است که بلد مخاطب است چه ارتفاع شمس در نصف حزیران
که مطابق اول سرطانست در مدینه قریب بهشتاد و هشت
درجه و نیم است در کوفه قریب بهشتاد و ه درجه و مقتضای
اول آنست که قدر ظل مذکور کمتر از خمس قدم باشد و مقتضای
ثانی آنکه زیادتر از یکقدم و خمس قدم باشد پس نسبت بمدینه
مشرفه زاید و نسبت بکوفه ناقص است و هم چنین سایر امرست
و مابین مدینه و کوفه بلدی نیست که این اوضاع با مقتضای
عرض آن موافق باشد بلکه بحسب افقی من جمیع الوجوه مطابق
نمیتواند شد چنانکه از رجوع باحوال عروض و ارتفاعات
و اظلال مضبوط در مدونات این فن ظاهر میشود و وجه
جواب از جمیع این سؤالات اینست که قدر اظلال مذکوره
بحسب شهور مذکوره درین روایت بنابر تخمین تقریب است
و اینقسم مسامحات در مقادیر و اعداد و بجهت سهولت فهم
و ضبط عرفا شایع است بلکه در بعض مواضع تعیین آن بحسب تحقیق

متعسر بلکه متعذر است خصوصا انکه این مسامحه درین روایت ممکنست
که مبنی بر نوعی از احتیاط باشد بیان این انکه فایده معرفت
زوال با معرفت اول وقت فضیلت ظهر و نوافل انست
که منوط باصل زوالست با معرفت اخر وقت فضیلت ظهر و اول
واخر وقت فضیلت عصر و نوافل ان که منوط بقدر فی زاید بر زوالست
پس بنا بر اول تواند بود که مقصود از روایت مذکوره بیان
اوضاع ظل زوال مدینه مشرفه و منظور از زیادتیها که بر مقتضای
عرض ان دارد رعایت احتیاط نسبت بدخول وقت باشد
و بنا بر ثانی دو احتمال دارد یکی انکه مقصود بیان اوضاع مدینه و
منظور از مسامحه در زیادتیها رعایت احتیاط نسبت
باوایل اوقات مذکوره باشد و دیگری انکه مقصود بیان اوضاع
کوفه و مسامحه در نقصانها مبنی بر رعایت نسبت باواخر اوقات
مذکوره باشد این تقریر و تفصیل در شرح این روایت انفع و احوط است
از انچه بعض علما بعنوان جزم حکم کرده اند که انحدیث مختص بعراق
و حوالی انست چنانکه بر ارباب بصیرت پوشیده نیست و در
تتمیم مقام دقیقه دیگر هست که بیان ان سبب زیادتی بصیرت
در امثال این روایت میتواند شد و ان اینست که حساب

روم

روم و در رسال شمس منجم بر رصد ابرخس است که قدر کسر زاید
بر سیصد و شصت و پنج روز را ربع تام گرفته است پس
با حساب ارصاد دیگر که کسر مذکور را چند دقیقه از ربع کمتر
یافته اند موافق نمی اید پس نسبت بحساب بعض متاخرین که
در زمان ما معروفست و کسر مذکور را قریب به ده دقیقه
کمتر از ربع میدانند در هر صد و چهل سال تقریبا یکروز تفاوت
میکند پس نصف حزیران که بنا بر ظاهر این روایت در
زمان صادق علیه السلام مطابق اول سرطان بوده بنا بر
حساب مذکوره در زمان ما چند روز بعد از انست و بر
انقیاس پس اگر حساب روم مطابق واقع باشد ضوابط
مبنیه بر ان بمرور ازمنه تغیر نمییابد و اگر حساب دیگر
حق است لابد بعد از ظهور تفاوت معمول به مکلفین ان
خواهد بود روایتی که بر طبق اول باشد مختص خواهد بود
بزمان سابق و چنانکه در روایت مذکوره تخصیص بمکانی
معین مانند مدینه یا کوفه مانع عموم انتفاع از ان در سایر
امکنه نیست چنانکه سابقا اشاره بان شد هم چنین اگر
مختص باشد بزمانی معین بسبب ارشاد نیز خود در سایر

ازمنه نیز کمال انتفاع از آن حاصلست و ازین تحقیق ظاهر
شود که هرگاه مثلا بمرور ازمنه نیسان ماه رومی از فصل ربیع
بیرون رود و باران بالکلیه در آن ماه منقطع گردد انتفاع از
روایتی که در آن باب واقع باشد منقطع نیست والحمد لله

فصل ثالث در چند آیه از قران
مجید اشاره بصلوات مفروضه یومیه و اوقات آنها شده
است در سوره بنی اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق
اللیل وقران الفجر ان قران الفجر کان مشهودا و در سوره
هود و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل و در سوره
بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و در روایت
زراره از حضرت ابا جعفر ع که در باب فرض صلوة از کافی
وغیر آن از اصول معتبره مذکورست در آیه اولی دلوک را بزوال
وغسق را بانتصاف و در آیه ثانیه طرفی النهار را بغداة و مغرب
و زلفا من اللیل را بعشا و در آیه ثالثه صلوة وسطی را بظهر
تفسیر فرموده اند ونیز فرموده اند که ما بین دلوک شمس وغسق لیل
چهار نمازست که تسمیه و تبیین و توقیت کرده است خدای
آنها را و قران الفجر پنجم آنهاست ونیز فرموده که نماز ظهر اول

نمازیست که گزارده است آنرا رسول الله صلعم و این در وسط نهارست
و در وسط صلوتین است بالنهار که صلوة غداة و صلوة عصر باشد
ونیز فرموده اند که در بعض قرائت بعد از والصلوة الوسطی لفظ
وصلوة العصر نیز هست و این تفسیرات و فقرات شریفه بر
بسیاری از فواید علمیه منطویست و اهم آنها درین مقام چند
فایده است **فایده اولی** آنکه در تفسیر الفاظ مذکوره اشاره
برد اکثر مفسرین است در تفسیر آنها مانند تفسیر دلوک بغروب
وغسق بظلمت اول لیل و طرفی النهار بصبح و عصر یا طرف
اول بصبح و طرف آخر بظهر و عصر و زلفا من اللیل بمغرب و عشا
وصلوة وسطی بصبح یا عصر یا مغرب یا عشا چه هریک از آنها از
جهة لغة یا بلاغت یا غیر آنها معیوبست و تفصیل کلام در
ترجیح و تزییف مناسب این مختصر نیست **فایده ثانیه** آنکه
بموجب ظاهر آیه ثانیه بر طبق اولی در تحدید اول و آخر صلوات
اربعه بنا بر تفسیر مذکور اول وقت نماز ظهر زوال شمس و آخر
وقت نماز عشا انتصاف لیل است اما اینکه ظاهر این
آیه را بنا بر آن دلالتی باشد بر آخر وقت ظهر و اول عشا
و اول و آخر هریک از نماز عصر و مغرب محل تاملست و جناب

مغفوری استادی طاب ثراه در تحقیق این مقام در شرح کافی
گفته اند که چون تکلیف باقامه صلوة در زمانی طویل بعنوان احاطه
بجمیع اجزای آن تکلیف بفوق وسع است لاعلاج تخصیص باید کرد
بیکی از دو شق اول تقسیم آن زمان باقسام تا هر تجدید اقامتی
در قسمی بفعل اید و اصل این است که اگر دلیلی مانع نشود آن اقسام
متساویه باشد مثل اینکه از اول دلوک تا اخر ربع ثالث روز
ظرف نماز ظهر باشد و از اخر ربع ثالث تا غروب افتاب
ظرف نماز عصر باشد و از غروب افتاب تا اخر ربع اول شب ظرف
نماز مغرب باشد و بعد از آن تا نصف شب ظرف نماز عشا
باشد دوم قول باینکه قدر مشترک میان اجزای آن زمان
ظرف یک اقامه باشد و اینجا شق اول واقع است تحقیقا یا تقریبا
انتهی پس بنا بر ظاهر آیه کریمه مشتمل بر تحدید اول و اخر هر یک
ازین فرایض اربعه است و ارتکاب خلاف آن محتاج بدلیلی
است از خارج و فایده این تفریع من بعد ظاهر خواهد شد فایده
ثالثه آنکه بموجب ظاهر آیه ثانیه بر طبق تفسیر مذکور چنانکه
مراد از طرف اخر نهار که وقت صلوة مغرب است خارج از نهار است
میباید که طرف اول آن نیز که وقت صلوه غداة است خارج

از نهار

از نهار باشد چه بسیار مستبعد است اعتبار دو طرف نسبت بیک چیز
باختلاف در دخول و خروج و بعضی بلا ملاحظه اطلاق نصف
النهار بر زوال لیلی بر انتصاف چنانچه میان اهل شرع و عرف
کمال شیوع دارد و غایه ظهور بهم میرسانند و با انضمام اتفاق جمهور
برینکه مراد از انتصاف نهار که در مثل افطار صوم مسافر
و از نصف و ثلث و ربع و سدس لیلی که در اوقات صلوة
فرایض نوافل معتبر است اجزای مابین طلوع و غروب شمس است
البته و طلوع فجر را در آن مدخلی نیست کمال اطمینان در
دخول ساعات مابین الطلوعین در لیل و خروج آن از
نهار حاصل میشود و تحمل آنچه موهم خلاف این باشد چون
اطلاق نهار صوم و شبه آن بر مابین طلوع فجر و غروب
شمس بر انضمام جزئی از لیل بنهار در بعضی از عبادات اطلاق
اسم جزء اعظم بر مجموع آن ایسر است اشکالی ندارد پس با وجود اینها
آنچه درین مقام جمعی از اعیان فقها و اهل هیات بر آن
رفته اند چنانکه از کلام شیخ بهائی رحمه الله در مفتاح الفلاح
که نقل اجماع اصحاب کرده است برینکه صلوة صبح از صلوة
نهار است و گفته که مخالفی بغیر سلیمان بن مهران اعمش ندارد

کلام علامه الشیخ البهائی و صاحب الملخص

واز قول صاحب ملخص بهایات که گفته که زمان نهار نزد اهل
شرع از طلوع فجر است تا غروب شمس ظاهر میشود کمال غرابت
دارد و آنچه علامه حلی در منتهی در تایید این معنی ذکر کرده که باتفاق
مفسرین مراد بطرفی النهار صلوة صبح و عصر است با این
غرابت از جهته که مستلزم اسقاط تفسیر ائمه صادقین است
از درجه اعتبار مطلقا محل تعجب است و تحقیق المقام چنانکه
از تتبع کلام قوم مظنون میشود آنست که بنا بر آنکه انحصار
حقیقت نهار نزد جمیع طوایف در آنچه مذکور شد اظهر
من الشمس است در اطلاق نهار صوم نیز بر مابین طلوع فجر و غروب
شمس مضایقه داشته و جمعی انرا حمل کرده اند بر اینکه معتبر نزد او
در صوم امساک از طلوع شمس است تا غروب و مابین کان
در رد او در حضور المسئلة دعوی اجماع بر خلاف او کرده اند
پس جمعی دیگر از روی غفلت این اجماع و خلاف را در
مطلق حقیقت شرعیه نهار جاری ساخته اند پس انحراف
باین تقریبات انتشاری تمام یافته منشا گفتگوها از طرفین
شده و با جمله مخالفت اعمش با قوم اگر در حقیقت زمان امساک
صوم باشد باجماع مندفع است اگر در حقیقت شرعی نهار صوم باشد

بالاتفاق

باتفاق زمان امساک برین خلاف فایده مترتب نیست
واگر در حقیقت شرعی یا عرفی یا لغوی مطلق نهار باشد آنچه
بغیر اعمش از قوم نسبت داده اند مطابق واقع نیست چه
در غیر صوم و شبه آن انصراف اطلاق نهار و اجزای آن
ولیل و اجزای آن مابین طلوع و غروب بجمیع اعتبارات
مجمع علیه طوایف است بلا شبهه پس ادخال ساعت مابین الطلوعین
در نهار در بعضی اطلاقات ببعض اعتبارات منافی هیچ
مطلبی از مطالب نیست چنانکه اخراج ساعت مذکوره هم از
هریک از لیل و نهار باعتبار آنچه ماثور است که از ساعات
جنت است نه از ساعات دنیا و ادخال آن در هر دو
باعتبار شهود ملائکه لیل و نهار در قران فجر ضرری بهیچ
مطلب نمیرساند پس از تقریرات مراتب طریق جمع میان
احادیث مختلفة الظاهر در مثل اینکه صلوة فجر از صلوات
لیلیه است یا نهاریه بوضوح پیوست و ضعف استدلال بر ثانی
بآنچه گذشت در وجه تسمیه ظهر بصلوة وسطی ثانیا باینکه
وسط صلوتین است بالنهار که غداة و عصر باشد ظاهر شد
بآنکه ممکن است که لفظ بالنهار در عبارت روایت در مقام

نه متعلق به

متعلق بوسطی باشد که صلوة ظهر است الصلوتین و فایده این
تقیید تقلیل اشتراک و مجموع این و آنکه والا مذکور شده که در
وسط نهار است یکوجه بجهت تسمیه ظهر بوسطی نه دو وجه تا آنکه
اشعار بکمال توسط که در وسط نهار است یکوجه باشد بجهت
تسمیه ظهر بوسطی نه دو وجه تا آنکه اشعار بکمال توسط که در
افعل تفضیل معتبر است نیز حاصل شود و انتقاض بصلوة عصر
عصر لازم نیاید تا احتیاج شود در جواب بارتکاب آنچه
مشهور شده که در وجه تسمیه اطراد لازم نیست **فایده رابعه**
آنکه چون حقیقت نهار و لیل معلوم شد حقیقت یوم و لیله
نیز که مرادف آنهاست معلوم است اما حقیقت یوم بلیلته که
عبارت از مجموع هردو است و در فارسی شبانه روز میگویند
وگاه از آن بیوم مطلق و روز مطلق تعبیر میکنند نزد فرس
و روم از طلوع شمس است تا طلوع دیگر و نزد عرب و اهل شرع
از مسلمین بلکه اکثر اصحاب شرایع چنانچه در شرح ملخص مذکور است
از غروب شمس است تا غروب دیگر و آنچه در کتب هیأت
مذکور است که مبدأ شبانروز در اجمع از نصف النهار و جمعی
دیگر از نصف اللیل اعتبار کرده اند مراد از اول منجمین دیار غرق

واز ثانی منجمین دیار ...

غربت

غربت چنانچه بعضی تصریح باین کرده اند و منظور ایشان ازین اصطلاح
تسهیل حساب سیر کواکب و ضبط ادوار است بنابر وجهی
که در محل خود مذکور است نزد ایشان نیز در غیر این حسابها
مستعمل نیست نه آنکه در هفته و ماه اجرا کنند و در محاورات
روایت زید ایوم الجمعه یا لیلة الخمیس من شهر فلان گویند و مراد
ایشان زمان محدود بدو نصف روز یا دو نصف شب باشد
پس مدار حساب ایام هفته و ماه و سال شرعا و عرفا بر یکی از
دو اعتبار اولست بلکه توان گفت که از تتبع ظاهر میشود که
که از زمان انتشار اسلام اعتبار اول در میان سایر طوایف
نیز متروک شده مدار جمهور بر اعتبار ثانیست و از عمر بن یزید مرویست
که بحضرت ابی عبدالله عرض کردم که گمان مغیریه آنست که روز
از شب آینده است پس آنحضرت فرموده که دروغ گفتند
روز از شب گذشته است مجملا باندک تتبعی معلوم اکثر عوام
نیز میتواند شد که اطلاقات شرعیه درین باب مانند لیلة الصیام
و لیلة القدر در قران و لیلة الجمعه و لیلة الفطر در احادیث
و امثال آنها در کلام محدثین و مفسرین و فقها مبنی بر تقدم
شب بر روز است بی شائبه اشتباه پس التباس المغنی بر بعضی

کلام مع بعض المشاهیر من
اهل الزمان

از مشاهیر فضلا زمان که در بعضی از رسایل خود بعد از نقل مذاهب
مذکوره و شهرت اعتبار تقدم لیل بر نهار نزد اهل شرع
این شهرت را کاذب شمرده اعتقاد کرده است که شبانروز
نزد اهل شرع از نصف النهار است تا نصف النهار دیگر
بدلالت روایت اشعث بن حاتم از ابا الحسن الرضا علیه السلام
که طالع خلق دنیا سرطان است در انوقت کواکب در شرف
خود بوده اند و شرف شمس در حمل است پس شمس در عاشر
طالع و وسط السما بوده و تایید این استدلال بانچه گذشت
از روایت زراره که نماز ظهر اول نمازیست که فرض شده
و گزارده انرا رسول الله صلعم و تاویل روایت عمر بن یزید بانکه
مراد از زوری که دران مذکورست نصف اول روزست
محل تعجب است چه ملخص کلام اینکه بر تقدیر صحت روایت اشعث
اعتبار مبدا شبانروز از نصف النهار لازم است اغماض
از شیوع خلاف ان در جمیع اطلاقات شرعیه نمودن روایت
عمر بن یزید را با ان صراحت در نه مطلوب تاویلی چنان کردن
از اهل انصاف بسیار مستبعد مینماید با انکه معاضد غریبه نیز بر ین
رای مرتب میشود که غفلت از انها نیز موجب حیرتست چه اگر زوال

جمعه مثلا مبدا شبانروز جمعه باشد لازم آید که اعمال مقدم بر زوال
چون غسل جمعه و نوافل ظهر آن در خمیس واقع شود و اگر مبدا
شنبه باشد لازم اید که نماز جمعه در شنبه واقع شود و علی هذا
القیاس **فصل رابع** بدانکه علامت
زوال شمس یا حدوث ظل شاخص قایم بر سطح افق است
بعد از انعدام ان یا ازدیاد انست بعد از انتقاص صورت
اول منوط بمرور شمس است بسمت الراس و این نادرست چه
افاق استوائیه و هر افقی که عرض ان کمتر از میل کلی باشد
در سالی دو روز و در افاق که عرض ان مساوی میل
کلی باشد در سالی یک روز بیشتر نمیباشد و در سایر افاق اصلا
متصور نیست چنانکه در محل خود مبین است و چون تحقیق اول
زمان ازدیاد بعد از انتقاص در هر روز بی ترصد و انتظاری
معتد به میسر نمیشود در تسهیل ان طریق انست که سمت جنوب
هر افقی که خواهند معلوم نموده در جمیع ایام سال مناط تحقیق
علامت زوال سازند چه در حال مواجهه ان هرگاه شمس از سیار
ناظر بیمین مایل شده باشد بلا شبهه زوال متحقق است و چون
درینوقت ظل هر شاخصی از سمت خط مابین جنوب و شمال

که خط نصف النهار می‌نمایند مائل بمشرق آن می‌باشد هرگاه شاخصی
بر مرکز سطح خط مذکور نصب کنند از ملاحظه حرکت ظل آن از
غرب بشرق بتحصیل تیقن بزوال در کمال سهولت است
و لهذا افقها و غیرهم دریمقام بجهت تحصیل خط نصف النهار
بالات مختلفه استعانت جسته اند یکی عمل باسطرلابست
و طریق آن اینست که درجه شمس را در صفحه عرض بلد بر خط
وسط السماء گذارند و غایت ارتفاع آن از مقنطره که واقع است
بران معلوم کنند پس ارتفاع شمس چون با آن غایت
رسد ظل شاخص قایم بر افق در انوقت مطابق خط نصف
النهار عمل باسطرلابست با نزوش که استعلام ارتفاع شمس
نمایند و در وقت زوال آناً فآناً پس مادام که ارتفاع در
زیاد تا باشد زوال حاصل نیست و وقتی که شروع در نقصان
کنند زوال متحقق است نهایتاً مبنی بر نوعی از مسامحه باشد چه
تحقیق زوال مطلبی است و استخراج خط نصف النهار مطلبی
دیگر و ذکر طریق اول از جمله طرق تا نا بی از بکتاب
تکلفی صحیح نیست و نیز ازین قبیلست آنچه در آن کتاب
بعد ازین در تقریر عمل مشهور در استخراج خط مذکور باسطرلاب

ذکر کرده که یکدرجه یا کمتر از غایت ارتفاع شمس کم کنند پس وقتی
که ارتفاع غربی موافق مقدار باقی شود زوال شمس حاصل
خواهد بود یکی عمل بشاقولست با نزوش که شاقولی بر سطح
مستوی بیاویزند و بر ظل خیط آن قبل از زوال و بعد از آن
بشرط آنکه ارتفاع شمس در حالتین مساوی هم باشد دو خط
بکشند پس این دو خط یا باستقامت هم اند بنابر اول خط
قایم بر هر یک از انها و بنابر ثانی خط منصف زاویه آنها موافق
نصف النهار خواهد بود اگر خطین مذکورین در حالت طلوع
و غروب شمس بر ظل خیط شاقول کشیده شود از مؤنه تحقیق
ارتفاعین متساویین که لامحاله محتاج بالتی از آلات ارتفاع است
چون اسطرلاب و مانند آن مستغنی است و ازینجهة این طریقه را اسهل
طرق اینعمل شمرده اند و دیگری عمل بشاخص است که بدایره هندیه
مشهورست و ملخص طریقه آن اینست که شاخصی بر مرکز دایره
بر سطح افق نصب کنند و ما بین مدخل و مخرج ظل را در انتقاص
و ازدیاد آن از آن دایره بخطی مستقیم وصل کرده خطی دیگر
بران عمود سازند هر آینه خط اول موازی خط مشرق و مغرب
و ثانی مطابق خط نصف النهارست و باید دانست که هر یک ازین

چه در هر حال لا محاله ارتفاعین مساوی خواهد بود

اعمال اسمیکی اعمال ثلثة مبنی بر نوعی از تخمین و تقریب است اما اول
بنابر انکه رسم جمیع خطوط اسطرلاب بعنوان تحقیق بحسب عادت
متعذر است و مع ذلک در عمل بان نیز از ارتکاب بعضی از مسامحات
چاره نیست چنانکه بر اهل حرفت ظاهر است اما ثانی و ثالث
خصوصا بر تقدیر تسویه خطین در ثانی و در حال طلوع و غروب و اتفاق
اتساع دایره در ثالث بحدی که تقدم و تاخر دخول و خروج
ظل نسبت بزوال بزمانی معتد به باشد بنابر انکه بسبب
حرکة خاصه شمس بصعود یا هبوط و زمان ما بینهما تفاوتی در خط
نصف النهار نیز بهم میرسد یعنی از جنوب واقعی بجهة مشرق
یا مغرب میل میکند مگر در صورت نادری مثل انکه عمل در روزی
واقع شود که اتفاقا شمس در نصف النهار انروز در یکی از انقلابین
باشد و ما بین بسبب صعود و هبوط در انروز متکافی باشند
اینست تنقیح انچه در ینمقام از قوم بنظر رسیده بروجه ایجاز
و تحصیل المطلب بوجه دیگر نیز ممکن است از انجمله اینکه در
روزی از ایام سال خطی که بر طبق ظل خیط شاقول در وقت
طلوع یا غروب بر سطح مستوی بکشند و قطره دایره سازند
مناط تحصیل خط نصف النهار میتواند شد چه اگر در انوقت

شمس

تحریر وجوه حدیث فی تحصیل خط نصف النهار

شمس در احد اعتدالین باشد همان خط بعینه خط اعتدالست
و اگر در احد انقلابین باشد خطی دیگر مقاطع در مرکز که بعدش
از ان در محیط بقدر میل کلی باشد موافق خط اعتدال خواهد بود
بود و برینقیاس در هر جزوی از اجزای فلک البروج باشد
از قدر بعد ان جزء از معدل النهار تحصیل خط اعتدال میسر است
و خطی که بر ان قایم شود مطابق خط نصف النهار خواهد بود
از انجمله اینکه قدر ظل شاخص در غایت قرب زوال معلوم
نموده خطی بر طبق ان مقاطع خط اول سازند پس خطی ثالث
که منصف زاویه خطین اولین باشد مطابق خط نصف النهار
خواهد بود و از انجمله اینکه نور شمس در قرب زوال از روزنی
تنگ از سقفی پست یا آلتی که بمنزله ان باشد بر سطحی مستوی
افتد و مسقط حجر روزن مذکور را مرکز ساخته ببعد نور
مذکور محیط دایره رسم کنند پس مادام که نور مذکور بجانب آن
مرکز در حرکت باشد علامت صعود شمس است و چون شروع کند
در میل بجانب محیط علامت زوال پس در ینوقت خطی
که از نور مذکور بجانب ان مرکز کشند موافق خط نصف النهار
خواهد بود و تحصیل المطلب بمساعدت معرفت عرض بلد و غیر انرا

چه آفتاب اگر در اول حمل باشد سر ظل مذکور
بسمت اول میزان خواهد بود و اگر در اول
میزان باشد بسمت اول حمل پس خط منطبق
بر ظل مزبور بعینه خط مشرق و مغرب اعتدال
خواهد بود انتهی منه

چه اگر در نقطه انقلاب صیفی بود ... [illegible]

نیز بر اهل خبرت میسرست چنانچه من بعد تفصیل خواهد یافت

فصل خامس در بعضی از فصول سابقه اشاره شد بانکه
ضبط قدر ظل زوال هر بلدی در ایام مختلفه بالنسبت باهل
ان بلد چنانکه از فحوای روایت ابن سنان هم مفهوم شد
از امور مهمه است و نیز بیان شد که تفاوت اظلال بلاد نسبت
بایام معینه و کمیت قدر آنها منوط بقدر بعد آنهاست باعتبار
درجات و دقایق از خط استوا که باصطلاح اهل هیات
موسوم بعروض بلاد است پس معرفت عرض بلد و حالات
متفرعه بر آن از خصوصیات ارتفاعات و اظلال زیادتی
بصیرت باحوال بعضی از اوقات دخلی تمام دارد و پس فکر بعضی
از آنها و طریق استنباط این مطالب از آن مناسب
مقامست چه تواند بود که معرفت مذکوره استغنا از آلات
و تدبیرات سابقه درین باب حاصل شود چنانکه هرگاه معلوم
کردد که مقتضای عرض بلدی معین آنست که نهایت ارتفاع
شمس در جزئی معین از اجزاء منطقة البروج چهل و چند درجه
باشد و این ارتفاع مقتضی مساوات ظل مستوی هر شاخصی است
درینوقت با ان بمحض ملاحظه مساوات مذکوره وقت مذکور

از

از سمت ان ظل خط نصف النهار معلوم و بمعاونت آن حد
زوال مفهوم میکردد و از مراعات قدر زیادتی فی زاید بر آن
ادراک فضیلت اوقات ظهر و عصر و نوافل آنها
بر طبق آنچه بعد ازین تفصیل خواهد یافت کما ینبغی میسر میشود
و بر تعکیس و اما معرفت طول بلاد اگرچه من حیث هو از
ما نحن فیه دخلی ندارد اما با ملاحظه عرض از اصول طرق استخراج
سمت قبله و قدر انحراف اکثر آنهاست از احد جهات اربع
چنانکه در محل خود مبین است و معرفت سمت مذکور و قدر
انحراف بطریق میل اجزاء منطقة البروج از معدل النهار بجانب
در فصل سابق مذکور شد از جمله وجوه استخراج خط نصف النهار
میتواند شد پس بنابرین با ذکر قدر عرض بلد ذکر قدر طول
بلکه سمت قبله و انحراف آن نیز درین مقام مناسب است و لهذا
عرض و طول مکه معظمه و چند بلد مشهور از بلاد شمالیه آن که
از وجوه معارف انهاست با قدر انحراف قبله آنها مفصل
میشود و حال بسیاری از بلاد قریبه بآنها نیز بعنایت مستفاد میتواند
شد **مکه معظمه** عرض ان بیست و یکدرجه و چهل دقیقه و
طول هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه است و در سایر بلاد

معرفته

ذکر قدر الطول والعرض والانحراف فی البلاد المشهورة

بجهة اختصار و عرف محاسبین دقایق کمتر از نصف اسقاط و بیشتر
از آن بیکدرجه حساب میشود و این تفاوت در اصل مطلوب
قدری محسوس ندارد مدینه مشرفه عرض بیست و پنج درجه
طول هفتاد و پنج درجه انحراف قبله از جنوب بمشرق بیست و هشت
درجه بنارس عرض بیست و شش درجه طول صد و سیزده
درجه انحراف از جنوب بمغرب هشتاد و شش درجه اگره
عرض بیست و هفت درجه طول صد چهارده درجه انحراف
از جنوب بمغرب هشتاد چهار درجه مولتان عرض سی درجه
طول هشتاد و هشت درجه انحراف از جنوب بمغرب پنجاه
یکدرجه مصر عرض سی درجه طول شصت و دو درجه طول انحراف
از جنوب بمشرق پنجاه و نه درجه شوشتر عرض سی و دو درجه
طول هشتاد و پنج درجه انحراف از جنوب بمغرب سی و دو درجه
یزد عرض سی و دو درجه طول هفتاد و نه درجه انحراف از جنوب
بمغرب چهل و هشت درجه بیت المقدس عرض سی و دو درجه
طول شصت و هفت درجه انحراف از جنوب بمشرق چهل و هفت
درجه بصره عرض سی و دو درجه طول هشتاد و چهار درجه
انحراف از جنوب بمغرب سی و شش درجه اصفهان عرض

صد و شصت درجه انحراف از جنوب بمغرب پنجاه و یکدرجه تبریز عرض سی و هشت درجه و طول [illegible]

سی دو

سی دو درجه طول هشتاد و هفت درجه انحراف از جنوب بمغرب
سی و نه درجه دمشق عرض سی و سه درجه طول هفتاد درجه انحراف
از جنوب بمشرق سی و شش درجه قندهار عرض سی و سه درجه
طول صد و هشت درجه انحراف از جنوب بمغرب شصت
و هشت درجه بغداد عرض سی و سه درجه طول هشتاد درجه
انحراف از جنوب بمغرب سیزده درجه سرمن رای عرض سی
چهار درجه طول هفتاد و نه درجه انحراف از جنوب بمغرب
هفت درجه کاشان عرض سی و چهار درجه طول هشتاد
شش درجه انحراف از جنوب بمغرب سی و پنج درجه قم
عرض سی و پنج درجه طول هشتاد و شش درجه انحراف از جنوب
بمغرب سی و دو درجه هرات عرض سی و پنج درجه طول نود و
چهار درجه انحراف از جنوب بمغرب پنجاه و یکدرجه کشمیر عرض
سی و پنج درجه طول هشتاد و هشت درجه انحراف از جنوب
بمغرب شصت و نه درجه همدان عرض سی و پنج درجه طول هشتاد
چهار درجه انحراف از جنوب بمغرب بیست و دو درجه ری
عرض سی و شش درجه طول هشتاد و شش درجه انحراف
از جنوب بمغرب سی و یکدرجه قزوین عرض سی و شش درجه

طول هشتاد و پنج درجه انحراف از جنوب بمغرب بیست و هفت
درجه **ساری** عرض سی و شش درجه طول هشتاد و هشت
درجه انحراف از جنوب بمغرب سی و یک درجه **سمنان** عرض
سی و شش درجه طول هشتاد و هشت درجه انحراف از
جنوب بمغرب سی و هفت درجه **سبزوار** عرض سی و شش
درجه طول نود و دو درجه انحراف از جنوب بمغرب چهل و دو درجه
بلخ عرض سی و شش درجه طول صد و یک درجه انحراف از جنوب
بمغرب پنجاه و نه درجه **استراباد** عرض سی و هفت درجه طول
نود درجه انحراف از جنوب بمغرب سی و شش درجه **طوس**
عرض سی و هفت درجه طول نود و سه درجه انحراف از جنوب
بمغرب چهل و سه درجه **لاهیجان** عرض سی و هفت درجه
طول هشتاد و پنج درجه انحراف از جنوب بمغرب بیست و سه
درجه **مرو** عرض سی و هشت درجه طول نود و هفت درجه
انحراف از جنوب بمغرب پنجاه و دو درجه **تبریز** عرض سی
هشت درجه طول هشتاد و یک درجه انحراف از جنوب بمغرب پانزده
درجه **اردبیل** عرض وسی و هشت درجه طول هشتاد و دو
درجه انحراف از جنوب بمغرب پنج درجه **نخجوان** عرض سی و نه

ذکر قدر میول اجزاء المنطقة عن المعدل

درجه طول هشتاد یک درجه **بخارا** عرض سی و نه درجه طول
نود و هشت درجه انحراف از جنوب بمغرب چهل و نه درجه
سمرقند عرض چهل درجه طول صد درجه انحراف از
جنوب بمغرب چهل و نه درجه **تبت** عرض چهل درجه
طول صد و ده درجه انحراف از جنوب بمغرب شصت
و چهار درجه و چون از معرفت عروض مذکوره همین
قدر غایت ارتفاع شمس نسبت بهر بلدی در احد اعتدالین
معلوم میشود باید دانست که قدر عرض از نود درجه اسقاط
کنند تتمه قدر ارتفاع مذکورست و اما در معرفت قدر
غایت ارتفاع ان در سائر اجزاء منطقة البروج کافی نیست
بلکه محتاج بمعرفت قدر میول اجزاء مذکوره است از معدل
النهار تفصیل تقریبی بعضی از ان مانند اوایل و اواسط
بروج دوازده گانه که مناط تخمین سائر انها نیز میتواند
شد از لوازم انیمقامست **اول** سرطان که نقطه انقلاب
صیفی و کمال بعد و میل کلی شمالی منطقة البروج از معدل النهار
و موضع شمس در نهایت ارتفاعات ایام سال در اکثر بلاد
ربع مسکون و غایت انتقاص ظل زوالست بیست و سه

درجه و نیم وسط سرطان و وسط جوزا که در اجزاء شمالیه نظیر
آنست بیست و دو درجه و نیم اول اسد و جوزا بیست درجه
و نیم وسط اسد و ثور شانزده درجه و نیم اول سنبله و ثور
یازده درجه و نیم وسط سنبله و حمل پنج درجه و نیم اول میزان
و حمل که نقطتین اعتدالین و حد وسط میان اجزاء شمالیه
سابقه و جنوبیه است میل ندارد اصلا وسط میزان
و وسط حوت که در اجزاء جنوبیه نظیر آنست موافق وسط
سنبله و حمل از اجزاء شمالیه پنج درجه و نیم و بر این قیاس اول
عقرب و حوت یازده درجه و نیم وسط عقرب و دلو شانزده
درجه و نیم اول قوس و دلو بیست درجه و نیم وسط قوس و جدی
بیست و دو درجه و نیم اول جدی که نقطه انقلاب شتوی و کمال
بعد و میل کلی جنوبی و نقطه مقابل اول سرطانست در کمی
ارتفاع شمس و زیادتی ظل زوال بیست و سه درجه و نیم پس
بانضمام معرفت میول مذکوره با معرفت عرض بلد قدر ارتفاع
شمس در نصف النهار ایامی که در اجزاء مذکوره است مستفاد
میگردد و باین طریق که تمه نود درجه را بعد از اسقاط قدر عرض
بلد از آن مناط ساخته قدر میل اجزاء شمالیه بر آن افزایند

طریق استنباط ارتفاع الشمس من المیول والعرض

قدر میل اجزاء جنوبیه را از آن کم کنند حاصل یا باقی قدر ارتفاع
مذکور شمارند و بعد از تحصیل قدر ارتفاعات شمس در ایام مذکوره
هرگاه معرفت قدر ظل هر ارتفاعی نیز معلوم شود و بملاحظه وصول ظل شاخص
بقدر مذکور استعلام خط نصف النهار در کمال سهولت
میسر گردد و چون تفصیل قدر اظلال نسبت بجمیع درجات و دقایق
ارتفاعات موجب اطناب است اکتفا بذکر بعضی از آن که مناط استفاده
سایر آنها نیز بقیاس میتواند شد نموده قدر اقدام آنها که
اصطلاحا هر قدمی عبارت از سبع شاخص است مذکور میگردد
پنج درجه ظل مستوی آن هشتاد قدم است ده درجه سی و نه
قدم و چهل یک دقیقه پانزده درجه بیست و شش قدم هفت
دقیقه بیست درجه نوزده قدم و سیزده دقیقه بیست و پنج درجه
پانزده قدم است سی درجه دوازده قدم و هفت دقیقه سی
و پنج درجه نه قدم و پنجاه و نه دقیقه چهل درجه هشت قدم
بیست دقیقه چهل و پنج درجه هفت قدم که مساوی شاخص است
پنجاه درجه پنج قدم و پنجاه و دو دقیقه پنجاه و پنج درجه چهار قدم
و پنجاه و چهار دقیقه شصت درجه چهار قدم و دو دقیقه شصت
و پنج درجه سه قدم و پانزده دقیقه هفتاد درجه دو قدم و سی

بیان قدر اظلال المقاییس بالنسبة الی الارتفاعات

و دو دقیقه هفتاد و پنج درجه یکقدم و پنجاه و دو دقیقه هشتاد درجه
یکقدم و چهارده دقیقه هشتاد و پنج درجه سی و شش دو دقیقه
قدمی است و چون ارتفاع شمس نود درجه باشد بسبب
آنکه درینوقت در سمت الراس است ظل شاخص بالکلیه منعدمست
و چون ظاهر است که اکثر اقدار مذکوره در مراتب عرض
و ارتفاعات و اظلال حالی از نوع تقریب و تخمین نیست بلکه خلو
ازان مطلقا چنانچه سابقا اشاره بان شد متعسر یا متعذر
است از تدارک ان بحسب احتیاط در عمل ناچار است اما جدی
منجر بوسواس ارتکاب خلاف احتیاط از جهته دیگر نشود
و بهانا ارشاره بقدر احتیاط مذکور باشد انچه در تهذیب
از زراره از ابی جعفر علیه السلام مرویست که کان رسول الله
صلی الله و اله لا یصلی من النهار شیئا حتی یزول الشمس فاذا زال
النهار قدر نصف اصبع صلی ثمانی رکعات الحدیث و ظاهر
انست که مراد باصبع درینمقام عرض اصبع باشد که سته عا
و عرفا در تقدیر ذراع و میل و فرسخ نمانند انها معتبر است
و مقدر است بعرض هفت شعیر متوسط که ظهر بعضی بر بطن بعضی
دیگر باشد چنانکه در شرح لمعه فقه مضبوطست یا بعرض شش شعیر موصوف

موصوف چنانکه در شرح ملخص بهائات مذکورست نه طول
اصبع که قریبست بانچه در زیجات و اسطرلابات در تقدیر
ظل معتبر و مقدرست بدوازده یک قامت شاخص چه این
اصطلاح مخصوص ریاضیین است و در صحف اهل شرع اثری
ازان نیست **فصل سادس** بتعیین خط
نصف النهار و نقطه جنوب و شمال چنانکه در روز بمعاونت
شمس و ظل ان حاصل میشود در شب نیز بمعاونت کوکب
جدی که بسیار قریبست بقطب شمالی حاصل میتواند شد
خصوصا در حالت کمال ارتفاع یا انخفاض ان چه استدبار
حقیقی آن درینوقت موجب استقبال نقطه جنوبست که
طرف خط نصف النهار است و تحقیق این چنانکه از اصول
تحقیق زوال شمس است در معرفت زوال لیل نیز که غسق
اللیل مفسر بانتصاف ان چنانکه گذشت عبارت ازان
و اخر وقت فریضه عشا اول اوقات نوافل تهجد
است دخلی تمام دارد چنانکه در جواب سوال عمر بن
حنظله از حضرت صادق ع در من لا یحضره الفقیه مرویست
که انه قال لا بی عبدالله ع زوال الشمس نعرفه بالنهار فکیف

لن بالليل فقال عليه السلام للليل زوال مثل زوال الشمس فقال فباى
شى نعرفه قال بالنجوم اذا انحدرت الحديث چه ظاهر است
که مراد با نحدار نجوم زوال انهاست از نصف النهار لیکن
چون معلوم است که این حکم نسبت بمطلق نجوم در همه
اوقات صحیح نیست لابد نوعی از تقیید تخصیص دران معتبر است
ولهذا شیخ شهید رحمه الله در ذکری در بیان آن گفته
که والظاهر انه عنی به انحدار النجوم الطوالع عند غروب
الشمس و شیخ بهائی رحمه الله نیز در مفتاح الفلاح گفته که والظاهر
انه علیه السلام اراد بالنجوم النجوم التی طلعت عند غروب الشمس کما
قاله شیخنا الشهید رحمه الله مخفی نماند که این خیال ازین دو
بزرگ خصوصا از شیخ بهائی رحمه الله که در معرفت فن هیئت
از سائر فقها ممتاز است کمال تعجب دارد چه مبنی است
بر گمان تنصیف هر افقی جمیع مدار کواکب را و غفلت ازین
که این معنی بخصوص خط استوا است چه با تحقق اختلاف
قوس النهار انها باعتبار میل معدل النهار از سمت الراس
قرب و بعد مدارات کواکب نسبت بان چنانکه در افاق
تامله است احوال انها مختلف است و با اتفاق طلوع انها

بامر دبر

شمس وصول بعضی ازان بنصف النهار در اواسط افاق
مذکوره که معظم معموره است مقدم است بر انتصاف
لیل مانند فرد الشجاع قریب بیکساعت و شعرای یمانیه قریب
بدو ساعت و وصول بعضی دیگر موخر است مانند سماک
رامح و راس الجواد و فم الفرس یک قریب بیکساعت و نیم
و نسر طایر و عیوق و نیر فکه هر یک قریب دو ساعت و نسر
واقع قریب سه ساعت و ردف قریب بچهار ساعت و تواند
بود که وصول مذکور در بعضی از کواکب که بقطب شمالی نزدیکتر
باشند مدتی بعد از طلوع شمس اتفاق افتد پس ظاهر شد
که محض تخصیص بنجوم مذکوره با آنکه طلوع ان مقارن غروب شمس
باشد وفا بتصحیح اینمطلب نمیکند و با وجود ان محتاج بتخصیصی دیگر است
چنانکه گوییم که مراد ازینجمله نجومیست که قوس النهار انها موافق
قوس اللیل درجه شمس باشد از منطقة البروج یا قریب بان
مانند سماک اعزل نسبت ببعضی از درجات اواخر حمل
و این بسیار بعید است چه با قطع نظر از شدت تکلف ندرت
اتفاق مذکوره و اشکال تحصیل معرفت ان منافی انتفاعیست
که در امتثال این امور مطلوب است پس آنچه بتصحیح اینمقام انسب

توجیه للروایة المذکورة

که طی تکلفات مذکوره نموده کوییم که مراد بنجوم مذکور نجمی چنداست
معهود بین الناس خصوصا عرب که ضبط اوقات لیالی
خود بانها میان ایشان متعارفست مانند کواکب صور
بروج ومنازل قمر وعیوق وسماک رامح وشعرای یمانی ونسرین
وکواکب جبار وغیر اینها از نجوم مشهوره که وصول هر یک
از اینها در انتصاف لیل بنصف النهار در وقتی معین
از اوقات فصول نزد بعضی از ایشان که فی الجمله تتبع اوضاع
انها نموده باشند بتکرار نظر وتجربه ازمقررات است وچون
معلوم است که استنباط زوال لیل از کواکب مذکوره
منحصر در انحدار مذکور نیست بلکه ممکنست که طلوع بعضی یا غروب
ان مثلا در بعضی اوقات از جمله دلایل انتصاف تواند
شد ذکر خصوص انحدار در مقام از قبیل مثال واختیار اتی بر
سایر امثله مبنی بر مناسب زوال است پس بنابرین نسبت
بهر مکلفی که فی الجمله اهتمامی بپاس اوقات خود واداء
اعمال مطلوبه در انها داشته باشد تحصیل معرفت قدری
از احوال انها ضرور است واگر در ذیل این فصل احوال
بعضی از انها که متعلق باشد بمعرفت زوال لیل نسبت

باوقتی

باوقتی که شمس در اوایل یا اواسط یا اواخر هر یک از بروج
دوازده کانه است مذکور کردد مناسب است پس بدانکه
از علامات زوال لیل در اوایل حمل طلوع دف است واواسط
انحدار سماک اعزل واواخر طلوع نسر طایر وغروب شعرای
شامیه وعیوق واوایل ثور انحدار سماک رامح واواسط
غروب فرد الشجاع واواخر طلوع فم الفرس وانحدار نیر
فکه وعنق الحیه وغروب قلب الاسد واوایل جوزا انحدار
راس الجوا واواسط انحدار قلب العقرب واواخر اشراف
نسر واقع بر انحدار واوایل سرطان انحدار نسر واقع واواسط
غروب سماک اعزل واواخر انحدار نسر طایر واوایل اسد
طلوع عیوق وانحدار ردف واواسط طلوع ثریا وغروب
رامح واواخر طلوع عین الثور وانحدار فم الفرس وغروب
عنق الحیه واوایل سنبله اشراف نیر فکه بر غروب واواسط
غروب نیر فکه واواخر طلوع ید الجوزا الیمنی ورجلها الیسری
واوایل میزان غروب راس الجوا واواسط طلوع شعرای
یمانیه واواخر اشراف نسر طایر بر غروب واوایل عقرب
غروب نسر طایر واواسط طلوع قلب الاسد وغروب

نسر واقع و اواخر طلوع فرد الشجاع و اوایل قوس انحدار عین
الثور و غروب فم الفرس و اواسط انحدار عیوق و رجل
الجوزاء الیسری و غروب ردف و اواخر انحدار ید الجوزاء الیمنی اوایل
جدی انحدار یمانیه و اواسط انحدار شامیه و طلوع رامح
و اواخر طلوع اعزل و نیر فکه و اوایل دلو اشراق قلب الاسد
بر انحدار و اواسط انحدار قلب الاسد و فرد و طلوع عنق و اواخر
اشراق رجل الجوزاء الیسری بر غروب و اوایل حوت
طلوع واقع و راس الحوا و غروب رجل الجوزاء الیسری و اواسط
غروب عین الثور و اواخر غروب یمانیه و ید الجوزاء الیمنی و چون
معرفت انتصاف لیل باین علامات در اوقات مذکوره
حاصل شود معرفت سایر اجزاء معتبره ان نیز از ثلث و ربع
و غیرها بمقایسه میسر است و اگر جمیع منازل قمر و ترتیب آنها
معلوم باشد درین باب اتم و انفع است بیان این انکه
عرب مدار قمر را به بیست و هشت قسم کرده اند و وجه این تقسیم
در محل خود مذکور است پس حدود این اقسام را بکوکبی چند
ضبط نموده باعتبار وصول قمر در هر شب بیکی از آنها تقریبا
منازل قمر نامیده اند و بنابر آنکه مراد از آنچه در آیه کریمه

والقمر

و القمر قدرناه منازل مذکور است همین منازل باشد چنانکه
از بعض تفاسیر مفهوم میشود و تواند بود که بتعلیم انبیاء ماضیه باشد
و بالجمله اسامی آنها که بجهت سهولت ضبط بترتیب منتظم
شده اینست اسماء منازل قمر نزد عرب شرطین
و بطین است و ثریا و دبران هقعه هنعه و ذراع و نثره و طرف
جبهه زبره صرفه و عوا پس ازان پس سماک و غفر و زبانا اکلیل
قلب و شوله نعایم و بلده بدان سعد ذابح سعد بلع سعد سعود
باشد پس اخبیه چارشان از فرغ مقدم موخر چو رسید
انکه برشا رسد که باشد پایان و چون مدت قطع شمس
جمیع این منازل را که عبارت از یک دوره سالیانه اوست
سیصد و شصت و پنج روز و کسری است هر منزلی
تا منزلی سیزده روز و کسری است پس اگر حساب موضع شمس
نسبت باین منازل در اوقات سال مضبوط باشد
باستعانت ان در هر وقت از اوقات لیالی که ملاحظه
طالع و منحدر و غارب منازل مذکوره نمایند بادنی تاملی بر قدر
ماضی و باقی لیل تقریبا مطلع گردند زیرا که چون در وقت
غروب شمس منزل هفتم از موضع آن به نصف النهار و چهارم

بیشتر قربست و در هر نصف سبعی از لیل بقدر یکمنزل تفاوت میکند
و در ربع لیل به منزل و نیم و در نصف آن هفت منزل تفاوت
خواهد کرد و بر این قیاس و اندک اختلافی که در مسافت مابین
علامات مذکوره اتفاق افتاده باشد یا از بعض جهات
دیگر مانند اختلاف مدار شمس و قمر عارض این ضابطه شود
در معرفت تقریبیه که مطلوب درین مقام است بیش از آن بیشتر مضر
نخواهد بود و بنابرین ممکن است که مراد از نجوم مذکور در حدیث
ابی عبدالله علیه السلام منازل باشد باعتبار آنکه معرفت آنها در
میان عرب بیشتر از کواکب است و چون ظاهر است که انحدار
هر یک در هر یک از ازمنه و لیل مطلوب نیست تخصیص آن
بآنچه از آنها در مقابل موضع شمس باشد تکلفی چندان ندارد
و آنچه بیهقی در کتاب محیط لغات القرآن ذکر کرده است
که یسمی به المنازل نجوم الاخذ لان القمر یاخذ کل لیلة فی منزل
منها موید حمل برین مراد میتواند شد کما لا یخفی و از جمله
معارفی که اطلاع بر آن درین باب موجب زیادتی بصیرت
ضابطه ساعات غروب قمر است در اوایل شهر و طلوع
آن در اواخر و طریق آن اینست که قدر ماضی شهر را

توجیه آخر للروایة المذکورة

بیان امکان الارتفاع فی هذا الباب بغروب القمر وطلوعه

از اول تا چهاردهم یا از پانزدهم تا بیست و هشتم در شش ضرب کنند
و بر هفت قسمت کنند خارج قسمت در اول قدر ساعات
معوجه ماضیه لیل است تا غروب قمر و در ثانی قدر ساعات
مذکوره است تا طلوع آن مثلا چون خارج قسمت حاصل چهار
در شش که بیست و چهار است بر هفت سه و سه سبع است
غروب قمر در شب چهارم و طلوع آن در شب هجدهم
بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت معوجه است و چون
خارج قسمت حاصل پنج در شش بر هفت [illegible]
چهار و دو سبع است غروب آن در شب پنجم و طلوع آن
در نوزدهم موافق قدر مذکور از ساعات مذکوره است
و مراد از ساعات معوجه شب یا روز دوازده یک هر
کدام است بخلاف ساعات مستویه که هر یک از آن بیست
و چهار یک شبانه روز است و چون مقصود ازین ضابطه
نیز مانند نظایر آن تقریب است نه تحقیق اختلافی که در
مقتضای آن از جهت تفاوت زمان ما بین خروج الشعاع
و اول شب غره ماه و مانند آن بهم رسد منافی مطلوب نخواهد
بود و چون در غیر عبادات موقته نیز انتفاع از دانستن

قدر ساعات ماضیه و باقیه لیل و نهار حاصلست چنانکه سابق
از وضع آلة اسطرلاب و نقوش کواکب مشهوره بر آن
بر وجهی ادق و اقرب بتحقیق بتحصیل این معنی توسل
جسته اند و چون هیچیک ازین آلت و علامات مذکوره
با وجود اشکال تحصیل معرفت بانها در اکثر مساکن بلاد
و در غیر انها نیز در ایام کثرت عروض موانع سماویه و غیر ان
کافی نیست جمعی از هوشمندان هر طایفه بجهة تسهیل تحصیل
مذکور آلات دیگر ترتیب داده اند بعضی فنجان منقوب که بر سطح
آب گذارند تا بتدریج پر شود چنانکه در تقسیم آب قنوات
و انهارست و در بعضی بلدان مدار بر آنست استعانت جسته اند
و بعضی از شیشه ریگ چنانکه معروفست در تحصیل این مطلب
اهتمام نموده اند و بهترین آلات که در زمان ما شیوع یافته
آلت مشهور بوقت ساعت است که در دقت دلطافت
متانت ممتازست و در همه جا و در همه اوقات با خود
میتوان داشت بی ترصد و انتظاری در حین حاجت مطلوب
از آن حاصلست و از تعدد توافق بعضی از انها که مجرب
و ممتحن باشد تواند بود که تیقن بدقایق ساعات نیز حاصل

شود

شود و این آلت درین باب نظیر قبله نما و قطب نماست در باب
نظایر خود بی نظیرند

فصل سابع

در احادیث شریفه در تقدیر ظل زوال دفی زاید بران
بجهة علامت اول و اخر وقت ظهر و عصر و نوافل انها لفظ
اصبع و قدم و ذراع و قامت مذکورست و مراد از اصبع
چنانکه گذشت قدر عرض اصبع انسان مستوی الخلقه است
که در مساحات خطیه بعضی بعرض شش شعیر و بعضی بعرض هفت
شعیر تقدیر کرده اند و مراد از قدم گاهی اصل انست که قدر قدم
انسانست و گاهی سبع شاخص الت باعتبار مساوات
ان غالبا با سبع قامت انسان مستوی الخلقه موافق
اصطلاح ریاضیین در تقدیر اظلال و مراد از ذراع گاهی
اصل ان که از طرف مرفق انسانست تا طرف اصبع وسطی
یا طرف ساعد بنا بر قول اصول انگشتان بنا بر احتمالی
و گاهی قدر ذراع شرعیه که مقدرست در مساحات خطیه
به بیست و چهار عرض اصبع باعتبار قرب یا موافقت ان
غالبا با اصل مذکور و گاهی قدر دو قدم یعنی دو سبع شاخص
و گاهی قدر مجموع شاخص الت باعتبار اکثر ولیست که قامت

رجل رسول الله صلی الله علیه واله که در اسفار آنحضرت بمنزله شاخص وظل
آن را مناط اعتبار کرده بودند بقدر یک ذراع بوده و مراد از قامت
گاهی قامت انسانست وگاهی قامت شاخص وگاهی قدر ذراع
باعتبار موافقت آن با قامت رحل مذکور ونیز بعضی ازین الفاظ
مانند اصبع بحسب استعمال مخصوص تقدیر فیء زاید است وبعضی
مانند قدم و ذراع گاهی در تقدیر ظل زوال و در تقدیر فیء زاید
وبندرت در تقدیر مجموع مذکور است وبعضی مانند قامت مراد
از آن گاهی قامت الظل است یعنی ظل زوال وگاهی ظل القامة
است یعنی فیء زاید یا مجموع مرکب از ظل زوال و فیء زاید وبالجمله
اختلاف معانی این الفاظ سبب اشتباهات واشکالات در این مقام
شده چه اکثر توهمات مبنی بر خلط میان این معانی وحمل بعضی ازین
الفاظ در موضع استعمال آن بر معنی غیر مراد است و بعد
از اطلاع بر این تفصیل وفضیلت تامل در مواضع استعمالات
آنها جمع میان اکثر احادیث مختلفة الظواهر ممکنست واگر در
در توجیه بعضی این معنی کافی نباشد تواند بود که رفع بعضی دقایق
دیگر بحسب حال و مقام یا دلالت بعضی روایات دیگر توفیق
جمیع میان بجمیع میسر گردد از جمله شواهد این مطلب روایت

وگاهی صح

یونس است از بعضی رجال خود از ابی عبدالله ع که در کافی و تهذیب
با اندک اختلافی مذکور و نهایت غموض و اشکال مشهور است
وعبارت آن در کافی اینست که قال سألته عما جاء فی الحدیث
ان صل الظهر اذا کانت الشمس قامة وقامتین وذراعین و
قدما وقدمین من هذا ومن هذا فمتی هذا وکیف هذا وقد یکون الظل
فی بعض الاوقات نصف قدم قال انما قال الظل ظل قامة ولم یقل
قامة الظل وذلک ان ظل القامة یختلف مرة یکثر ومرة یقل
والقامة ابدا لا یختلف ثم قال ذراع وذراعان وقدم وقدمان
فصار ذراع وذراعان تفسیر القامة والقامتین فی الزمان الذی
یکون فیه الظل قامة ذراعا وظل القامتین ذراعین فیکون
ظل القامة والقامتین والذراع والذراعین متفقین فی کل زمان
معروفین مفسرا احدهما بالآخر مسددا به فاذا کان الزمان یکون
فیه ظل القامة ذراعا کان الوقت ذراعا من ظل القامة وکانت
القامة ذراعا من الظل واذا کان ظل القامة اقل واکثر کان
الوقت محصورا بالذراع والذراعین فهذا تفسیر القامة والقامتین
والذراع والذراعین الحدیث بدانکه فحول علما چنانکه در فصل
دیگر اشاره بآن خواهد شد از حل این روایت با آنکه در

فی التهذیب ظل القامة

معتمد مضبوط و اعتماد رئیس الطائفه رحمه الله در رسالت مطلبی عظیم
بر آنست که بیکی پهلو خالی کرده اند وکسی که ازین جمله متوجه استخراج
مقصود ازان و توضیح دقایق آن شده جناب مغفوری
استادی سیت طاب ثراه که در شرح کافی بسیط و تفصیلی
تمام تقریر و تحریر آن کرده اند و چون این مختصر گنجایش نقل آن
ندارد اطلاع بر آن را حواله بهمان شرح که بحمد الله مشهور آفاق است
مینماید و درین مقام بذکر حلی جدید بسیار قریب با اکثر افهام
که مانع ارباب کسل از رغبت اطلاع بران نگردد اکتفاء
نموده بر زمره اولی الالباب انصاف عرض میکند که در حدیث مسئول
عنه چنانچه از جواب سؤال ازان مستفاد میشود مراد از شمس
ظل شاخص از شمس است و مقصود ازان مطلق ظل است
که درین مقام چنانچه ظاهر خواهد شد نسبت بیک قامت ظل قامت
انسان در حال زوال شمس و نسبت بقامتین مجموع مرکب ازان
فی زاید بر آنست و نسبت بذراع و ذراعین و قدم و قدمین
ظل ذراع انسان و قدم او بتفصیل مذکور و درین امور استوار
خلقت معتبر نیست چنانکه تعمیم مستفاد از تکرار لفظ من هذا و من هذا
اشاره بآنست پس حاصل آن اینست که ابتدای وقت ظهر

حل جدید از روایة یونس علی وجه یستفاد منها طریق الجمع بین کثیر من الروایات المتعارضة الظواهر

آنست

آنست که سایه قامت بقدر قامت و سایه ذراع بقدر ذراع
سایه قدم بقدر قدم باشد یعنی سایه هر شاخصی مساوی آن باشد
و آخر وقت اختیار یا فضیلت یا اجزای بنا بر اختلافی که بعد ازین
مذکور خواهد شد آنست که سایه هر یک ازینها دو برابر آن
باشد یعنی هر ظل زوال که مماثل قامت شخص بود یک مثل قامت
شخص نیز افزوده شود و امر بانقضاء آن ما بین این دو علامت
مخصوص زمانیست که ظل زوال شاخص مساوی باشد
با آن مثل زمان بودن شمس در اوایل برج قوس و دلو
در مدینه مشرفه و مانند آن و چون سائل را در تطبیق
معنی الحدیث با سائر آثار مشهوره معمول به در علامت اول
و آخر وقت ظهر حیرتی رو داده بلکه توهم کرده که مقصود از حدیث
مانند روایت عبد الله بن سلام که تزول الشمس فی النصف من حزیران
علی نصف قدم و فی النصف من تموز علی قدم و نصف الی آخر ما
چنانکه در بعضی از فصول سابقه ذکر شد بیان ضابط قامت ظل
است در زوال نسبت با ازمنه مختلفه سال از معنی الحدیث
ازان حضرت باین عنوان سوال کرده که هر یک ازین علامات
موافق چه زمانست و چگونه نسبت بجمیع ازمنه درست میشود

و حال انکه در بعض ازمنه قامت ظل مذکور بنصف قدم میرسد
که از همه اینها کمترست و ملخص جواب اینست که مراد از ظل
درینجا قامت ظل نیست بلکه ظل قامت است و نیز تحریفی در
عبارت الحدیث شده که ان منشاء اشتباه توهم اینست
که هریک ازین امور علامت زمان دیگر باشد و چنین نیست
بلکه مفاد همه یکیست و مراد از همه بیان علامت زمان حفظ است
که ظل زوال هر شاخص دران مساوی ان بود و حاصل
انچه در بیان مقدمه اولی فرموده اینست که ظاهرست که
مراد درینمقام از شمس ظل ان امر نیست که حال ان در هر روز
مختلف باشد زیاده و کمی او وصول ان بحدی خاص علامت
دخول یا خروج وقت مطلوب تواند بود و ان ظل قامت
است چه قامت ظل در هر روز فردیست معین ازان که
اختلاف دران هرگز متصور نیست بر حاصل انچه در اشاره
بتحریف فرموده اینست که لفظ ذراع و ذراعان و قدم
و قدمان در عبارت حدیث مجرد از واو عطف بر قامت
و قامتین بوده و نیز منصوب نبوده بلکه مرفوع بوده بتقدیر هو
ذراع یا صریح باشد در اینکه ذکر انها بعنوان بیان و تفسیر است

در تصویر مساواه ظل و ضعف آن با مقیاس و حاصل انچه در بیان
مفاد اصل الحدیث فرموده اینست که ذراع و ذراعان مثلا
تفسیر قامت و قامتین است در زمانی که از جهة مساواه
هر ظلی در وقت زوال با شاخص خود ظل زوال قامت
بقدر یک قامت و ظل زوال ذراع بقدر یک ذراع بوده و
هم چنین ظل بعد از زوال که بقدر دو قامت بوده بقدر
دو ذراع نیز بوده هر یک نظر بمقیاس خود پس بنابرین ظل
مساوی قامت و مساوی قامتین و ظل مساوی ذراع
و مساوی ذراعین متفقند در هر زمانی بایمعنی که هریک
هر یک با اصل خود ان نسبت دارد که دیگری با اصل
خود و معروفند باین اتفاق و بنابرین تفسیر و تشدید هر یک
بدیگری میشود و عبارت روایت ازینجا جواب
سوال سائلیست و کلام بعد ازین بیان ضابطه کلیه عامه
ایست که درین باب اصلست و شاملست سایر ازمنه
که ظل زوال در انها از قدر [illegible] قامت کمتر
است مثل مدت زمان بودن شمس در جمیع بروج شمالیه و
بعضی از طرفین ان یعنی از اواخر دلو تا اواخر عقرب در بلدینه

مشرفه و مانند آن پس اولا در فقره اولی بعنوان تصویر
و تمثیل بیان حکم بعضی از اوساط این ازمنه را که ظل زوال
دران بقدر ذراعیست بجهة تسهیل موازنه و مقایسه
آن با زمان خطاب حدیث سابق نموده و بعد از آن
در فقره ثانیه بعموم این حکم در ازمنه طرفین آن نیز تصریح
فرموده و حاصل این دو فقره بسیاق ترجمه اینست
که چون زمانی شود که در ان زمان ظل زوال قامت بقدر
یک ذراع باشد میشود و مجموع وقت ظهر از اول تا آخر بقدر
زیاد شدن ذراعی از ظل زوال قامت و میگردد قامتی
که مناط وقت مذکور بود در زمان خطاب حدیث سابق
بقدر ذراعی از ظل درین زمان چه امتداد مدت آن
قامت با این ذراع بسیار نزدیک بهمند بسبب سرعت
حرکت ظل و کوتاهی روز دران بخلاف این دو هم چنین
چون باشد ظل زوال قامت کمتر از ذراع یا بیشتر وقت
مذکور محدود و محصور میشود بقاعده معروفه ذراع و ذراعین
بسبب اشتراک این ازمنه در درازی روز فی
الجمله و عدم احتیاج بالحظ از حدیث سابق مستغنا میشد

از عمل بضابطه قامت و قامتین بسبب کوتاهی و کمی وقت ذراع
ذراعین از گنجایش اعمال مطلوبه دران نسبت بارباب
بطوء و اصحاب کسالات و بعد از بیان المرات و توضیح
اختلاف ازمنه نسبت باین دو ضابطه بجهة تاکید ضبط
اینها فرموده که اینست تفسیر قامت قامتین و ذراع
و ذراعین که در تحدید وقت ظهر و عصر از اهل بیت
عصمت ماثور و در میان اصحاب ایشان مشهور است مراد
اینست که بیان زمان هریک ازین ضابطتین بطریقی
که مذکور شد اشاره است بعدم تنافی مقتضای آنها
و ارشاد است بطریق جمع میان احادیث مختلفة الظواهر
در تحدید وقت مذکور با جد لها و بعضی ازین احادیث
تفرق اقوال فقها و اختلاف فتاوی ایشان در مسئله بسبب
غفلت ازین طریقه در جمع میان آنها با دفع بعضی از توهمات
متعلقه باین مقام بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل ثامن بدانکه شیخ طوسی رحمه الله
قامت را در ضابطه قامت و قامتین بر قامت ظل حمل
کرده نه بر قامت شاخص چنانکه ظاهر و مشهور و معمول به سائر

فقهاست چه در تهذیب تصریح نموده باینکه مراد از مماثلت
معتبره در وقت ظهر مثلا آنست که فی زاید باقی اول
که عبارت از ظل زوالست مساوی باشد و بر غیط‌لب بهمین
بروایت یونس که گذشت متمسک نشده و دلیل این مدعا ساخته
است و بمانا در استنباط این مسئله از آن امکان تطبیق ظاهر
فقره فاذا کان الزمان یکون فیه ظل القامة ذراعا کان
الوقت ذراعا من ظل القامة را بر غیط‌لب کافی نشمرده و متوجه
عدم ملایمت و موافقت سایر عبارات آن با نمعنی نشده
چه بعد از تامل در سابق و لاحق آن چنانکه مذکور شد ظاهر شد
که این فقره بعنوان تمثیل مذکورست توافق آن با مطلب مذکور
اتفاقیست و اگر تمثیل ظل زوال قامت مثلا بنصف ذراع
یا ذراع و نصف نیز واقع میشد همان در فی زاید بر آن قدر
ذراع و ذراعین از ظل قامت مذکور معتبر میبود دلالت فقره
بعد از آن نه قدر نصف ذراع یا ذراع و نصف که ظل
زوالست و چنین دلالت بر مطلب مفقود میشد بلکه صریح
در خلاف آن میبود چنانکه فقره بعد از آن بالفعل صریحست
در خلاف آن لیس باین دلیل این فتوی در مسئله کمال

تعجب

کلام علی الشیخ الطوسی والعلامة الحلی والشیخ البهائی رحمهم الله

تعجب دارد و نیز خالی از تعجب نیست انکه علامه حلی در مختلف
نقل این استدلال بر مطلب کرده و از دلالت و عدم دلالت
این روایت بر آن مطلقا ساکت است و در رد آن بارسال
و جهل بحال صالح ابن سعید که از جمله رجال سند آنست و معارضه
با خاتمه روایت عمرو بن سعد بن هلال از ابا عبد الله علیه السلام که
اذا صار ظلک مثلک فصل العصر اکتفا نموده با انکه ممکنست که در دفع
این معارضه گفته شود که مراد از ظل در این مقام مطلق ظل است نه فی
زاید پس بمحض اعتبار مساوات آن با قامت شاخص مطلوب
در این مقام ثابت نمیشود مگر انکه چون شیخ خود در خلاف بر فی زاید
زاید حمل کرده بعنوان الزام بر و تمام نمود و تحقیق مفاد مجموع
این روایت بعد ازین خواهد شد و نیز ازین قبیلست ما اجابه
شیخ بهائی رحمه الله در حبل المتین با وجود استادگی در دفع
اصل مطلب شیخ در این مسئله و تعداد مفاسد عقلیه آن از اتفاق
اختلاف فاحش در وقت باختلاف فصول بلکه استلزام
کوتاهی وقت از قدر عبادت در حین عدم ظل زوال
و خلو عبادت از وقت در زمان انعدام آن در بعض
مواضع در مقابل استدلال او باین روایت که معتمد علیه

علیه اوست همین بمبالغه طعن در آن بضعف سند و تهافت
متن و قصور دلالت قناعت نموده بیان نکرده است که تهافت
آن در کجاست قصور دلالت ان از چه جهته است و بعضی از نبهاء
السنت که محقق حلی قدس سره در معتبر درین مسئله با شیخ موافقت
نموده و بر صحت آن استدلال کرده است بروایة زراره از ابی
جعفر ع که در تهذیب باین عبارت مذکورست که آن حایط
مسجد رسول صلی الله علیه واله کان قامة و اذا مضی من فیئه ذراع
صلی الظهر و اذا مضی من فیئه ذراعان صلی العصر ثم قال اتدری
لم جعل الذراع و الذراعان قلت لم ذلک قال لمکان النافلة
لک ان تتنفل ما بین زوال الشمس الی ان یمضی الفیء ذراعا
فاذا بلغ فیئک ذراعا بدات بالفریضة و ترکت النافلة
و اذا بلغ فیئک ذراعین بدات بالفریضة و ترکت النافلة
و شیخ بهائی رحمه الله بعد از نقل این در حبل المتین گفته که
این استدلال مبنی بر گمان انست که قامت درین روایه
بمعنی ذراع باشد چنانکه در بعضی اخبار وارد شده بعد از ین
در دفع این گفته که یرد علیه ان تلک الاخبار مع ضعفها لا
یقتضی تفسیر القامة بالذراع انما وقع علی ان قوله ع فی اخر الحدیث

کلام المحقق الاردبیلی الشیخ البهائی رحمهما الله

فاذا بلغ فیئک ذراعا یا دی بان المراد بالقامة قامة الانسان
و باندک تامل معلوم است که در دفع این استدلال احتیاج باینها
نیست زیرا که بر تقدیر اینکه قامت در اینجا بمعنی ذراع باشد
نیز این استدلال بر مطلب بی صورتست چه معلومست که
که مراد از فیئه فی زاید حایط است چنانکه فقره لک ان تتنفل
صریحست در ان پس رعایت مماثلت با قدرست خصوص شده
ظل زوال که در هر زور بقدر ها و همیشه بریک نسق نیست

فصل تاسع تمسکی فقهاء رضوان الله علیهم
اتفاق دارند بر طبق احادیث صحیحه بر آنکه هریک از صلوات
یومیه سوای مغرب و جمعه دو وقت دارد اول و وقت اخر
و اختلاف ایشان درینمقام در دو چیز است اول وقت
اخر و اختلاف ایشان درینمقام در دو چیز است اول در تعیین
و تحدید این دو وقت نسبت بهریک ازین صلوات و
تفصیل این وجه استثنا جمعه و مغرب در بعض احادیث
خواهد امد دوم در اینکه ایا اول انها وقت فضیلت یعنی کمال
آن و اخر وقت اجزا یعنی نقصان آنست اول یا وقت
اختیار و اخر وقت ضرورت و عذر است مختار سید مرتضی

وابن جنید وابن ادریس و جمهور متاخرین اول و مختار شیخین و ابن
ابی عقیل و ابی الصلاح و ابن البراج اخر است و همانا عمده باعث
برین اختلاف صحیحه عبد الله بن سنان باشد که سمعت ابا عبد الله
یقول لکل صلوة وقتان واول الوقت افضلهما ولیس لاحد
ان یجعل اخر الوقتین وقتا الا فی عذر من علة چه ظاهر اول
الحدیث موید اول و ظاهر اخر موید اخر است و وجه توفیق
میان این دو فقره بنا بر مذاق طایفه اولی آنست که مراد
از اخر بقرینه اول که از جهت اسم تفضیل دلالت بر اشتراک
در اصل فضیلت دارد نفی جواز مطلق نیست بلکه نفی جواز
خالی از کراهت است و بنا بر مذاق طایفه ثانیه آنست که نقصان
فضل در وقت اخر بقرینه اخر حدیث بنسبت بمعذور است
نه مختار و از کلام شیخ بهاء رحمه الله در حبل المتین ترجیح
تاویل ثانی بر اول مفهوم میشود و این محل تامل است
بلکه ظاهر عکس آنست چه منع صریح از ارتکاب بعضی مکروهات
باعتبار شدت کراهت در قران و احادیث شایع
است و اما تجویز اختلاف فضل که مراد از آن ثواب
اخرویست بحسب شدت وضعف یا کثرت وقلت بازاء

کلام شیخ البهائی رحمه الله

یک

یک عمل بنسبت بیک شخص در دو حال که در هیچیک لازمه انقیاد
از و فوت نشده باشد یا نسبت بدو شخص که هیچکدام در کیفیت
آن بر وفق مامور به مقصر نباشند بنا بر مقتضای قضیه حسن
و قبح عقلی که اتفاقی فرقه محقه است در غایت اشکالست
و توجیهی که درین مقام از جانب طایفه ثانیه بخاطر میرسد از
فرق میان معلوم اول وقت و وقت اول و احتمال حمل افضل
در حدیث بر اول هر یک از وقتین بنسبت باخر آن چنانکه
مدلول بعضی از روایات و متفق علیه طایفتین است اگرچه اولا
خالی از قصور تام نیست اما بعد از ملاحظه دیگر ابن سنان
از ابا عبد الله ع که لکل صلوة وقتان واول الوقتین افضلهما
و وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء ولا ینبغی تاخیر
ذلک عمدا لکنه وقت من شغل او نسی او سها او نام و وقت
المغرب حین تجب الشمس الی ان تشتبک النجوم ولیس لاحد
ان یجعل اخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة باعتبار افضلیه
افضل بظهر تثنیه مدفوعست و نیز باعتبار فقره ولا ینبغی تا موید
طایفه اولی است و تکلفی که از جانب طایفه اولی ممکن است
مثل اینکه شاید اضافه در اخر الوقتین بمعنی اخر مجموع الوقتین

یا احد الوقتین باشد پس حاصل منع این شود که جایز نیست
احدی که جزء اخر مجموع وقتین یا احد هما را وقت خود کند بعذری
که مقتضی آن باشد نسبت بجز اخر وقت اول خلاف اجماع
نسبت بغیر آن موافق مذهب این طایفه نیست این
تصویر خلاف وکثر مستند طرفین و در ینمقام دقایق دیگر هست
یکی آنکه توجیه لفظ او علة در اخر روایة اولی با آنکه ما قبل
آن در افاده معنی مقصود تمامست محتاج بارتکاب تکلفی است
چنانکه گوییم بدل لفظ فی عذر یا عطف بر آنست بحذف عاطف
تا این تخصیص بعد از تعمیم اشاره باشد بتاکید حکم مذکور نسبت
بخصوص علة بمعنی مرض از جمله سایر عذرها یا گوییم که مراد ازین
آنست که هرچه اطلاق لفظ بر آن توان کرد کافی نیست بلکه
عذری معتبر است که مستند باشد ببعضی از اسباب و ضیعه
منصوصه مانند مرض و سفر و در نسخ کافی در ینمقام لفظ او
غیر علة مضبوط است و جناب مغفوری استادی در شرح آن
بنا بر آنکه علة بکسر عین مهمله بمعنی بهانه و بفتح آن بمعنی تکرار است
دو توجیه ذکر کرده اند و مظنون آنست که این لفظ در اصل کتب
احادیث نسخه بدل لفظ فی عذر یا لفظ الا فی عذر بوده که کتاب

از روی

از روی غفلت باهم جمع کرده اند و تردید میان عذر و علة در روایت
اخیره اگر بر شک راوی محمول نشود مؤید اینست و الا مؤید
احتمال حذف عاطف یا نوعی دیگر از تحریف کاتبانست و العلم
عند الله دیگر آنکه اولیت و اخریت در وقت اول و وقت
اخر باعتبار اتیان جبرئیل علیه السلم است باین دو وقت
در دو بار چنانکه در کافی و تهذیب مرویست پس لازم نیست
که در همه صلوات وقت اول مقدم باشد بحسب زمان
بر وقت اخر چه بنا برین ممکنست که مبدا وقت اول صلوة
عشا مثلا سقوط حمره مغربیه باشد و زمان مقدم بر آن
که از فراغ صلوة مغرب تا سقوط حمره مذکور است از جمله وقت
ثانی آن باشد چنانکه مذهب بعضی است و بعد ازین مذکور
خواهد شد لیکن در بعضی احادیث مانند این از کافی از ابا
عبد الله علیه السلم مرویست که لکل صلوة وقتان اول الوقت افضلها
مراد از وقتین وقت اول و وقت اخر نیست بلکه اول و اخر
وقت اول آن مراد است و حاصل آن اینست که وقت
اول هر صلوة باعتبار وسعت مشتمل بر دو وقت است

که احدهما مقدم باشد بر دیگری بنابرین اولیت و اخریت
در وقتین باعتبار تقدم و تاخر زمانیست و مراد از تعجیل در هر نمازی
ادراک اول وقت اول آنست که افضلست از اخر آن
چنانکه از حضرت ابی جعفر ع در کافی مرویست که اعلم ان
اول الوقت ابدا افضل فعجل الخیر ما استطعت و ازین قبیل است
لفظ وقتین در احادیثی که مشتمل بر استثناء مغرب یا جمعه است
مانند آنچه در کافی از ابی جعفر علیه السلام مرویست که ان لکل
صلوة وقتین غیر المغرب فان وقتها واحد چنانکه در محل خود
مذکور خواهد شد ان شاء الله دیگر آنکه شیخ طوسی رحمه الله
در مبسوط بنابر ظهور اولویت یا دلالت روایات ضرورت را
نیز درین باب ملحق بعذر دانسته انواع ان را نیز شمرده
باین تفصیل اسلام کافر و بلوغ صبی و طهارت حایض و افاقه
مجنون و مغمی علیه و انواع عذر را چهار باین تفصیل سفر و مرض
و مطر و شغلی که ترک آن سبب ضرر دینی یا دنیوی باشد
و در کتب بعض فقها نیز مانند وسیله ابن حمزه خصوص اینها
مذکورست و تحقیق اینست که اگر این تعداد مستند نبی باشد

کلام الشیخ الطوسی و من تبعه فی حصر انواع الضرورة و العذر

مقصود

مقصود ازآن تمثیل است نه حصر و اگر باعتبار استقرا باشد تمام
نیست زیرا که در بعض روایات غیر اینها نیز درین باب هست
مانند نسیان و سهو و نوم از جمله انواع ضرورت نسبت بصلوة
صبح در روایت ابن سنان گذشت و در روایت دیگر
او از حضرت ابی عبد الله ع بعضی ازینها نسبت بصلوة مغرب
و عشا مذکور است باین عبارت که ان نام رجل او نسی
ان یصلی المغرب و العشاء الآخرة فان استیقظ قبل الفجر قدر ما
یصلیهما و ان خاف ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء الآخرة
و مانند شدت گرما از انواع عذر نسبت بنماز ظهر که در روایت
زراره است باین عبارت که سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن وقت الظهر فی القیظ فلم یجبنی فلما ان کان بعد ذلک
قال لعمرو بن سعید بن هلال ان زراره سالنی عن وقت
الظهر فی القیظ فلم اخبره فحرجت عن ذلک فاقراه منی السلام
وقل له اذا کان ظلک مثلک فصل الظهر و اذا کان مثلیک
فصل العصر بیان این آنست که نهایت وقت اول ظهر
در تابستان بنابر اصل ضابطه ذراع و ذراعین چنانکه
گذشت و در جمیع فصول بنابر اختیار شیخ مفید و ابی الصلاح

وشیخ طوسی در نهایه چنانکه خواهد آمد آنست که فی زاید قامت
بقدر چهار قدم شود که عبارت از دو ذراع است پس امر
آنحضرت زراره را بتاخیر ظهر در شدت گرما تا زمانی
که ظل او مثل او شود که عبارت از هفت قدم است مستلزم
ادای ظهر است بعد از انقضای وقت اول آن بقدر آن
زیاد شدن سه قدم از فی بنابر آنکه مراد از ظل فی باشد
بر طبق فهمیده شیخ رحمه الله در خلاف و علامه حلی رحمه الله
در مختلف چنانکه در فصل سابق مذکور شد بلکه از آن
بمقدار ظل زوال با تابستان در مدینه یا کوفه که البته کمتر از سه
قدم است بنابر احتمال آنکه مراد از ظل مجموع ظل زوال و فی
زاید باشد و بر هر تقدیر این تحدید نیست مبنی بر عذر شدت
گرما و مراد از آن تعیین اول یا آخر وقت فضیلت یا وقت
اختیاری ظهر نیست پس استدلال شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب
باین حدیث بر اینکه مناط آخر وقت اختیاری ظهر آنست
که سایه هر چیز مساوی آن شود و تعجب شیخ بهائی رحمه الله
در حبل المتین از این استدلال از آنجهت که این حدیث صریحست
در تحدید ابتدای وقت مذکور نه انتهای آن و اعتراف
و در [illegible] ابتدای وقت [illegible] مذکور کرد [illegible]

اعتراض علی الشیخ الطوسی و الشیخ البهائی رحمهما الله

بکمال اشکال این حدیث از آنجهت که هیچکس قایل باین تحدید نیست
پس توجیه این تخصیص ببلدی که ظل زوال در آن در حال
قیظ پنج قدم باشد تا بعد از ضم دو قدم از فی زاید که اول ظهر است
نسبت بنافله که از مساوی شخص شود پس استدراک این با اینکه
محل بسیار بعید است توهمی مبنی بر غفلت از رعایت عذر
مذکور نسبت بحال زراره چنانکه بیان شد و مثل
این رعایت درین باب از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله نیز مرویست چه صاحب کتاب المغیث فی مختلف
الحدیث اولا روایت کرده است که اصحاب شکایت
گرما و درخواست تعویق ظهر بقدری از وقت مقرر آن
از آنحضرت کردند قبول نکرد و بعد از آن گفته که در روایتی
دیگر آمده است که آنحضرت فرموده اند ابردوا بالصلوة فان شدة
الحر من فیح جهنم پس در وجه جمع میان این دو روایت
و سبب تاخیر درین رخصت گفته که چون اول وقت
رضوان الله است و آخر عفو الله چنانکه مرویست و عفو مترتب
بر تقصیر میباشد بر رسول الله صلعم باز نمود که مرتکب این تقصیر
شود و لهذا تا در خدمت حضرت نماز میگزاردند این استدعا

مبذول نشد و بعد از جدایی از خدمت او بجهت توسعه برات
امر بابراد مذکور نمود اسمی بمضمونه و مخفی نماند که این وجه مبنی است
بر تاخیر زمان صدور روایه ثانیه از آنحضرت بر زمان استدعا
مذکور و این محض احتمالیست و بنابرین احتمال ممکنست که نکته
در تاخیر این رخصت از آنحضرت و مضایقه در مبادرت
بان اشعار بمبالغه در ادراک فضیلت وقت باشد تا بعد از تا[illegible]
سهل ازین باز نماند چه مضایقه بتجویز تاخیر نماز فریضه که بعد از
معرفت افضل فرایض است از وقت اول آن خصوصا
نسبت بجمعی از اصحاب که خاطر متعلق بتکمیل و تحلی ایشان
بفضایل باشد قطع نظر از حکم شرعی آن باعتبار رعایت
حکمتها و مصلحتهای عقلیه نیز مستحسن نیست و بر هر تقدیر
تواند بود که تاخیر حضرت ابی عبدالله ع نیز در جواب زراره
درین باب از قبیل تاسی باشد بآنحضرت و نیز تواند بود
که مقصود ازین تاخیر آن باشد که در زمان ترخیص اطلاع
بر خصوصیت حال زراره و قدر طاقت او در تحمل شداید
حاصل نموده موافق آن حدی در تعویق ظهر بجهت او
مقرر سازد و از تقریر ائمه استظهار شد که توجیه تاخیر رخصت

مقبول

مذکور محتاج نیست بحمل آن بر تقیه از بعض حاضران چنانکه در حبل
المتین مذکور است بلکه احتمال تقیه درین مقام بسیار بعید است
چه ظاهر است که مخالفین بنابر شیوع صحت روایه ابردوا
استنباط جواز یا استحباب تعویق ظهر در شدت گرما
از آن درین باب مضایقه درین باب از جانب فرقه محقه است
بیان آنکه ابن اثیر در نهایه بعد از آنکه ابراد مذکور را در روایت
مذکوره بجهت افاده معنی تعویق و تاخیر موافق فهمیده محدثین
مخالفین بدخول در برد و انکسار گرمی هوا تفسیر کرده
گفته وقیل معناه صلوها فی اول وقتها من برد النهار وهو اوله
و این معنی موافق قول صدوقست در من لا یحضره الفقیه در تفسیر روایه
معویه بن وهب از ابی عبدالله ع که کان المؤذن یاتی النبی
صلی الله علیه وآله فی الحر فی صلوة الظهر فیقول له رسول الله ص
ابرد ابرد چه بعد ازین گفته است قال مصنف هذا الکتاب
یعنی عجّل عجّل واخذ ذلک من البرید و در بعض نسخ من البرد است
پس بدلالت این دو عبارت ازین دو کتاب مفهوم
میشود که در حدیث نبوی جمله ابردوا بالصلوة یا ابردوا
بالظهر بنابر اختلاف روایات نزد مخالفین محمول بر تعویق

تحقیق الفصل در حدیث الابراد

و نزد فرقه محقه محمول بر تعجیل است لیکن لفظ در لفظ ابراد
بجهته تصحیح این محمل درین دو کتاب مذکور است محل تامل است
چه حمل آن بر تعجیل باعتبار اخذ از برد النهار یا از برید
یا برید بحسب لغه بکمال بعد دارد و حمل آن بر تعویق باعتبار
آنکه ابراد بمعنی دخول در برد باشد اگرچه بحسب لغه صحیح است
اما تصحیح استعمال آن با باء که ظاهر آن معنی سببیت است
بی ارتکاب تکلف مشکلست و نیز این محمل در حدیث
ابردوا بالصلوة با مفهوم تکرار ابردوا ابردوا در حدیث
دیگر که ظاهر است در قصد تعجیل موافق بمنیت پس تحقیق
انتقام اینست که گوییم مراد آنحضرت از ابردوا بالصلوة
امر بتعجیل است نه تعویق بر طبق عمومات واله بر محافظت
اوقات جمیع صلوات و خصوص اصل مقرر معروف
ذراع و ذراعین در ظهر و عصر و ابراد بمعنی دخول در برد
و با بمعنی سببیت است که اظهر معانی آنهاست و مقصود
از امر بداخل شدن در برد بسبب نماز تعلیم دفع اذیت
شدت گرماست یا ادراک فضیلت وقت چه بتجربه
معلوم است که توجه نماز و مقدمات آن از مصلی دا استنشاق

و شستن بعض از اعضا سبب تازگی بدن و باعث غفلت
از ادراک الام خارجه و داخله میشود و با اشتغال بآنها شدت
گرما و تعب انتظار تخفیف آن قدر نمی نماید و مخفی نماند که بنابرین
معنی خاتمه این حدیث یعنی تعلیل ابراد مذکور بآنکه شدت حر از فیح
ربع از غلیان جهنم است بکمال مناسبت و موافقت بهم میرسد
با مضمون حدیث مشهور نبوی که ما من صلوة یحضر وقتها
الا نادی ملک بین الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفوها بصلوتکم والعلم عند الله و چنانچه
شیخ ابو عمرو کشی رحمه الله در رجال خود در ذیل ترجمه زراره
از ابن بکیر نقل کرده که دخل زراره علی ابی عبد الله علیه السلم
وقال انکم قلتم لنا فی الظهر والعصر علی ذراع و ذراعین ثم قلتم
ابردوا بها فی الصیف فکیف الابراد بها و فتح الواحه لیکتب
ما تقول فلم یجبه علیه السلم بشیء فاطبق الواحه وقال انما
علینا ان نسالکم وانتم اعلم بما علیکم وخرج ودخل ابو بصیر فقال
ان زراره سالنی عن شیء فلم اجبه وقد ضقت من ذلک
فاذهب انت رسولی الیه فقل صل الظهر فی الصیف اذا کان
ظلک مثلک والعصر اذا کان مثلیک و کان زراره هکذا

توجیه روایة الکشی

یصلی فی الصیف ذکر همان واقعه است که گذشت وفرق باجمال وتفصیل است
الا در اسم رسول الحضرت بر زراره که در انجا عمرو بن سعید
ودر اینجا ابو بصیر است واین اختلاف مستند باشتباه بعض رواتست
باانکه هر دو تعبیر از یک شخص است باسم وکنیت یاانکه در الحضرت
دو شخص تبلیغ این امر مامور شده باشند واحتمال تقیه در
سکوت الحضرت ازجواب زراره چنداکه در انجا بیصورت
بوده دراینجا صورت دارد چه جواب بروفق سوال زراره
دراینجا ان بوده که مراد از ابراد تعجیلست نه تعویق پس باضابطه
ذراع وذراعین که درین باب اصلست منافات ندارد و
اظهار اینمعنی بافرض حضور بعض مخالفین منافی تقیه است وبنابرین
رخصت زراره در تعویق مذکور بتوسط بعض اصحاب و احتمال
دارد یکی انکه از سیاق کلام او درین سوال استنباط کرده باشد
که شدت گرما نسبت باو عذر است دیگر انکه صلاح او دران
دانسته باشد که عمل او درین مسئله بر طبق فهمیده مخالفین باشد
وو ابراد ورعایت این نوع مصلحتها از ائمه هدی علیهم السلم
در طریق اعمال اصحاب خود بسیار است در خصوص همین مسئله
در کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست که در جواب کسی که از الحضرت

الحضرت

توجیه لروایة محمد بن حکیم وجمع بینها وبین روایة یونس وعبید

الحضرت عرض کرد که ربما دخلت المسجد وبعض اصحابنا یصلون العصر
وبعضهم یصلون الظهر فرمودند که انا امرتهم بهذا لو صلوا علی وقت
واحد عرفوا فاخذوا برقابهم وبنابرین ممکنست که انچه در استبصار
از محمد بن حکیم مرویست که سمعت العبد الصالح وهو یقول ان اول
وقت الظهر زوال الشمس واخر وقتها قامة من الزوال واول وقت
العصر قامة واخر وقتها قامتان قلت فی الشتاء والصیف سواء
قال نعم ازین قبیل باشد پس مضمون روایت یونس که در تعیین
مناط وقت ذراع وذراعین است که درین باب از اصول
مقرره و رخصت عمل بان وقت وقامتین مخصوص شناسات چنانکه
سبق ذکر یافت منافی نباشد ونیز روایت عبید بن زراره
که درهمان کتاب مذکورست که قال سالت اباعبد الله عن افضل
وقت الظهر قال ذراع بعد الزوال قلت فی الشتاء والصیف
سواء قال نعم ازین جهته که سوال از افضل اوقات است با حکم ام
منافات ندارد والحمد لله

فصل عاشر

اصل در جمیع صلوات موقته انست که در وقت مقرر خود گزارده
شود پس در غیر بعضی از نوافل که بخصوصه تجویز تقدیم ان بر وقت
خود مرویست شروع در هیچ نمازی دیگر از فرایض ونوافل

به علم یا ظن بدخول وقت آن جایز نیست و این معنی متفق علیه جمیع
فقهاست بلکه ابن ادریس و تابعین او جواز انتظار نوافل
نیز که سایر فقها بدلالت بعضی از روایات تجویز تقدیم آن
کرده اند مانند نماز شب بجهت مسافری که خوف فوت آن در وقت
خود داشته باشد و جوانی که رطوبت دماغ او مانع از قیام در آخر
شب باشد انکار نموده اند روایات مذکوره را و در مقابل
این اصل مطلق اعتبار نکرده اند و بالجمله در هر نمازی که رعایت
دخول وقت در آن معتبر است آیا محض حصول ظن بدخول
در آن کافیست مطلق یا بر تقدیر مانعی از علم از ابر و مانند
آن یا کافی نیست مطلقا و مؤید احتمال اولست ظاهر اطلاق
روایت اسمعیل بن رباح از ابا عبد الله با این عبارت
که او اصلیت و انت ترى انک فی وقت و لم یدخل الوقت
فدخل الوقت و انت فی الصلوة فقد اجزات عنک چه اگر
کافی نبود مجزی نخواهد بود مطلقا بنا بر قاعده مشهوره
اصولیه که نهی در عبادات مستلزم فساد است و لهذا شیخ
طوسی رحمه الله در مبسوط بر طبق این فتوی داده و گفته
و ان دخل فیها بامارة غلب معها فی ظنه دخوله ثم دخل الوقت

وهو فی شیء منها فقد اجزاه و موافق اینست تردیدی که در نهایه
میان علم و ظن در این مقام کرده که و لا یجوز لاحد ان یدخل
فی الصلوة الا بعد حصول العلم بدخول الوقت او یغلب
علی ظنه ذلک و مؤید احتمال ثانی اینست اینکه روایت مذکوره را
شیخ کلینی قدس سره در کافی در باب وقت الصلوة
فی یوم الغیم والریح نقل کرده چه از این مفهوم میشود که این روایت
نزد او محمولست بر صورتی که در تحصیل علم بدخول وقت
مانعی باشد و از دلیل عقلی که علامه حلی رحمه الله در
مختلف از جانب شیخ رحمه الله بعد از نقل استدلال او بر اجزای
مذکور بر روایت مذکور تقریر کرده که و لانه مامور بالدخول
فی الصلوة عند الظن اذ مع الاشتباه لا یصح التکلیف لاستحالة
تکلیف ما لا یطاق فیتحقق الاجزاء مستفاد میشود که اعتقاد
او اینست که شیخ نیز این روایت را بر معنی حمل کرده است
و فتوای او نیز در مبسوط محمول بر اینست و تردیدی که از و نقل
شده در نهایه منافی این نیست پس با اعتقاد او مذهب
شیخ مفید رحمه الله نیز اینست و مسلک سایر از علما
نیز که موافقت ایشان نیز او در مسئله یا شیخین ذکر کرده
مانند ابن البراج و ابن ادریس و سلار همین خواهد بود و احتمال

تخصیص روایت مذکوره بصورتی که مذکور شد بلاحظه روایت
محمد بن اعین از ابا عبد الله ع که در استبصار باین عبارت
مذکور است که قال قلت انی صلیت الظهر فی یوم غیم فانجلت
فوجدتنی صلیت حین زوال النهار قال فقال لا تعد و لا
تعد از جهت تقیید بمانع غیم اگرچه در بادی النظر فی الجمله قوی
میشود اما چون این قید در کلام راویست نه امام حمل
آن مطلق برین مقید بصورتست و مقصود از جمله اولی
درین روایت عدم احتیاج باعاده و از ثانیه چنانکه
شیخ بآن تصریح کرده است نهی از تکرار و استمرار
ترک نوافل و اقتصار بر فریضه است که فحوای سوال دلالت
بر آن دارد و اما احتمال ثالث که عدم اعتماد بر ظن است
درین باب اصلا معلوم نیست که موافق قول احدی
از فقها باشد و عبارتی که از ابن جنید منقولست که لیس
للشاک یوم الغیم و لا غیره ان یصلی الا عند تیقنه الوقت
و صلوته فی آخر الوقت مع الیقین خیر من صلوته فی اوله مع الشک
خالی از اضطراب نیست و ظاهر اول آن موجب حرجی
ظاهر نسبت باکثر مکلفین خصوصا در اوقات ضیقه و مستلزم

طرح احادیث بسیار است مانند آنچه گذشت و آنچه از ابا عبد الله
مرویست بطرق متعدده در باب جواز اعتماد در وقت ظهر در
روز ابر بر تکرار بانگ خروس و امثال آن و قطع نظر ازین
روایات شهادت عقل و صورت تعذر تحصیل علم بلکه نفی
حرج که از اصول شرعیه است در صورت تعسر آن در دفع این
احتمال کافیست پس قدح در روایت اسمعیل بن رباح مثلا
خواه بجهت توقف در صحت سند آن چنانکه از کلام علامه در مختلف
مفهوم میشود و خواه بجهت مخالفت آن با سایر روایات داله بر عدم
اجزاء صلوتی که بعضی از آن در خارج وقت واقع شده چنانکه مختار
سید مرتضی است قدس سره بر وفق فتوای محصلین اصحاب
و محققین ایشان و خواه بجهت عدم صلاحیت معارضه روایت
مذکوره با اصل قطعی که وجوب حواشی غوالی اللآل بتصریح بآن
بان نموده مستلزم بیش ازین نیست که بعد از ظهور خطاء ظن
و وقوع بعضی از صلوة در خارج وقت اعاده لازم باشد و این
با جواز اعتماد بر ظن در بعضی از اوقات و اجزاء صلوتی
که بر طبق آن واقع شود مادامی که خطاء آن ظاهر نگردد منافاتی
ندارد و جواب علامه حلی در مختلف از استدلال عقلی شیخ بر اجزاء

مذکور چنانکه گذشت باین عبارت که ان الاجزاء انما تتحقق مع استمرار
سببه وهو الظن فاذا ظهر کذبه انتفی ویبقی فی عهدة الامر
کما لو فرغ من العبادة قبل صحیحیت در انچه مذکور شده اما انچه شیخ بهائی
رحمه الله در مفتاح الفلاح بعد از ذکر شهرت عدم جواز اعتماد بر ظن
درین باب مکرر با عدم قدرت بر تحصیل علم وتفریع عدم اعتماد
در غیر این صورت بر اخبار عدل واحد یا اذان بلد هر چند که موذن
عادل باشد بر آن گفته که فظاهر کلام المحقق فی المعتبر جواز التعویل
علی اذان العدل الواحد اما اخبار العدلین او اذانهما فالظاهر
جواز التعویل علیه وان قدر علی العلم فان العلم الشرعی حاصل به دلالت
دارد بر اینکه جواز اعتماد بر شهادت یا اذان عدلین
با قدرت بر تحصیل علم اصلی دیگر است درین باب از اصول
مستنبط از روایات پس اگر افاده ظن نیز نکند بجهتی از جهات
معارضه با آن بهمین که شارع نازل منزله علم تمرده عمل بر طبق
آن جایز خواهد بود وتحقیق المسئله موقوف بر تتبع روایات
وتفتیش وجوه دلالات وتامل در اطراف ومعارضات
آنهاست که مناسب این مختصر نیست ومسلک احتیاط بعنوانی
که منجر بخلاف احتیاط در طرف مقابل نشود در هر باب اصح است

والله

الامر
الذخواهیم

والسلم علی من اتبع الهدی فصل حادی عشر
در میان اهل اسلام خلافی نیست که مبدا وقت اول ظهر تحقق
زوالست اما منتهای آن چنانکه عنقریب ظاهر خواهد شد محل خلاف
علماست وانچه از تتبع اخبار وآثار ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام
ظاهر میشود اینست که زمان افضلیت آن در جمیع ایام سال تا
حدیست که فی زاید بقدر یکذراع شود که عبارت از دو قدم
یعنی دو سبع شاخص است وچند انکه نافله ان زودتر گزارده
شود تا زمان اداء فریضه بزوال نزدیکتر باشد در مرتبه
افضلیت بکمال اقربیت چه همچنانکه مقصود از اصل تاخیر
تادیه نوافل است منظور از تقدیر بذراع وکوان رعایت
عدم تاخیر فاحش است نسبت بقرینه ولهذا وصول فی بقدر
ذراع اخر وقت نافله او ونهایت زمان افضلیت فریضه است
اما زمان اصل فضیلت ان ممتد است تا انکه فی زاید
بقدر دو ذراع تعیین شود واین نهایت زمان افضلیت تیت
فریضه بوقت اما زمان اصل فضیلت آن مگر در ایامی
که بسبب کوتاهی روز وسرعت حرکت ظل القاء آن با تقدیم
نوافل وآداب ماثوره نسبت ببعضی از مکلفین در زمان

و دو ذراعین نه ظلّه تعبیری داشته باشد مانند ازمنهٔ فصل زمستان
که در آن اوقات زمان فضیلت آن امتداد ندارد
تا آنکه بفرمایند بقدر قامت شاخص شود و هر یک ازین دو زمان
خود منتهای وقت اولست که ارباب اختیار را تا آخر آن
روا نیست و اما بجهة اصحاب اعذار و اضطرار وقت آخر آن
ممتد است تا حدی که بغروب آفتاب آنقدر وقت نماند که ادراک
فریضهٔ عصر در آن میسر باشد و بر هر یک ازین مطالب تسعه از
روایات دلالت واضحه هست اما از جمله دلایل مطلب
اول که افضلیت زمان ذراعست مطلقا روایت عبید بن
زراره است از ابا عبد الله علیه السلام که در آخر فصل
تاسع مذکور شد و صریح بود در آنکه افضل وقت ظهر ذراعیست
بعد از زوال خواه در زمستان خواه در تابستان و از
موافقات و مؤیدات این روایت زراره است از ابا
جعفر علیه السلم که در تهذیب باین عبارت مذکورست که سالته
عن وقت الظهر فقال ذراع من زوال الشمس و وقت العصر ذراع
من وقت الظهر فذلک اربعة اقدام من زوال الشمس و روایت
یعقوب بن شعیب است از ابا عبد الله علیه السلام

استبصار باین عبارت مذکورست که سالته عن وقت
الظهر فقال اذا کان الفیء ذراعا و روایت زراره است
از ابا عبد الله ع در همان کتاب که قال وقت الظهر علی ذراع
و روایت هر یک از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین
و محمد بن مسلم و برید بن معویه است از هر یک از ابا جعفر و ابا
عبد الله علیهما السلم در همان کتاب و کتاب تهذیب و کتاب
من لا یحضره الفقیه نیز که قالا وقت الظهر بعد الزوال قدمان
و وقت العصر بعد ذلک قدمان و در تهذیب و استبصار مشتمل
برین تتمه نیز هست که وهذا اول وقت الی ان یمضی اربعة
اقدام للعصر و نیز در همان کتاب از ابن مسکان منقولست
که و حدثنی بالذراع و الذراعین سلیمان بن خالد و ابو بصیر
المرادی و حسین صاحب القلانس و ابن ابی یعفور و من لا احصیه
منهم و نیز روایت حلبی است از ابا عبد الله در همان
کتاب که کان رسول الله یصلی الظهر علی ذراع و العصر علی نحو
ذلک و بالجمله خصوصا ظاهر روایت اخیره قرینه است
بر آنکه آنچه در باب مسجد النبی صلعم از کافی بروایت عبد الله
بن سنان از ابا عبد الله ع باین عبارت که و کان جداره

قبل ان نظلل فاتت وكان اذا كان الفئ ذراعا وهو قدر مربض
عنز صلى الظهر واذا كان ضعف ذلك صلى العصر ونيز در تهذيب
بروايت زرارة از ابی جعفر علیه السلام باین عبارت که ان
حائط مسجد رسول الله صلى الله عليه واله كان قامة وكان
اذا مضى منه ذراع صلى الظهر واذا مضى منه ذراعان
صلى العصر مرويست مراد از آن آنست که وقتی که فیء حائط
مذکور بقدر ذراعی که موافق خوانگاه بزماده است میشده
یا دوچندان آنحضرت نماز ظهر را یا عصر گزارده بوده نه
آنکه بعد از آن شروع در آن میکرده باشد چنانکه متبادر
بذهن است تا لازم نیاید که وقوع آن از آنحضرت
در خارج زمان افضلیت باشد مگر آنکه گوییم خصوصیت
قدر نوافل آنحضرت یا کیفیت تأنی او یا انتظار جمعیت
اصحاب تدارک اینقدر تأخیر میکند بلکه باعتبار رعایت
اینمصالح افضل آنست یا گوییم که بقدر زمان گزاردن چهار
رکعت فریضه نیز از ذراع تا ثانی داخل زمان افضلیت
است و حمل احادیث سابقه نیز برین معنی ممکن است بلکه بعضی
از احادیث آتیه در طلیعه آخر وقت نافله مؤید اینست

لیکن

لیکن از اقوال بعضی از اعاظم فقها که عنقریب مذکور خواهد شد
مستفاد میشود که محمل اول نزد ایشان متعین است و آنچه
در تهذیب و استبصار از محمد بن الفرج مرویست که قال
كتبت اسال عن اوقات الصلوة فاجاب اذا زالت
الشمس فصل سبحتك واحب ان يكون فراغك من الفريضة
والشمس على قدمين ثم صل سبحتك واحب ان يكون فراغك
من العصر والشمس على اربعة اقدام موافق این محملست والعلم
عند الله **واما** از جمله دلایل مطلب ثانی که تعجیل نافله و تقرب
او از فریضه است بزوال ذیح محاربا است از ابا عبد الله
که در استبصار عبارت ان اینست که قال سال اباعبد الله
علیه السلام اناس وانا حاضر فقال اذا زالت الشمس فهو وقت
لا يحبسك منها الا سبحتك تطيلها او تقصرها فقال بعض القوم
انا نصلي الاولى اذا كانت على قدمين والعصر على اربعة اقدام
فقال ابو عبد الله عليه السلام النصف من ذلك احب الي و روايت
اسمعيل بن عبد الخالق است که سالت اباعبد الله ع
عن وقت الظهر فقال بعد الزوال بقدم او نحو ذلك الا يوم الجمعة
او في السفر فان وقتها اذا زالت و روایت سعید اعرج است

ازیشان حضرت عمل این نابذک تغیری در عبادت و اما
از دلایل مطلب ثالث که اصل تاخیر بجهت رعایت نافله و تقدیم
آن نحو ذراع و ذراعین بجهت رعایت فریضه است روایت
اسمعیل بن عبد الخالق و سعید اعرج است که گذشت باعتبار
استثناء جمعه و سفر در تاخیر بقدر قدم و نحو آن بنابر آنکه
در هیچیک بعد از زوال نافله مقرر نیست روایت حارث
بن مغیره و عمر بن حنظله و منصور بن حازم است که در کافی
باین عبارت مذکور است که قالوا کنا نقیس الشمس بالمدینة بالذراع
فقال ابو عبد الله ع الا انبئکم بابین من هذا اذا زالت الشمس
فقد دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و ذلک الیک
ان شئت طولت و ان شئت قصرت و حدیث محمد بن
مسلم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که در باب التطوع
فی وقت الفریضة از کافی باین عبارت مذکور است که ان
الفضل ان تبدا بالفریضة و انما اخرت الظهر ذراعا من
عند الزوال لاجل صلوة الاوابین و خطاب ابی جعفر علیه السلام
بزراره که در همان باب از کافی باین عبارت که اتدری
لم جعل الذراع و الذراعان قال قلت لم قال لمکان الفریضة

ترکت

لک ان تتنفل من زوال الشمس الی ان یبلغ ذراعا فاذا بلغ
ذراعا بدات بالفریضة و ترکت النافلة و در تهذیب متصل بفقره
آن حائط مسجد رسول الله صلعم که گذشت بهمین عبارت
باضافه و اذا بلغ فیئک ذراعین بدات بالفریضة و ترکت
النافلة و در تهذیب مذکور است و اما و از جمله دلایل
مطلب رابع که وصول فی بقدر ذراع اخر وقت نافله ظهر است
همین خطابست که گذشت روایت منهال که در کافی باین
عبارت مذکور است سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوقت
الذی لا ینبغی لی اذا جاء الزوال قال ذراع الی مثله مراد
اینست که سزاوار نیست گزاردن زوال یعنی نافله ظهر
در وقت ذراع منضم بمثل خود یعنی ذراع ثانی از فی بنابر اختصاص
آن بفریضه و اگر لفظ ذراع در اینجا محمول شود بر ذراع اول
یعنی مفاد آن توجیه لفظ الی مثله محتاج خواهد شد بارتکاب
تکلفی و لهذا احباب مغفوری استادی طاب ثراه
و در شرح کافی با این حمل لفظ الی مثله را اشاره بتطویل ظهر
گرفته تا آنکه نافله مذکوره اگر در ذراع اول بعمل نیامده باشد قضاء آن
در ذراع ثالث بعمل آید و نیز از دلایل این مطلب است روایة

حاصل حدیث دوازده مثقال

ولا یصلی ظ

عمار بن موسی الساباطی از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود انه للرجل ان یصلی
رکعة بعد الاولی ولم یصل الزوال الا بعد ذلک و للرجل ان
یصلی من نوافل العصر ما بین الاولی الی ان یمضی اربعة اقدام
فان مضت اربعة اقدام ولم یصل من النوافل شیئا فلا یصلی
النوافل وان کان قد صلی رکعة فلیتم النوافل حتی یفرغ
منها ثم یصلی العصر و تواند بود که الخ در تهذیب و استبصار
از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت که قال الصلوة فی
الحضر ثمانی رکعات اذا زالت الشمس ما بینک وبین ان
یذهب ثلثا القامة فاذا ذهب ثلثا القامة بدات بالفریضة
تحدید صورتا باشد که قبل از مضی قدمین بعضی از نوافل
گزارده شده باشد پس منافی مضمون الحدیث نخواهد بود داما
از جمله دلایل مطلب خامس که امتداد زمان اصل فضیلت
ظهر است تا جائی که فی مذکور بقدر ذراعین شود روایت
ابراهیم کرخی است که در باب اخر وقت الظهر والعصر در استبصار
باین عبارت مذکور است که سالت ابا الحسن موسی علیه السلام
متی یدخل وقت الظهر فقال اذا زالت الشمس فقلت متی
یخرج وقتها فقال من بعد ما یمضی من زوالها اربعة اقدام ان

ان وقت الظهر ضیق قلت فمتی یدخل وقت العصر قال ان اخر
وقت الظهر اول وقت العصر فقلت متی یخرج وقت العصر
قال وقت العصر الی ان تغرب الشمس وذلک من علة وهو
تضییع فقلت له ان رجلا صلی الظهر بعد ما یمضی من زوال الشمس
اربعة اقدام لکان عندک غیر مؤد لها فقال ان کان
تعمد ذلک لیخالف السنة والوقت لم یقبل منه ان رسول
الله صلی الله علیه واله قد وقت للصلوات المفروضات
اوقاتا وحد لها حدودا فی سنته للناس فمن رغب عن
سنة الموجبات مثل من رغب عن فرایض الله عز وجل
داما ولیل بر مطلب سادس که امتداد زمان فضیلت ظهر است
در ایام مذکور تا زیادتی بعد رفتن شاخص روایت
یونس است که مقصود ازان در فصل سابع توضیح شد
و با قطع نظر از دلالت مذکور نیز از تامل در مجموع روایات
ذراع و ذراعین و روایات قامه و قامتین مانند روایت
محمد بن حکیم که در اخر فصل سابع با توجیه و تسویه استاد حنیف
در ان مذکور شد و روایت احمد بن محمد که در تهذیب
و استبصار باین عبارت مذکور است که سالت عن وقت

صلوة الظهر والعصر فکتب قامة للعصر در روایت احمد بن عمر از ابی
الحسن ع که عبارت آن در تهذیب و استبصار اینست
که سألته عن وقت الظهر والعصر فقال وقت الظهر اذا زاغت
الشمس الی ان یذهب الظل قامة ووقت العصر قامة
ونصف الی قامتین و روایت یزید بن خلیفه در کافی و تهذیب
که قال قلت لابی عبد الله ع ان عمر بن حنظلة اتانا عنک
بوقت فقال ابو عبد الله ع اذا لا یکذب علینا قلت ذکر انک
قلت ان اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه و آله
الظهر وهو قول الله عز وجل اقم الصلوة لدلوک الشمس فاذا
زالت الشمس لم یمنعک الا سبحتک ثم لا تزال فی وقت
الی ان یصیر الظل قامة وهو آخر الوقت فاذا صار قامة دخل
وقت العصر فلم تزل فی وقت العصر حتی [illegible] بطریقی دیگر بدون
تخصیص مذکور میسر نیست و تکلف تا که در ین مقام متصورست
با وجود وقع انها عنقریب مذکور خواهد شد و نیز مناسبت
قرب زمان امتداد و ذراعین در تابستان با امتداد
قامت در زمستان از قرائن قویه این مطلب است [illegible]
و نیز حدیث طویلی که بروایت عمار بن موسی الساباطی از

ابی عبد الله علیه السلم در باب تهذیب مذکورست مشتملست
بر ین مطلب که اگر چیزی از نوافل ظهر یا عصر باقی مانده باشد تاخیر
ظهر بجهت آن بقدر نیم قدم و تاخیر عصر بجهت آن قدر یکقدم
جایزست و تعلیل این تفاوت باین عبارت فرموده
که القدم بعد حضور العصر مثل نصف قدم بعد حضور الاولی فی
الوقت سواء مؤید قویست بر اعتبار مناسبت مذکوره
در نظر شارع دلیل بر مطلب سابع که نهایت وقت
اول یکی از حدین مذکورین است مجموع روایت ابراهیم کرخی و یزید بن خلیفه است
که گذشت با روایت فضل بن یونس از ابی الحسن الاول که در باب
المرأة تحیض بعد دخول وقت الصلوة از کافی باین عبارت مذکورست
که اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تصلی الا العصر لان
وقت الظهر دخل علیها وهی فی الدم وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم
یجب علیها ان تصلی الظهر چه اطلاق وقت بر خصوص وقت اول در ین حدیث
موافقت با آنچه در روایت ابراهیم کرخی گذشت و نیز از ین قبیلست آنچه
در روایت حلبی است از ابی عبد الله علیه السلم که اذا صلیت فی السفر
شیئا من الصلوة فی غیر وقتها فلا یضر بنا بر آنکه با عذر سفر تاخیر از وقت
اول آن جایزست و حمل این لفظ در ین حدیث بر وقت عام و توجیه

عدم ضرر بانیکه مراد بغیر وقت بعد از خروج وقت است و در این صورت
بعنوان قضا از وی صحیح است و آنچه مطلقا جایز نیست که قبل از دخول وقت
واقع شود و خواه از مسافر و خواه از حاضر چنانکه شیخ رحمه الله در استبصار
کرده است محل تعجب است چه قید سفر و لفظ ضرر کمال ابا از این حمل
و توجیه دارد چنانکه ظاهر است و مخفی نماند که تعبیر از سقوط ظهر از مراة
مذکوره در مانحن فیه بعدم وجوب آن بوده تواند که اشاره باشد
بطریق جمع میان این حکم و مدلول مانند روایت عبد الله بن سنان
از ابی عبد الله ع که اذا طهرت المرأة قبل غروب الشمس فلتصل الظهر والعصر
والعشاء صح
وان طهرت فی آخر اللیل فلتصل المغرب که مراد از آن استحباب است
نه وجوب چه ترتب توسعه تکلیف استحبابی بدون تضییق وجوب
تبادیه صلوتها بر عدم جامعیت شروط در تکلیف وقت آن بدون
وقت آخر کمال مناسبت با سایر قوانین حکمت کامله و رحمت شامله
دارد و نیز فقره اخیره درین روایت مؤید قولیت برین استحباب
چنانکه مخفی نیست و لهذا شیخ طوسی رحمه الله در بعضی و در بعضی از کتب
خود اینطریقه از جمع را میان این دو روایت معتمد علیه شمرده است
وامّا دلیل مطلب ثامن که در باب اختیار را تاخیر از منتهای وقت
روا نیست احادیث باب لکل صلوة دو وقتان است که بعضی از آن

ونص

در فصل تاسع گذشت با روایت ابراهیم کرخی که مشتمل است بر لفظ
تضییع و ضیق و عدم قبول بلا علتی و غیر اینها از تشدیدات و تتمه روایت
فضل بن یونس که و اذا رأت المرأة الدم بعد ما یمضی من زوال
الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلوة فاذا طهرت من الدم فلتقض
صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها وهی طاهر وخرج عنها وقت
الظهر وهی طاهر فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها قضاؤها وامّا
دلیل مطلب تاسع که امتداد وقت خمسه ظهر است تا حدی که مذکور
شد روایات داله برین امتداد است که در تهذیب و استبصار
مذکور است مانند روایت عبد الله بن سنان در حکم طهارت
مراة قبل غروب الشمس بمفهوم روایت ابراهیم کرخی که آنفا سابقا
گذشت و روایت عبید بن زراره است از ابا عبد الله علیه السلام
که عبارت آن در استبصار اینست که اذا زالت الشمس دخل وقت
الظهر والعصر جمیعا الا ان هذه قبل هذه ثم انت فی وقت منهما جمیعا
حتی تغیب الشمس و نیز روایت همین راوی از آنحضرت که در تفسیر
آیه کریمه اقم الصلوة لدلوک الشمس در تهذیب باین عبارت مذکور است
که ان الله افترض اربع صلوات اول وقتها من زوال الشمس الی انتصاف
اللیل منها صلوتان اول وقتهما من عند زوال الشمس الی غروب الشمس الا

ان هذه قبل هذه ومنها صلوتان اول وقتهما من غروب الشمس الی انتصاف
اللیل الا ان هذه قبل هذه و در روایت داود بن فرقد بتوسط بعض اصحاب
از ابی عبد الله علیه السلام که در تهذیب مذکور است که اذا زالت
الشمس فقد دخل وقت الظهر حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات
فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقی من الشمس مقدار ما یصلی
اربع رکعات فاذا ابقی مقدار ذلک فقد خرج وقت الظهر و بقی وقت
العصر حتی تغیب الشمس اینست تنقیح مراتب و مطالب مذکوره بر طبق
روایات مضبوطه در اصول معتمده با رعایت طریق جمیع آنها با هم
و چون در کتاب کافی از جمله با وجود اشعار خطبه ان بر اینکه جامع
جمیع فنون علم دین است بسیاری از این مذکور نیست خصوصا روایات
اشتراک ظهر و عصر در وقت تا غروب در روایات که صریحست
در اعتبار مساوات ذراع با قدمین در علامات مذکوره جناب
مغفوری استادی طاب ثراه در شرح ان اکتفا ببیان طریقه
جمع میان روایات مذکوره در آن نموده در مقام بنا بر حمل
اربعه اقدام در حدیث ظهره مراد بر اقدام آدمی در حالتی که شاخص
بقدر ذراع باشد و حمل قامت و قامتین در حدیث یونس بر زاید
نه مطلق ظل تصریح نموده اند که چون هفت قدم آدمی موافق چهار ذراعست

بیان وجه ارشاد استاد الاساتید
طاب ثراه فی شرح الکافی

مساوی قامت اوست و چهار قدم او از دو ذراع بیشتر است بقدر ربع ذراع
زمان این دو سبع ذراع در حالت مذکوره وقت مضیق او از ظهر است
و حاصل طریقه ایشان در تنقیح اینست که منتهای وقت نافله ظهر بنا بر روایت
زراره بقدر ذراع و ما دو ذراعست از فیء که مساوی یکقدم و سه ربع قدمست
از هفت قدم که مساوی قامت شاخص است و منتهای وقت اول ظهر
بنا بر ظاهر آیه دلوک در تساوی اقسام چنانکه در فصل ثالث و ظاهر روایت
یزید بن خلیفه تا آخر ربع سیوم روز است که علامت تقریبی آن زیادتی
فیء است بقدر شاخص و منتهای وقت آخر آن بنا بر حدیث یونس و حدیث
ظهره مراد آنست که فیء زاید شاخص که بقدر ذراع باشد چهار قدم
که عبارت از شانزده قدمست بنسبت بقامت آدمی و اما تفصیل
طریقه سایر ارباب اجتهاد درین باب مدونات فقهیه مذکور است
و ملخص فتاوی اکثر مشاهیر ایشان در مهمات انضباط اینست که
شیخ مفید رحمه الله منتهای وقت اول ظهر را آن گفته که فیء زاید بقدر
ذراع شود و بعد از دخول وقت آخر شمرده که مخصوص ارباب اعذار است
و تصریح نموده که تا آخر مختار از وقت اول تضییع صلوة و ابطال عملست و صلوة
او نزد آل محمد صلی الله علیه و آله درین وقت قضاست نه ادا و ابو
الصلاح رحمه الله گفته که آخر وقت افضل بجهة مختار آنست که فیء
مذکور بقدر دو سبع شاخص شود آخر وقت اجزاء بجهة او آنست

شیخ ره

که بقدر چهار سبع شاخص شود اخر وقت مضطر است که مساوی شاخص
شود و اخر وقت مضطر است که مساوی شاخص شود و ابن البراج رحمه الله
بطریق اجمال گفته که اخر وقت آنست که ظل هر شخص مثل آن شود و سید
مرتضی قدس سره در مصباح زیادتی فی مذکور را بقدر چهار سبع شاخص
اخر وقت ظهر گفته و در غیر آن تصریح نموده که اخر وقت ظهر آنست
که تا غروب شمس مقدار گزاردن چهار رکعت بماند و ظاهرا منظور او در مصباح
اخر وقت فضیلت و در غیر آن اخر وقت اجزا باشد و ابن حمزه در وسیله
گفته که آخر وقت ظهر بجهة مختار آنست که فی زاید مساوی شاخص شود
بجهة اصحاب اعذار آنست که بقدر هشت رکعت تا غروب بماند و ظاهر
آنست که مراد او ازین آخر وقت مشترک در ظهر باشد و قول ابن جنید
و سلار و ابن ادریس و ابن زهره و اکثر متاخرین موافق قول سید
مرتضی در غیر مصباح لیکن بعضی ازینها تصریح کرده که زمان مساوات
فی با شاخص ازجمله وقت فضیلت و باقی اخر است و ارباب تامل
از اقوال مذکوره و مفاد روایاتی که ذکر شد استنباط توانند نمود
که هر یک ازین فتاوی مستلزم طرح بعضی از آن روایاتست و هیچکدام
سوای متوجه طریق جمع میان روایات ذراع و ذراعین و قامت
و قامتین که درین باب عمده است نشده اند و او را نیز درین جمع باجارت
از طرح امثال روایات داله بر اشتراک ظهر و عصر در وقت تا غروب

مطلق

ذکر الوجوه التی ذکرها الشیخ فی وجه الجمع بین الروایات المذکورة سه ما یرد علیها

مطلق و اما شیخ طوسی رحمه الله که منظور او خصوصا در تهذیب و استبصار
بیان طریقه جمع میان روایاتست درین مقام سه وجه ذکر کرده است
اول اینکه این اختلاف مبنی بر اختلاف زمان گزاردن نافله است
نسبت بمکلفین در قصر و تطویل و اینوجه جمع میشود با مفاد بعضی از روایات
که خود در کتابین ذکر کرده و مشتملست بر اینکه بعد از بلوغ فی بقدر
ذراع شروع در فریضه معین است یا بر اینکه تاخیر فریضه با بلوغ فی و امثال مذکور
بقدر چهار قدم اختیار اجازتست و ثانی اینکه مراد بقامت و قامتین ذراع
و ذراعین باشد نظر ببعضی از روایت علی بن ابی حمزه که سمع ابا عبد الله
یقول القامه هی الذراع و این وجه در حمل قامتی که در روایت یزید بن
خلیفه بر ذراع مستلزم آنست که زمان ازدیاد فی بقدر ذراعین
داخل باشد و تواند بود که مراد از تساوی قامت و ذراع در روایات
مذکوره این باشد که دلالت ذراع در تابستان بر وقت موافق دلالت
قامت در زمستان بر آن چنانکه بارشاد حدیث یونس در طریق جمع میان
احادیث ذراع و ذراعین و قامت و قامتین مذکور شد و ثالث
اینکه این اختلاف باعتبار قامت ظل و دلالت در اوقات سال و مماثلت
فی با آن معتبر است نه با قامت شاخص و مقصد این خیال در فصل تام مذکور
شد و ظاهرا بجهة ظهور تکلف درین وجوه خود نیز در کتب فقهیه بنا فتوی در مسئله

بر نیها نکذاشته بلکه در نهایه و عمل الیوم واللیل موافق شیخ مفید مناط منتهای
وقت اول ظهر را ادراک اقدام دانسته و بر طبق آن حکم کرده در مبسوط
و خلاف و جمل مطابق آنچه از ابن البراج نقل شد بقامت اعتماد کرده است
بلکه در خلاف چنانکه در فصل تاسع کذشت بروایت زراره نیز که
اذا کان ظلک مثلک فصل الظهر و مراد از ان مطلبی دیکرست و بیان
شد بر صحت این مطلب استدلال کرده است و در اقتصاد تبر و بیان
ذراع و قامت اکتفا نموده و بالجمله درین کتب در تحدید وقت اول ظهر انست
که نزد او ارباب اختیار را تاخیر از ان جایز نیست و اما وقت
اخر آن که در مبسوط وقت ضرورت نامیده نزد ممتد است تا انکه بغروب
قدر کزاردن چهار رکعت نماند و از کلام اهل علم استفاد شد که در تعیین
وقت اول و وقت اخر ظهر شش احتمالست اول انکه از زوال تا انکه
از دیاد فی بقدر دو ذراعین یا قامت بحسب اختلاف فصول وقت اول و بعد از ان
تا حوالی غروب وقت اخر بشر چنانکه مقتضای جمع روایاتست ایم دوم انکه
تا ازدیاد بقدر قامت وقت اول و تا ازدیاد بقدر دو قامت و در سبع
قامت وقت اخر و بعد از ان خارج از وقتین بشر چنانکه از شرح کافی
نقل شد سیوم انکه تا ازدیاد فی بقدر ذراع وقت اول و بعد از آن
تا حوالی غروب وقت اخر بشر چنانکه مذهب شیخ مفید است چهارم انکه

تا ازدیاد

بیان مسلک الاحتیاط فی العمل

تا ازدیاد فی بقدر ذراعین وقت اول تا ازدیاد بقدر قامت وقت اخر
و بعد از ان خارج از وقتین بشر چنانکه مذهب ابو الصلاح است پنجم
انکه ازدیاد فی بقدر ذراعین وقت اول بعد از آن تا حوالی
غروب وقت اخر بشر چنانکه ظاهر مذهب سید مرتضی است بر طبق
فتوای شیخ طوسی در نهایه ششم انکه تا ازدیاد فی بقدر قامت وقت
اول و بعد از ان تا حوالی غروب وقت اخر بشر چنانکه مذهب ابن حمزه و بعضی
از متاخرین است بر طبق فتوای شیخ در مبسوط و غیر آن پس
مسلک احتیاط در عمل آنست که ادای فریضه ظهر در مختار از ازدیاد
فی بقدر ذراع و در غیر مختار قبل از ازدیاد آن بقدر قامت بعمل آید
و در صورت تاخیر ازین حدین در نیت ادا و قضا که مختلف فیه
و در امثال آن حصول جزم با جدهما میسر نیست بتردید بینهما اکتفا نمود
تا باتفاق جمیع ارا صحیح باشد و اکر این فصل را بذکر قدر اقدام ظل زوال
و قدر زمان ازدیاد فی الجد ذراع و ذراعین و قامت و قامتین
بحسب ساعات مستویه در اوسط اقلیم رابع مانند محروسه قزوین و بلاد
که در عرض با آن موافقست نسبت باوقات نزول شمس در اوایل بروج مشهوره
کرمنا طالخمین سایر اوقات نیز متواند شد ختم کنیم از جهت انکه معرفت
با اول در صورت نقص شخص بعد از انکه زوال یا غفلت از تحقق قدر آن

بیان قدر ظل الزوال وقدر زمان فضیلة الظهر
عند الذراع والعصر عند الذراعین والقامتین

عند الزوال معین صدور اعمال مکلفین است بر طبق احادیث مذکوره
و هم چنین معرفت ثانی در صورت تعذر یا تعسر تحقیق فی مذکورات خصوص
با تیسر تحصیل معرفت قدر زمان آن با آلات و دیگر در امانت مذکوره
دخلی تمام دارد هر آینه مناسب این مقام خواهد بود بیان آنکه در عرض
مذکور قدر اقدام ظل زوال و قدر زمان از دیاد فی لجد ذراع و ذراعین
و قامت و قامتین در دوازده بروج با این تفصیل است حمل و میزان
قدر ظل زوال پنج قدم و پنج دقیقه و قدر زمان ذراع یک ساعت
و پنجاه و شش دقیقه و ذراعین دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و قامت
سه ساعت و بیست و هشت دقیقه و قامتین چهار ساعت و بیست
دقیقه ثور و سنبله قدر ظل زوال سه قدم و پانزده دقیقه و زمان
ذراع دو ساعت و دو دقیقه و ذراعین دو ساعت و پنجاه و چهار
دقیقه و قامت سه ساعت و پنجاه دقیقه و قامتین پنج ساعت و سه
دقیقه جوزا و اسد ظل زوال دو قدم تمام و زمان ذراع دو ساعت
تمام و ذراعین دو ساعت و پنجاه و دو دقیقه و قامت سه ساعت
چهل و هشت دقیقه و قامتین پنج ساعت و دو دقیقه سرطان ظل زوال
یک قدم و سی و سه دقیقه و زمان ذراع یک ساعت و چهل و هشت دقیقه
و ذراعین دو ساعت و چهل و چهار دقیقه قامت سه ساعت و چهل و پنج

دقیقه

دقیقه و قامتین پنج ساعت تمام جدی ظل زوال دوازده قدم تمام و زمان
ذراع یک ساعت و هشت دقیقه و ذراعین یک ساعت و پنجاه دقیقه و قامت
دو ساعت و بیست دقیقه و قامتین سه ساعت تمام دلو و قوس ظل زوال
ده قدم و بیست و دو قدم دقیقه و زمان ذراع یک ساعت و بیست
و چهار دقیقه و ذراعین دو ساعت و هشت و چهار دقیقه و قامت
دو ساعت و سی و شش دقیقه و قامتین سه ساعت و بیست دقیقه
حوت و عقرب ظل زوال هفت قدم و چهل و شش دقیقه و زمان ذراع
دو ساعت تمام و ذراعین دو ساعت و بیست دقیقه قامت سه ساعت
و چهار دقیقه و قامتین سه ساعت و پنجاه دقیقه فصل ثانی عشر
اتفاق فقهاء عظام رحمهم الله است که مبدا وقت مطلق فریضه عصر بعد
از زوال است بقدر ادای فریضه ظهر چنانکه صریح بسیاری از احادیث
ماضیه است و تمانا روایت زراره که قلت لابا جعفر علیه السلام
عن الظهر والعصر حد معروف فقال لا اذا زالت الشمس دخل الوقتان و اتصال یابند و منتهای
آن غروب شمس است و محل خلاف در این است که از جمله کدام
وقت اول و کدام وقت آخر است شیخ مفید رحمه الله بنابر نقل صاحب
مختلف از مبتدا مذکور تا تغیر لون شمس را که باصفرار وقت اول
و تتمه را وقت آخر میداند که مخصوص ارباب اضطرار و نسیان است

و شیخ طوسی رحمه الله در خلاف و مبسوط تاصیرورة فی بقدر قامتین
وقت اول و تتمه را وقت اخر شمرده و اختیار ابن البراج و ابن
و ابن زهره و ابا الصلاح نیز همین است و ابن عقیل را عقیده است
که تا صیرورة فی بقدر ذراعین وقت اول و تتمه اخر است
و جناب مغفوری استادی طاب ثراه در شرح کافی بنابر اصل
مستفاد از ظاهر آیه دلوک در روایت یزید بن خلیفه چنانکه در فصل
سابق گذشت تصریح نموده که از صیرورة فی بقدر قامت که علامت
تقریبی ربع اخر روز است تا غروب شمس وقت اول و تتمه مقدم
بر آن وقت اخر است و در بعضی از فصول سابقه اشاره که تقدم
وقت اخر بر وقت اول ممکنست پس باعتبار اقوال مذکوره در مقام
چهار احتمالست و بنابر هر یک از احتمالین اولین توجیه
امثال روایت سلیمان بن خالد از ابا عبد الله ع که در تهذیب
باین عبارت مذکور است که قال العصر علی ذراعین فمن ترکها حتی
تصیر علی ستة اقدام فذلک المضیع و روایت سلیمان بن جعفر
که در همان کتاب باین عبارتست که قال الفقیه اخر وقت العصر
ستة اقدام و نصف بسیار مشکلست و علامه حلی رحمه الله در مختلف
الحدیث را در مقام احتجاج شیخ مفید رحمه الله بر اینکه وقت اول

کار باب اختیار را تا تأخیر از آن روا نیست منتهی میشود با صفرار شمس ذکر کرده
باین عبارت که و احتج المفید بما رواه سلیمان بن جعفر فی الصحیح قال
قال الفقیه اخر وقت العصر ستة اقدام و نصف و هو اشاره الی الاصفرار
لان الظل الی اخر النهار یقسم سبعة اقدام و ینبغی راس الملک ثانیة
و در دفع این احتجاج گفته که و الجواب المراد بذلک وقت الفضیلة
جمعا بین الاخبار و این بسیار غریبست چه این اصطلاح در اقدام
معتبره در ظل نه در احادیث و نه در کتب فقها و نه در کتب ریاضیین
مطلقا اثری نیست با آنکه شیخ مفید رحمه الله در اثبات مطلب
مذکور احتیاج باین تکلف چنین تکلف غریبانویسی ندارد بلکه روایت
ابا بصیر که در تهذیب و استبصار مذکور باین عبارت که قال ابو عبد الله
ع ان الموتور اهله و ماله من ضیع صلوة العصر قلت و ما الموتور قال لا یکون
له اهل و لا مال فی الجنة قلت و ما تضییعها قال یدعها حتی تصفر و تغیب دلالت
ظاهره بر آن مطلوب دارد و بنابر هر یک از احتمالات ثلثة اول توجیه خبر
در روایت یزید بن خلیفه است که فاذا صار قامة دخل وقت العصر در
غایت اشکالست چه حمل وقت مذکور نه بر مطلق وقت عصر و نه بر وقت
اول و نه بر وقت اخر آن و نه بر وقت مخصوص بآن از جمله این
اوقات صحیح نیست و بنابر احتمال رابع توجیه اکثر روایات این باب

کلام مع علامه العلامه الحلی رحمه الله

بیان ضعف کل من الاحتمالات الاربعة

حضوصا روایات ذراع و ذراعین همین حال دارد و تکلف
در توجیه روایت عبد الله بن سنان از ابا عبد الله علیه السلام
که در باب بناء مسجد النبی صلعم از کتاب کافی باین عبارت مذکورست
که وکان جداره قبل ان یظلل قامة فاذا کان الفیء ذراعا وهو قدر
مربض عنز صلی الظهر واذا کان ضعف ذلک صلی العصر باین عنوان
که مراد از ضعف ذلک ذراعین بیشتر اما بعد از اول ربع چهارم
روز که اول دخول وقت اول عصر است بنابر روایت یزید بن
خلیفه چنانکه در شرح کافی است ملائم سایر روایات که در عرض
کافی صریحست در خلاف این بمثابه مانند روایت زراره
در استبصار که سالته عن وقت الظهر فقال ذراع من زوال
الشمس ووقت العصر ذراع من وقت الظهر فذلک اربعة اقدام
من زوال الشمس ومانند روایت هریک از زراره وبکر بن اعین
وفضیل بن یسار ومحمد بن مسلم وبرید بن معویه هریک از ابا جعفر
وابا عبد الله علیهما السلام که در هریک از کتاب فقیه وتهذیب
واستبصار مذکورست که قالا وقت الظهر بعد الزوال قدمان ووقت
العصر بعد ذلک قدمان بس طریق جمع درمیان جمیع این احادیث
ونیز در آنست که در فصول سابقه بعنوان ارشادی که از حدیث

طریق الجمع بین الاحادیث فی هذا الباب

یونس

یونس استنباط شد سبق ذکر یافت و بمقتضای این طریقه از جمع مبدا
وقت اول عصر فراغ از ظهر وعلامت تقریبی مبدا وقت مخصوص
بعصر باشد اگت ظهر وصول فیء است در کوتاهی روزها بقدر قامت
موافق روایت یزید بن خلیفه ودر غیر آن بقدر ذراعین
موافق روایت ابراهیم کرخی وعلامت منتهای وقت اول
آن وصول فیء است در کوتاهی روزها بقدر قامتین موافق
روایت یزید بن خلیفه ودر غیر آن بقدر شش قدم ونیم موافق
روایت سلیمان بن جعفر وتضییع آن در صورت ترک آن تا هفت شش
قدم چنانکه در روایت سلیمان بن خالد است وشیخ مفید رحمه الله
بنابر آن در مقنعه گفته که وقت العصر الی ان یتغیر الظل عکسه اسباع
الشخص وما بعد ذلک الی وقت مغیب الشمس فهو وقتها مع العلل والفرورات
ممکن است که مبنی برین بیشتر که شرع در آن بعد ازین حد غالبا مستلزم
وقوع بعضی از آنست در ما بعد شش قدم ونیم که نهایت حد آخر
وقت اول آنست واز منتهای وقت اول آن تا حوالی غروب
وقت آخر آنست که مخصوص معذورین ومضطرین است ودر جمیع ایام
سال چنانچه تعجیل در تادیه فریضه ظهر وتقریب آن بمبدا وقت
اول آن که زوالست مطلوبست ومنظور از تاخیر آن بقدم وذراع

بجهت ادراک نوافل است و هم چنین در تادیه فریضه عصر و تقرب
آن بمبدا وقت اول آن که فراغ از ظهر است افضل از تاخیر است
بلکه تاخیری که از بعض روایات مانند روایت سماعه که در تهذیب
باین عبارت مذکور است که قلت لابا عبد الله علیه السلام جعلت فداک
متی وقت الصلوة فاقبل یلتفت یمینا و شمالا کانه یطلب شیئا فلما
رایت ذلک تناولت عودا فقلت هذا تطلب قال نعم فاخذ العود
فنصب بحیال الشمس ثم قال ان الشمس اذا طلعت کان الفئ طویلا ثم
لایزال ینتقص حتی تزول الشمس فاذا زالت زادت فاذا استبنت
الزیادة فصل الظهر ثم تمهل قدر ذراع وصل العصر مفهوم میشود مراد از آن
بقرینه سائر احادیث تحدید زمان امکان ادراک نوافل است
و در روایت محمد بن الفرج که در فصل سابق گذشت و مشتملست
بر این فقره که واجب ان یکون فراغک من العصر والشمس علی اربعة
اقدام مرجحیت در حسن تعجیل مذکور و نیز مرجحیت در این تعجیل
ذریح محاربی که متصل باین مذکور شد و مشتملست بر این فقره فقال بعض
القوم انا نصلی الاولی اذا کانت علی قدمین والعصر علی اربعة اقدام
فقال ابو عبد الله ع النصف من ذلک احب الی و نیز اشاره بتاکید در این
تعجیل است روایت صفوان جمال از ابا عبد الله ع در تهذیب که قلت

العصر متی

العصر متی اصلیها اذا کنت فی غیر سفر قال علی قدر ثلثی قدم بعد الظهر
و چون این روایت از صفوان در باب وقت الصلوة فی
السفر و الجمع بین الصلوتین از کافی باین عبارت مذکور است
که صلیت خلف ابا عبد الله علیه السلام عند الزوال فقلت بابی
و امی وقت العصر فقال وقت ما یستقبل ابلک فقلت اذا کنت
فی غیر سفر فقال علی اقل من قدم ثلثی قدم وقت العصر جناب مغفوری
استادی طاب ثراه در شرح آن بجهت توفیق میان الحدیث
و ظاهر انچه در حدیث یزید بن خلیفه است که فاذا صار ظل قامتیه
دخل وقت العصر فرموده اند که چون مقصود صفوان در سر دو سوال
استکشاف از حد تقدیم نماز عصر بر وقت مقرر آن برای صاحبان
شغلست امام در جواب سوال دوم بیان مقدار تقدیم کرده
و انرا دو ثلث قدم قرار داده برای انکه پیش از فارغ شدن
از نماز عصر وقت مقرر عصر داخل شود انتهی و نیز از مویدات
تعجیل مذکور است انچه در کافی و تهذیب مرویست که عن ابی العباس
الناقد قال تفرق ما کان فی یدی و تفرق عنی حرفائی فشکوت ذلک
الی ابا عبد الله علیه السلام فقال لی اجمع بین الصلوتین الظهر والعصر
تری ما تحب چه مراد از جمع بین الصلوتین در این حدیث معنی مشهور

بیان معنی الجمع بین الصلوتین
در روایت ابی العباس

آن نیست که عبارت از اتصال فریضتین بشرط ترک نوافل آنها
انها زیرا که ترغیب ترک نوافل منافی اصول قوانین شریعت
است بلکه مقصود ازین جمع آنست که بعد از فراغ از ظهر با نوافل
وادا آن شروع در نوافل فریضه عصر نماید با توسط اشتغال بامور
دیگر و نیز از مویدات تعجیل مذکورست آنکه در صورت ترک
نوافل اقتصار بر فریضه طریق آنست فریضتین متصل بهم گزارده
شود چنانکه از حضرت نبوی صلی الله علیه واله در کافی و غیر آن
مرویست ازین قبیلست آنچه در کافی و تهذیب روایت شده که وقت
عصر در روز جمعه وقت ظهرست در غیر روز جمعه چه سر آن آنست
که اشتغال بنوافل در آن وقت مانع تعجیل نیست بجهت استحباب
تقدیم اکثر آن در خصوص آن روز بر وقت زوال پس آنچه در تهذیب
از ابا بصیر مرویست که قال لی ابو عبد الله علیه السلام صل العصر
یوم الجمعة علی ستة اقدام دو احتمال دارد یکی آنکه مراد آن باشد
که چون روز جمعه تاکید در تعجیل فریضتین بنسبت بایام دیگر بیشترست
باید که فریضه عصر در ایامی که بسبب کوتاهی و سعت مرکز ظل
تاخیر آن تا وصول فیء بقدر قامتین از مختار جایزست از شش قدم
اقدام نکند دوم دیگری آنکه مقصود از آن تعلیم رعایت تقیه و

تمامتش

بیان طریق الجمع بین روایة ابی بصیر وغیره

و تمامتشاه ابا بصیر با مخالفین باشند چه در روز جمعه که زمان حضور
و اجتماع ایشانست بمسجد تا آخر ادای فریضه بر طبق فتوای
ابو حنیفه که هر چند بطرف آخر روز نزدیکتر باشد بهترست موجب
حسن اعتقاد ایشان باو میشود و همانا مبنی بر همین مصلحت است
آنچه در منع زراره از مداومت برین تعجیل در تهذیب از و
مرویست باین عبارت که قال قلت لابا عبد الله علیه السلام الصوم
فلا اقیل حتی تزول الشمس فاذا زالت الشمس صلیت نوافلی ثم صلیت
الظهر ثم صلیت نوافلی ثم صلیت العصر ثم نمت و ذلک قبل ان
یصلی الناس فقال یا زراره اذا زالت الشمس فقد دخل الوقت
و لکنی اکره لک ان تتخذه وقتا دائما و نظر این نسبت بزراره در امر
موافقت او با مخالفین در تاخیر ظهر در شدت گرما در فصل تابستان گذشت
و از تتبع تواریخ و آثار ماضیه مستفاد میشود که طریقه تاخیر و فصل
فاحش میان ظهر و عصر بعد از زمان حضرت رسول صلی الله علیه واله انقدر
شیوع یافته بوده که تغیر آن میسر نبوده و بسبب این استمرار لفظ
عصر که در اصل بمعنی عشی است که مبدا آن زوالست بحسب عرف
مخصوص باین زوال و غروب شده مطلق آن منصرف باین وقت
خاص میشود بلکه مفهوم از وقت صلوة العصر نیز همین وقت است

بیان ان فی سبیل الاطلاق لفظ العصر علی الوقت الخاص

وانچه در کافی از حضرت اباعبدالله ع در وقت نوافل روز جمعه
مرویست که اما انا فاذا کان یوم الجمعة وکانت الشمس من المشرق
بمقدارها من المغرب فی وقت صلوة العصر صلیت ست رکعات
مبنی برین عرفست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز در زمان
در زمان خود چون مصلحت در تغییر این قسم امور نمیدیده و در
فرمانها که بامراء بلاد در باب اوقات صلوات نوشته و در نهج
البلاغه باین عبارت مذکورست که اما بعد فصلوا بالناس
الظهر حین تفیء الشمس مثل مربض العنز وصلوا بهم العصر والشمس بیضاء
حیة فی عضو من النهار حین یسار فیها فرسخان وصلوا بهم المغرب
حین یفطر الصائم ویدفع الحاج وصلوا بهم العشاء حین یتواری
الشفق الی ثلث اللیل وصلوا بهم الغداة والرجل یعرف وجه صاحبه
وصلوا بهم صلوة اضعفهم ولا تکونوا فتانین تصریح بزیادتی تعجیل
در آن نکرده و اما از سیاق این کلام عارفین باسلوب بلاغت را
انقدر تاکید در تعجیل مذکور مفهوم میشود که حقیقت حال از ان استنباط
میتوانند کرد و از تامل در روایات مذکوره مستفاد میشود که مسلک
احتیاط نیز تعجیل است نه تاخیر چه در هیچ یکی ازین روایات
منع از تعجیل نیست و تاخیر بنا بر بعضی از انها مظنه تقیه است

پس اگر مصلحتی مقتضی تاخیر فریضه عصر باشد مانند رعایت تقیه و
متابعت مخالفین در آن طریق آنست که بعضی از نوافل عصر را
تاخیر کنند تا متصل بفریضه گزارده شود چه با قطع نظر از رعایت
تقیه تاخیر این فریضه بجهت اتمام نوافل آن نیز موافق آنچه در روایت
عمار بن موسی الساباطی است که فان مضت اربعة اقدام ولم یصل
من النوافل شیئا فلا یصلی النوافل وان کان قد صلی رکعة فلیتم النوافل
حتی یفرغ منها ثم یصلی العصر جایز است تواند بود آنچه در روایت
سلیمان بن خالد مذکور است از اداء نوافل عصر که ست
رکعات بعد الظهر و رکعتان قبل العصر اشاره بآن باشد که مذکور
شد والسلام علی من اتبع الهدی

فصل ثالث عشر

مبدا وقت مطلق فریضه مغرب با غیبوبت تمام قرص شمس است در افق
غربی یا زوال حمره حادثه بعد از آن متصل بافق مشرقی در بسیاری
از روایات مذکوره در فقیه و تهذیب و استبصار موید احتمال
اولست و اکثر احادیث مرویه در کافی مقوی احتمال ثانی است و در
در روایت بکر بن محمد از اباعبدالله علیه السلام مذکور است که در جواب
سوال سایلی از وقت مغرب فرموده که ان الله یقول فی کتابه فلما جن
علیه اللیل رای کوکبا فهذا اول الوقت و اخر ذلک غیبوبة الشفق و

یقول م

بهائی رحمه الله در حبل المتین در بیان آن گفته که ظاهر آنست که
رؤیت کوکب کنایه از ذهاب حمره مشرقیه بمحل تا ملست چه
اکثر مراد از این کوکب زهره است چنانکه در تفسیر مذکور است و در
احتجاج از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست رؤیت آن
موقوف بر زوال حمرتیست پس از مؤیدات احتمال اولست نه
ثانی و مذهب ابن جنید و ابن بابویه در علل الشرایع و سید مرتضی
در بعض کتب خود و شیخ طوسی در مبسوط بلکه استبصار نیز
نیز احتمال اولست و مذهب اکثر متاخرین هر و فق شیخ طوسی
در نهایه بلکه در تهذیب نیز احتمال ثانیست و شیخ شهید رحمه الله
در ذکری در مقام تقویت ثانی ذکر کرده که احادیث داله بر اول
مطلق و داله بر ثانی مقید است بزوال حمره قاعده اصولیه مقتضی حمل
اول بر ثانیه است و شیخ بهائی رحمه الله در حبل المتین بعد از
تصریح بقوت احتمال اول مستند ثانی باخبار ضعیفه در دفع
این سخن گفته که روایت زراره از ابا جعفر علیه السلام که در کافی
و غیر آن مرویست که وقت المغرب اذا غاب القرص فان
رایت بعد ذلک و قد صلیت اعدت الصلوة و مضی صومک
و تکف عن الطعام ان کنت اصبت منه شیئا باعتبار احتمال رؤیت

بعد ازان

بعد از آن این حمل اما دو جناب مغفوری استادی طاب ثراه
در شرح کافی بعد از شرح حدیث ابا عبد الله ع که در وقت سقوط
القرص و وجوب الافطار ان تقوم بحذاء القبلة تتفقد الحمرة التی ترتفع من
المشرق فاذا جازت قمة الراس الی ناحیة المغرب فقد وجب الافطار
و سقط القرص در مقام توفیق حدیث ابا جعفر علیه السلام باین
فرموده اند که لفظ وقت المغرب بصیغه امر باب تفعیل است
و مراد بغیبوبة در اذا غاب القرص غیبوبه با بر تیره و مانند آنست پس
حاصل معنی حدیث ابا جعفر علیه السلام این میشود که بظن خود توقیت
کن نماز مغرب را چون نا پدید شد قرص افتاب پس چون
اعتقاد کنی خلاف توقیتی را که کردی بعد از نماز اعاده نماز لازمست
بر خلاف روزه و بعد از این تصحیح و توفیق بین الحدیثین در تعریض
عمل اکثر از شیخ بهائی رحمه الله نقل شد فرموده اند که این حدیث منافی
حدیث سابق و مانند آنست و فتوی ببطلان مضمون آن احادیث
داده اند انتهی مجملا چون عمل باحتمال ثانی عمل بمضمون جمیع احادیثست
و آینده موافق مسلک احتیاط مستلزم تیقن بدخول وقت است
چنانکه در روایت عبد الله بن صباح که در استبصار باین عبارت
مرویست که قال کتبت الی العبد الصالح علیه السلام تواری القرص

وتقبل الليل ثم يزيد الليل ارتفاعا ويستر عنا الشمس ويرتفع فوق
الليل حمرة و بودن عندنا المؤذنون افاصلي حينئذ وافطر ان
كنت صائما او انتظر حتى تذهب الحمرة فوق الليل فكتب الي
ارى لك ان تنتظر حتى تذهب الحمرة وتاخذ بالحائطة لدينك
و روايت بريد بن معويه از ابا جعفر عليه السلام كه در كافي
و استبصار مذكور است كه قال اذا غابت الحمرة من هذا الجانب
يعني من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض ومن غربها
است ره بان نا واقع شده و در فصل اول اين رساله نيز گذشت
كه بحسب تجربه در اواسط معموره از غروب شمس از افق تا زوال
حمره مشرقيه قريب بربع ساعت است كه انحطاط شمس از افق
دران زمان از سه درجه بيشتر نميشود پس با تحقق ذهاب
حمره شكي در غروب شمس از افق غرب باقي نماند و در نفقه موجب
بعد از دخول وقت ادا ميشود چنانكه شيخ مفيد رحمه الله در مقنعه
گفته كه فاذا ذهبت الحمرة علم ان القرص قد سقط و غاب شيخ
طوسي رحمه الله نيز در استبصار در بيان توجيه احاديث عنبسه
زوال حمره بعد از ذكر احاديث عنبسه قرص تصريح كرده است
كه امر باين احتياط بجهت تيقن بسقوط شمس است و از تامل

در غير اين

در غير اين باب ظاهر ميشود كه احتمال كه شيخ رحمه الله در تهذيب و در تهذيب
و استبصار تجويز آن كرده است و در استبصار بعد از ذكر روايت
جعفر بن عثمان از سماعة بن مهران كه قال قلت لابي عبد الله ع
في المغرب انا ربما صلينا ونحن نخاف ان تكون الشمس خلف
الجبل وقد سترنا منها فقال الجبل قال فقال ليس عليك صعود الجبل
و روايت ديگر ازين قبيل باين عبارت مذكور است فلا تنافي
بين هذين الخبرين وبين ما اعتبرناه من غيبوبة الشمس من زوال الحمرة
من ناحية المشرق لانه يمتنع ان يكون قد زالت الحمرة عنها وان
كانت الشمس باقية خلف الجبل لانها تغرب عن قوم تطلع على اخرين
كمال غرابت دارد و اما منتهاي وقت مطلق مغرب باربع ليل است
چنانكه مذهب شيخ در مبسوط و مختار ابن حمزه و ابا الصلاح است
و موثق الخ در كافي و غير آن از ابا عبد الله عليه السلام مرويست كه وقت
المغرب في السفر الى ربع الليل يا وقتي كه بنصف شب قدر گزاردن
چهار ركعت بماند چنانكه مذهب سيد مرتضى و ابن جنيد و ابن ادريس
و ساير متاخرين است بر طبق امثال الخ و در روايت ابن سنان است
كه ومنها صلوتان اول وقتهما من غروب الشمس الى انتصاف الليل الا ان
هذه قبل هذه والخ در تهذيب و استبصار از داود بن فرقد بسقط

بعض اصحاب از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که اذا غابت
الشمس فقد دخل وقت المغرب حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی ثلث
رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت المغرب والعشاء الاخرة
حتی یبقی من انتصاف اللیل مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات
فاذا بقی مقدار ذلک فقد خرج وقت المغرب وبقی وقت العشاء الاخرة
الی انتصاف اللیل یا وقتی که بطلوع فجر بقدر چهار رکعت نماند چنانکه
در حکم نائم وناسی از صلوة مغرب وعشا در روایت ابن سنان
در فصل رابع گذشت لیکن از جمله این اوقات وقت اول صلوة
مغرب که بنا بر مذهب ابی الصلاح وابن حمزه وتصریح شیخ طوسی
رحمه الله در اکثر کتب خود بر طبق بسیاری از احادیث مانند
روایت اسمعیل بن مهران که در کافی مذکور است که کتبت
الی الرضا علیه السلام اصحابنا انه اذا زالت الشمس فقد دخل وقت
الظهر والعصر واذا غربت دخل وقت المغرب والعشاء الاخرة
الا ان هذه قبل هذه فی السفر والحضر وان وقت المغرب الی
ربع اللیل فکتب کذلک الوقت غیر ان وقت المغرب ضیق وآخر
وقتها ذهاب الحمرة ومصیرها الی البیاض فی افق المغرب ومانند
روایت ذریح که در تهذیب مذکور است که قلت لابا عبدالله علیه السلام

اناسا من اصحاب ابی الخطاب یمسون بالمغرب حتی تشتبک النجوم
قال ابرأ الی الله ممن فعل ذلک متعمدا تمد تاخیر ازان اوقات مختار رفته است
ذهاب حمره مغربیه است که اشتباک نجوم نیز از علامات آنست و
بعد از ذهاب حمره مذکوره تا آخر وقت مطلق الوقت آخر آنست
که مخصوص معذورین ومضطرین است چنانکه از سعد بن خباع
در تهذیب مرویست که عن بعض اصحابنا عن الرضا علیه السلام
قال ان ابا الخطاب قد کان افسد عامة اهل الکوفة وکانوا لا یصلون
المغرب حتی یغیب الشفق وانما ذلک للمسافر والخائف وصاحب
الحاجة ودر روایت علی بن یقطین از ابا الحسن ع که سالته عن الرجل
تدرکه صلوة المغرب فی الطریق ایؤخرها الی ان یغیب الشفق قال
لا بأس بذلک فی السفر فاما فی الحضر فدون ذلک شیئا مؤید مدعا و مطلب
است وطریق جمع درمیان احادیث مختلفة الظواهر در تحدید آخر
وقت معذورین ومضطرین آنست که هریک از حدود مذکوره مخصوص
بعضی از اعذار است مثل آنکه ربع لیل حد طالب منزل در سفر وقرب نصف
لیل حد مریض وخائف وامثال اینها وقرب فجر حد نائم وناسی
باشد وبالجمله بنا بر ظاهر احادیث وقت اول فریضه مغرب
خصوصا با رعایت احتیاط زوال حمره مشرقیه در اکثر معموره بعد و بر ربع

طریق الجمع بین الروایات المختلفة الظواهر فی وقت المغرب

[illegible]

فضلی بربع ساعت نمی‌رسد چنانکه در فصل اول بیان شد پس صلوة
مغرب با سایر صلوات یومیه در اینکه دو وقت دارد موافقست
وامتیازی که از آنها دارد اینست که وقت اول این بسیار تنگست
بخلاف وقت اول سایر صلوات پس طریق جمع میان روایات
داله بر اینکه این نیز مانند سایر صلوات دو وقت دارد و میان مثل
روایتین مذکورتین در کافی و غیر آن یکی از زید شحام که سألت
ابا عبدالله ع عن وقت المغرب فقال ان جبرئیل علیه السلام
اتی النبی صلی الله علیه و آله لکل صلوة بوقتین غیر صلوة المغرب
فان وقتها واحد و وقتها وجوبها [illegible] و دیگری
روایت هریک از زراره و فضیل از ابا جعفر
علیه السلام که ان لکل صلوة وقتین غیر المغرب فان وقتها
[واحده و وقتها] وجوبها و وقت سقوط الشفق اینست که در فصل سابق
اشاره بآن شد بیان این که لفظ وقتین در بعضی
از روایات مانند روایت ابن سنان از ابا عبدالله ع
که لکل صلوة وقتان و اول الوقتین افضلهما مانع
از حمل بر وقت [illegible] و وقت آخر [illegible] و در
بعضی دیگر مانند روایتین مذکورتین که [illegible] استعمال

بر استثناء مغرب از این حکم ابا از این حمل دارد توجیه آن ممکن باینکه
مراد از دو وقتین اول و آخر وقت اول باشد باعتبار وسعت
و استثناء مغرب از این حکم اشاره بضیق وقت اول آن باشد
نسبت بسایر صلوات و ظاهر اینست که مراد ثقة الاسلام از آنچه
در کافی در بیان توفیق روایت ان لها وقتین آخر وقتها
سقوط الشفق با روایت مشتمله بر استثناء مغرب از این حکم
باین عبارت فرموده است که و لیس هذا مما یخالف الحدیث
الاول ان لها وقتا واحدا لان الشفق انما هو الحمرة و لیس بین
غیبوبة الشمس و بین غیبوبة الشفق الا شیء یسیر و ذلک ان علامة
غیبوبة الشمس بلوغ الحمرة القبلة و لیس بین بلوغ الحمرة القبلة و بین
غیبوبتها الا قدر ما یصلی الانسان صلوة المغرب و نوافلها
اذا صلاها علی تؤدة و سکون و قد تفقدت ذلک غیر مرة
لذلک صار وقت المغرب ضیقا همین باشد که مذکور شد و فقره آخر
وقتها سقوط الشفق در خاتمه روایت مذکوره موید اینست
چه ظاهر لفظ وقتها بصیغه مفرد اینست که مراد از آن وقت
اول یا وقت کمال فضیلت باشد از جمله این وقتین نه وقتین مذکورین
و ممکنست که مراد از آن مجموع وقتین مذکورین باشد و مراد

بوقتين ودرين روايت نيز اول و آخر وقت اول يا وقت فضيلت
باشد يا باعتبار وسعت في الجملة آن نظر بفريضه مغرب يا باعتبار ضم
نوافل آن با آن ومراد ثقة الاسلام نيز از عبارت مذكوره اين باشد
موافق آنچه شيخ طوسی رحمه الله در استبصار تصريح بآن كرده است
چه بعد از ذكر روايت اديم بن الحر كه سمعت اباعبد الله عليه السلام
يقول ان جبرئيل امر رسول الله صلى الله عليه وآله بالصلوات كلها
فجعل لكل صلوة وقتين الا المغرب فانه جعل لها وقتا واحدا
و روايت زيد شحام كه گذشت گفته كه فلا تنافي بين هذين الخبرين
وبين ما قدمناه من الاخبار في ان لهذه الصلوة وقتين اولا وآخرا لان
اولهما غيبوبة الشمس وآخرها غيبوبة الشفق لان الوجه في هذين الخبرين
ما ذكرناه فيما تقدم من ان الاخبار مع قرب ما بين الوقتين وانه
ليس بينهما من الامتداد ما بين الوقتين في ساير الصلوات ولو ان
انسانا تانى في صلوته وصلاها على تؤدة لكان فراغه منها غيبوبة
الشفق فكان الوقتين وقت واحد الضيق ما بينهما مراد از صلوة
درين عبارت مجموع فريضه ونوافل مغرب است چنانكه در عبارت
تهذيب در مثل اين مقام تصريح بآن كرده وگفته كه لان الانسان اذا صلى
في وقت ذهاب الحمرة عن ناحية المشرق وتانى في صلوته فانه

لايفرغ

من صلوة فريضة ونافلة الا ويكون قد غاب الشفق وظهرت النجوم وجناب
مغفوری استادی طاب ثراه در شرح كافی بعد از تمهيد آنكه بنا بر
اصل مستفاد از ظاهر آيه دلوك وقت مغرب منحصر است در ربع اول
شب نفی وقتين را از مغرب در روايتين مذكورتين برين حمل
كرده اند كه مجموع اين ربع وقت اول آنست و وقت آخر ندارد
اصلا تحديد آخر وقت مغرب و وقت فوت آن بسقوط شفق
چنانكه صريح روايات است برينكه مراد از آن آخر وقت فضيلت و فوت
آنست واثبات وقتين با براى آن در روايت ديگر برينكه باعتبار
اول وقت فضيلت و آخر آنست واين محمل مبنى بر عدم اعتبار روايات
مذكوره در غير كافيست كه دلالت دارد برينكه آخر وقت مطلق
مغرب قريب بنصف شب يا قريب بفجر است چنانكه گذشت ونيز بنا بر
تصحيح وتوجيه فقرتين وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق
در مقام بيان چه دارد استثناء مغرب از ساير صلوات كه دو وقت
دارد چنانكه در خبر روايتين مذكورتين است خالی از اشكالی نيست
و بعد از تامل در مراتب مذكوره مستفاد ميشود كه وجه استثناء صلوة
جمعه نيز در بعضی از روايات از ساير صلوات كه دو وقت دارند
مبنى بر ضيق وقت مقرر آنست در آن روز ودرين مستفاد ميشود كه سلا

بيان مسئلة الاحتياط في تاخير صلوة المغرب

در تأدیه فریضه مغرب و نوافل آن از غیر ارباب اعذار مقتضی آنست
که پیش از دخول وقت مهیای نماز شده بعد از تیقن بدخول
وقت یا ظن بآن در صورت مانع از حصول یقین بلا توقف
شروع در فریضه مغرب و نوافل آن که از حضرت ابا عبدالله
علیه السلام مرویست که بحارث بن مغیره گفته که لا تدع اربع
رکعات بعد المغرب فی سفر و لا حضر و ان طلبتک الخیل و بنا بر
اجماعی که علامه طاب ثراه در منتهی المطلب ذکر کرده وقت اداء آن
قبل از سقوط حمره مغربیه است نموده نوعی نماید که در زمانی که کمتر از
ساعتست مجموع این هفت رکعت گزارده شود بلکه آنقدر وقت
بماند که ادراک دو رکعت موسع بتعقیل نیز که از حدیث ابا جعفر
علیه السلام که در فقیه مذکور است مستفاد میشود که وقت اداء آن نیز
قبل از سقوط مذکور در آن میسر شود و بتجربه ظاهر میشود که گنجایش
نه رکعت در وقت مذکور بنوع اتمام و تعجیل در تأدیه آنها و عدم
التفات بامور که از لوازم و آداب آنها باشند میسر میشود و اختیار
قصار سور و مانند آن از تخفیفات معتبره در اداء آداب فریضه مغرب
چنانکه از روایات مستفاد میشود مبنی بر ضیق وقت مذکور است و کراهیت
کلام نیز در مابین فریضه و نوافل آن چنانکه مرویست مبنی بر آنست و شیخ

بهائی

بهائی رحمه الله در مفتاح الفلاح در مابین فریضه و نوافل مذکوره سوای
تکبیرات ثلثه و تسبیح زهرا علیها السلام و گفتن الحمد لله الذی یفعل ما یشاء
و لا یفعل ما یشاء غیره و سه بار ذکر نکرده و گفته که ثم تقوم الی النافلة
و ان احببت التطویل فی التعقیب فالافضل ان تاتی بما زاد علی ذلک
بعدها ان اتسع الوقت لذلک انتهی و در بعضی روایات واقع شده
که در لیلة الجمعه قرائت سوره جمعه در فریضه مغرب مستحب است و مانند
آن از تعقیبات طویله بر تقدیر صحت سند آنها یا مبنی بر اعتبار وسعت
وقت است از جانب مبدأ آن بر طبق بعضی روایات یا مشروط است
بظن فراغ از فریضه و نوافل مذکوره با وجود اینها قبل از سقوط
شفق بنا بر رعایت زیادتی تعجیل و مساعدت طلاقت لسان چنانکه
بعضی از مکلفین بآن از دیگران ممتاز اند چه با وجود ظن بخروج وقت
مذکور بسبب اینها فوت اداء نوافل مذکوره در وقت خود با آن
تأکید که در باب ادراک آنها ماثور است موافق مسلک احتیاط
و تدبیر مابین اوقات نیست و هم چنین اعتماد بر آنچه بعضی از فقها
احتمال داده اند که وقت نوافل مغرب ممتد است با متداد وقت
فریضه هر چند که افضل مبادرت بآنست بعد از فریضه پیش از همه تعقیبات
سوای تسبیح موافق طریقه حزم نیست بلکه طریق آنست که او نسبی
از اسباب نوافل مذکوره در وقت مذکور تعجیل نماید جزم بادراک

از خروج وقت مذکور نموده و در نیت آن تردید میان ادا و قضا
کنند بقصد قربت اکتفا کنند **فصل رابع عشر**
مبدا وقت مطلق عشا بعد از مبدا وقت فریضه مغرب است بمقدار
ادای سه رکعت فریضه باتفاق فقها بر طبق روایت عبید بن زراره
از ابی جعفر علیه السلام که اذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب
والعشاء الاخرة و امثال آن چنانکه در فصل سابق گذشت و منتهای
آن ثلث لیل است موافق آنچه در کافی و غیر آن از یزید بن خلیفه
الی عبدالله ع مرویست و مشتملست برین فقره که وقت العشاء حین
یغیب الشفق الی ثلث اللیل و آنچه در استبصار از زراره
مرویست و مشتملست برین فقره که فاذا آب الشفق دخل وقت
العشاء و آخر وقت العشاء ثلث اللیل و یا نصف لیل است موافق
روایت زراره از ابی عبدالله ع در تفسیر ایه دلوک و روایت
عبید بن زراره و غیر او چنانکه در فصول سابقه گذشت و روایت
معلی بن خنیس از ابی عبدالله ع در تهذیب که آخر وقت العتمة نصف
اللیل موید اینست و یا طلوع فجر است چنانکه در روایت ابن سنان
در حکم نایم و ناسی در فصل تاسع گذشت و از جمله اوقات مذکوره
مبدا وقت اول فریضه عشا یا موافقست با مبدا وقت مطلق آن
چنانکه ظاهر بعض روایات مضبوطه در اصول معتمده است مانند روایت

از ابی عبدالله علیه السلام که صلی رسول الله صلی الله علیه و اله بالناس الظهر
والعصر حین زالت الشمس فی جماعة من غیر علة و صلی بهم المغرب والعشاء
الاخرة قبل سقوط الشفق من غیر علة فی جماعة و انما فعل ذلک رسول الله
صلی الله علیه و اله لیتسع الوقت علی امته و مانند روایت اسحق بن عمار
که سالت اباعبدالله علیه السلام نجمع بین المغرب والعشاء الاخرة فی الحضر
قبل ان یغیب الشفق من غیر علة قال لا باس و یا مطابق اول سقوط شفق است
که بنا بر تصریح روایات چنانکه گذشت عبارت از حمره مغربیه است
چنانکه مذهب شیخین و ابن ابی عقیل و سلار است بر طبق ظاهر روایت
یزید بن خلیفه و روایت زراره چنانکه گذشت و اما منتهای
وقت اول آن که نزد شیخین و ابن ابی عقیل و اتباع ایشان
چنانکه گذشت تاخیر مختار از آن روا نیست بنا بر مذهب ابن ابی
عقیل چنانکه در مختلف مذکورست ربع لیل و مستند آن معلوم نیست
و بنا بر مذهب شیخ مفید و شیخ طوسی در اکثر کتب خود ثلث لیل است
موافق روایتین مذکورتین و بعد از آن موافق طریقه جمع میان روایات
یا نصف لیل مخصوص ارباب اعذار و تا طلوع فجر مخصوص نایم و ناسی
است و روایت حلبی از ابی عبدالله ع در تهذیب العتمة الی ثلث
اللیل او الی نصف اللیل و ذلک التضییع و روایت ابن سنان که گذشت

مؤید نیست مخفی نماند که بنابر آنکه مبدأ وقت اول آن سقوط شفق باشد
زمان مقدم بر آن ملحق بوقت آخر آن خواهد چنانکه شیخ طوسی رحمه الله
در تهذیب تصریح بآن کرده است و بنابرین توجیه روایت زراره
روایت زراره و روایت اسحق بن عمار که مذکور شد مشکلست
و شیخ رحمه الله در تهذیب امثال این اخبار را دو توجیه کرده است
اول آنکه مخصوص بحال اضطرار است مثل آنکه معلوم یا مظنون کسی باشد
که بعد از سقوط شفق دیگر ادای آن میسر نیست و این چه ملایم
لفظ من غیر علة که در روایتین مذکورتین است نیست مگر آنکه
گوئیم که مراد از علة درین مقام خصوص مرض است نه همه اعذار تا نا
آنکه رخصت دخول در صلوة عشا قبل از سقوط شفق مخصوص
کسی باشد که داند که فراغ او از صلوة مذکوره بعد از سقوط شفق است
و بعضی از آن در وقت واقع میشود پس با این علم او را جایز است
شروع در آن قبل از سقوط شفق لیل در روایت اسمعیل بن
رباح از ابا عبدالله علیه السلام که اذا صلیت و انت تری انک فی وقت
و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلوة فقد اجزأت
عنک و اینوجه بر تقدیر تمام نیست و دلالت این روایت بر مطلب
باقید و انت تری انک فی وقت [illegible]

معفو نیست استاد طاب ثراه در شرح کافی بنابر اصل مستفاد از ظاهر
این دو حدیث چنانکه گذشت مبدأ وقت اول صلوة عشا را اول ربع دوم از شب
گرفته و زمان مقدم بر آن را وقت اخیر شمرده و در توجیه روایت زراره
و ترجمه فقره و انما فعل ذلک فرموده اند که جز این نیست که اینکار کرد رسول الله
تا فراخ شود وقت عصر و خفتن بر امت او بنحوی که رخصتی باشد برای امت
تا اگر در صورتی که عذری داشته باشند اینکار کنند آزرده نباشند انتهی
و نیز بنابر اصل مذکور در بیان آنچه در روایت یزید بن خلیفه مذکور است
که وقت العشا حین یغیب الشفق الی ثلث اللیل فرموده اند که منافات
نیست میان اینکه وقت فضیلت عشا داخل میشود پیش از ربع دوم
شب و میان آنچه گذشت در حدیث اول باب چهارم که وقت
اول برای عشا بعد از انقضای ربع اول شب و در حدیث سیوم باب چهارم
که وقت اول افضل از وقت دوم است مگر با عذری زیرا که اکثر مکلفین
در تقدیم عشا بر ربع دوم شب معذور میباشند چنانکه ظاهر میشود در شرح
حدیث سیزدهم این باب از روایت ابا جعفر علیه السلام است
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که لولا اشق علی امتی لاخرت العشا
الی ثلث اللیل و در ترجمه آن فرموده اند که اگر نه این میبود که مشکل
کنم کار را بر امت خود هر آینه میگذاشتم نماز خفتن را تا دو دانگ

شب انتهی و مخفی نماند که ممکنست که مراد آنحضرت ازین کلام آن باشد که اگر
برامت مشکل نمیبود بعد از فریضه مغرب و نوافل آن مشغول تعقیبات
میشدم و بعد از آن تمام آنها صلوة عشا میگزاردم بنابرآنکه حسن تأخیر
فریضه از اول وقت و صورت اشتغال بنوافل و تعقیبات است
و بدون آنها مبادرت بفریضه افضل است نه آنکه در صورت
ترک نوافل مغرب تقدیم عشا بر وقت سقوط شفق از تأخیر آن تا سقوط
شفق افضلست چه جای زیاده بر آن چنانکه از تأمل در احادیث
ماضیه ظاهر میشود پس توقیت اول عشا نیز بغیبوبه شفق مانند توقیت
ظهر است بوصول فی بقدر قدم و نحو آن که منظور از آن رعایت
امکان ادراک نوافلست و با قطع نظر از اینها مدلول حدیث نبوی
پیش ازین نیست که حکم بتأخیر عشا بجهة این مصلحت مرفوعست
پس حکم بجنس تأخیر آن با این حدیث چنانکه متبادر ببعض اذهانست
مستلزم ترجیح مرفوعست بر ثابت و حقیقت حال در مسئله از تأمل
در روایت ذریح از ابا عبدالله که در تهذیب باین عبارت مذکورست
که اتی جبرئیل علیه السلام الی رسول الله صلی الله فاعلمه مواقیت الوقت
فقال صل الفجر حین ینشق الفجر وصل الاولی اذا زالت الشمس وصل العصر
بعیدها وصل المغرب اذا سقط القرص وصل العتمة اذا غاب الشفق

بیان ضعف استنباط احسن تأخیر العشاء من اول وقتها من الحدیث المشهور النبوی

ثم اتاه

ثم اتاه من الغد فقال اسفر بالفجر فاسفر ثم اخر الظهر حتی کان الوقت الذی
صلی فیه العصر وصلی العصر بعیدها وصلی المغرب قبل سقوط الشفق وصلی العتمة
وحین ذهب ثلث اللیل ثم قال ما بین هذین الوقتین وقت و اول الوقت
افضل ظاهر میشود و مراد از اعلام مواقیت وقت در ین حدیث بیان حدود
متعلقه بوقت اول صلوات مذکوره است پس اتیان جبرئیل علیه السلام
بانحضرت در ین دو بار غیر اتیان اولست بجهة اعلام وقت اول و وقت
آخر این صلوات در چهار بار چنانکه در فصول سابقه اشاره بآن شد

فصل خامس عشر

مراد از صلوة لیل در احادیث
و عبارات فقها گاهی هشت رکعت اول است و گاهی مجموع آن تا سه
رکعت وتر که یازده رکعت میشود و گاهی جمیع سیزده رکعت یا ضمیمه
رکعتین نافله فجر موافق حدیثی است که در کافی از ابا جعفر علیه السلام
مرویست که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی من اللیل ثلث عشرة
رکعة منها الوتر و رکعتا الفجر فی السفر و الحضر و اتفاقی فقهاست که مبدأ وقت
مطلق این سیزده رکعت منتصف لیل است موافق روایت محمد بن
مسلم از ابا عبدالله علیه السلام که کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا صلی
العشاء الآخرة اوی الی فراشه لا یصلی شیئا الا بعد انتصاف اللیل
لا فی شهر رمضان ولا فی غیره پس اینکه در بعض روایات و در قول بعضی از

که وقت قیام حضرت نبوی صلی الله علیه واله بعد از مضی ثلث لیل بوده تواند
که بجهت تهیه مقدمات و ادراک مبدا سدس اول نصف اخر لیل باشد
که زمان استجابت دعوات است موافق روایت مذکوره در کافی
از عمر بن یزید که انه سمع ابا عبد الله علیه السلام ان فی اللیل لساعة ما یوافقها
عبد مسلم یصلی ویدعو الله فیها الا استجیب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله
فایة ساعة هی قال اذا مضی نصف اللیل فی السدس الاول من النصف
الباقی و رخصتی که از بعض روایات مفهوم میشود در تقدیم آن بر نصف
لیل بجهت مسافر وغیر او از اصحاب اعذار در جواز عمل بان ابن ادریس
بنا بر ضعف سند آن مضایقه کرده است اما منتهای وقت مطلق این
سیزده رکعت طلوع فجر ثانی نیست بلکه بجهت کسی که چهار رکعت از ان قبل
از طلوع فجر ثانی دریافته باشد یا الوقت بیدار شده باشد که رخصت اتمام
یا تمام آن تعجیل بعد از طلوع مذکور از روایات مفهوم میشود بشرط
ندرت و عدم اعتیاد بان اما وقت فضیلت آن نسبت بهشت
رکعت اول ان از مبدا مذکور است تا ظهور فجر اول بنا بر ظاهر الخبر
در کافی وغیر آن از حلبی از ابا عبد الله علیه السلام مرویست که ان رسول الله
صلی الله علیه واله کان اذا صلی العشاء الاخرة امر بوضوئه وهو که عند رأسه
مخمرا فیه قد مات الله ثم یقوم فیستاک ویتوضا ویصلی اربع رکعات

ثم یرقد ثم یقوم فیستاک ویتوضا ویصلی اربع رکعات ثم یرقد حتی اذا کان
فی وجه الصبح قام فاوتر ثم صلی الرکعتین چه ظاهر مراد از وجه صبح در حدیث
ظهور فجر اولست موافق روایت اسمعیل بن سعد الاشعری که سالت
ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات الوتر فقال احبها الی الفجر الاول
وسالته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی موافق روایت
مشهوره که شیخ بهائی رحمه الله در مفتاح الفلاح ذکر کرده که ان
رجلا سال امیر المؤمنین علیه السلام عن الوتر اول اللیل فلم یجبه فلما کان
بین الصبحین خرج امیر المؤمنین علیه السلام الی المسجد فنادی این
السایل عن الوتر ثلث مرات نعم ساعة الوتر هذه ثم قام علیه السلام
فاوتر لیکن الخ صاحب مختلف از سید مرتضی قدس سره نقل کرده
که اخر وقت صلوة لیل ظهور فجر اولست ممکنست که مراد او از ان وقت
فضیلت هشت رکعت اول باشد بر طبق روایت حلبی پس منافی
این روایت نباشد و در مقدمه این رساله بیان وسعت وقت ما بین
الفجرین گذشت لیکن الخ در کافی مرویست که قلت ابا عبد الله علیه السلام
ای ساعة کان رسول صلی الله علیه واله یوتر فقال علی مثل مغیب الشمس
الی صلوة المغرب و از آن بنا بر انکه در قدر زمان سابقا گذشت
مفهوم میشود که زمان گزاردن وتر تنها از حضرت نبوی صلی الله علیه واله

قریب ربع ساعت میکشده و ظاهر است که بجهت رکعتین نافلهٔ فجر نیز
با توابع آن از صحیفه و تعقیبات مشهوره زمانی معتدبه بعد از گزاردن
وتر تا طلوع فجر ثانی میباید تا صرف گزاردن مجموع آن در مابین الفجرین نیست
بلکه بنابر روایتی که در مقدمه مذکور شده دلالت داشت بر اینکه مبدا از
ظهور فجر اول موافق مبدا ثلث اخر لیل است منافی گزاردن مجموع
سیزده رکعت نیز در آن نیست پس منافی این نیز نباشد که بسیاری
از فقها تصریح کرده اند که افضل اوقات مجموع ثلث اخر لیل است
بنابر ظاهر اخر روایت اسمعیل بن سعد که گذشت بلکه منافی آن
نیز نیست که در میان قوم مشهور است که از جمله اینوقت نیز بجهت
صلوة لیل چنانکه فجر نیز دیگر بیشتر بهتر است و چون رکعتین نافله
فجر نیز از جمله صلوة لیل است چنانکه گذشت و موید آنست امثال روایت
زراره از ابا جعفر علیه السلام که سالته عن رکعتی الفجر قبل الفجر و بعد الفجر فقال
قبل الفجر انهما من صلوة اللیل و روایت احمد بن محمد که سالت الرضا علیه السلام
عن رکعتی الفجر قال احشوا بهما صلوة اللیل و وقت مقرر آن بعد از فراغ از وتر
تا طلوع فجر ثانی است و منافی اینها نیست آنچه در استبصار از محمد بن
مسلم مرویست که سالت اباجعفر علیه السلام عن اول وقت رکعتی
الفجر فقال سدس اللیل الباقی و ابن جنید رحمه الله ازین روایت

استنباط

استنباط کراهت تقدیم آن بر اینوقت کرده چه در اکثر معموره در
فصول بعد از مبدا سدس اخر تا طلوع فجر ثانی انقدر وقت که گنجایش
این دو رکعت با توابع آن داشته باشد است و ممکنست که مراد او اول
وقت مخصوص بان و مقصود ازین تحدید توسیع زمان وتر باشد که تطویل
در قنوت آن مستحب است و آنچه در بعض روایات مانند روایت
محمد بن که سمعت اباجعفر ع یقول صلی رکعتی الفجر قبل الفجر و بعده
و عنده و در روایت ابن ابی یعفور که سالت اباعبدالله ع عن رکعتی
الفجر متی اصلیهما قال قبل الفجر و معه و بعده شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب
چند توجیه کرده است یکی آنکه این رخصت مخصوص کسی باشد که ادراک
وقت قبل از آن نکرده باشد موافق رخصتی که در باب سایر اجزای
لیل در اینصورت گذشت دیگر آنکه بر طبق تقیه باشد چنانکه از حدیث ابی
بصیر مفهوم میشود که قلت لابی عبدالله علیه السلام متی اصلی رکعتی الفجر قال
فقال لی بعد طلوع الفجر قلت له ان اباجعفر علیه السلام امرنی ان اصلیهما
قبل طلوع الفجر فقال یا ابا محمد ان الشیعة اتوا ابی مسترشدین فافتاهم بمر الحق
واتونی شکاکا فافتیتهم بالتقیة دیگر آنکه مراد بفجر در روایت مذکوره
فجر اول باشد موافق روایت اسحق بن عمار بواسطه از بعض ارباب
عصمت که صل الرکعتین ما بینک و بین ان یکون الضوء حذاء راسک

فاذا کان بعد ذلک فابدأ بالفجر و بنابر توجیه اخیر و امکان حمل مطلق فجر بر فجر
اول اشکالی در آنچه در کافی از معویة بن وهب مرویست که سألت
ابا عبدالله عم عن افضل ساعات الوتر فقال الفجر اول ذلک نمیماند و جناب
مغفوری استادی طاب ثراه در شرح آن بنابر آنکه مراد بفجر صبح صادق
باشد مشار الیه ذلک را صبح [illegible] باشد مشار الیه ذلک گرفته
که حاصل معنی این باشد که فجر ثانی اول وقت صلوة صبح است پس وقت وتر
زمانیست مقارن بر آن که مزاحمت بآن نرساند و بنابر آنکه مراد از
باشد از فجر صادق کاذب لفظ اول ذلک را بدل اشتمال فجر گرفته که
حاصل معنی آن باشد که وقت وتر اول مطلق فجر است والله اعلم

فصل سادس عشر

اجماعی اهل اسلام است اینکه مبدا وقت مطلق صلوة فجر طلوع صبح صادق است
و انتهای آن طلوع شمس از افق و علامت آن بنابر استنباط جناب
مغفوری استادی طاب ثراه در شرح کافی از امثال روایات
داله بر اعتبار زوال حمره مشرقیه در تحقیق غروب شمس حدوث حمره است
در جانب مغرب و وقت اول آن در جمله وقت مذکور محدود است از
طرفین بطلوع فجر و روشنی جمیع آسمان چنانکه در روایت ابن
سنان که در فصل تاسع گذشت مذکور است که وقت الفجر حین ینشق

الفجر

الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء بعد از آن تا تحقق طلوع شمس وقت آخر
است و فیه انکه مبدا وقت اول نزد دیگری گرداند شود بهتر است
و افضل از همه آنست که شروع در آن مقارن اول طلوع صبح صادق
باشد چنانکه از روایت اسحق بن عمار قلت لابی عبدالله علیه السلام
اخبرنی عن افضل المواقیت فی صلوة الفجر قال مع طلوع الفجر ان الله
یقول ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی صلوة الفجر تشهده ملائکة
اللیل و ملائکة النهار فاذا صلی العبد صلوة الصبح مع طلوع الفجر اثبت له مرتین
تثبته ملائکة اللیل و ملائکة النهار مستفاد میشود و پس آنچه در فصل ثانی عشر
گذشت در جمله فرمانی که امیر المؤمنین علیه السلام در باب اوقات صلوات
بامرا و بلاد نوشته که صلوا بهم الغداة والرجل یعرف وجه صاحبه و امثال
آن محمول بر تعلیم آداب امامت در انتظار جمعیت ماموبین است
و سابقا تقریر شد که جمعی از مشایخ امامیه بر آنند که تاخیر صلوة صبح
از وقت اول آن بغیر و رتا یا عذری روا نیست و جمعی دیگر بر آنند
که روا است اما فضیلت ندارد و محل نزاع در مسئله جواز تاخیر مختار از وقت
اول و عدم جواز آنست و آنچه از شیخ مفید رحمه الله در مختلف مذکور است
و سابقا نقل شد که صلوة مختار در وقت آخر قضاست یا محمولست
بر مبالغه یا بمعنی که در حکم قضاست یا آنکه قول این مخصوص باو باشد

چه این حکم از هیچیک از سایر مشایخ که در عدم جواز تاخیر مذکور با او
موافقند منقول نیست بلکه خود نیز در مقنعه بخلاف این تصریح کرده است
و گفته که و لکل من الفرایض الخمس وقتان اول و آخر فالاول لمن لا عذر له
والثانی لاصحاب الاعذار ولا ینبغی لاحد ان یوخر الصلوة عن اول وقتها
و هو ذاکر لها غیر ممنوع منها فان اخر ثم اخترم فی الوقت قبل ان
یودیها کان مضیعا لها وان بقی حتی یودیها فی آخر الوقت او فیما
بین الاول والآخر عفی عن ذنبه ان شاء الله بلکه کلام شیخ طوسی
رحمه الله در تهذیب درین مقام دالست بر اینکه وجوب تادیه صلوة بر مختار
در وقت اول آن وجوب شرعی که استحقاق عقاب بر ترک آن
مترتب شود نیست بلکه وجوب عقلیست که ترک آن مستتبع لوم و عتب
و تعنیف است و بالجمله درین باب خاتمه روایت ابن سنان که و لیس لاحد
ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة موید قول اول است
و نیز مقوی آنست روایت ابا بصیر از ابا عبدالله علیه السلام که در جواب
سوال او که او سعتانه وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فرموده
است هیهات این مذهب تلک صلوة الصبیان و شیخ بهائی
رحمه الله در حبل المتین بعد از ذکر استدلال بر قول اول درین مقام
که شیخ طوسی رحمه الله در خلاف تصریح بان کرده و گفته که [illegible]

کلام علامة الشیخ البهائی علیه الرحمة

وقت

وقت صلوة الصبح للمختار الی ان یسفر الصبح وللمضطر الی طلوع الشمس و امثال
این روایات در این مقام دفع آن و لغزت قول ثانی اولا گفته
که حدیث عبید بن زراره از ابا عبدالله علیه السلام که لا یفوت
الصلوة من اراد الصلوة لا یفوت صلوة النهار حتی تغیب الشمس ولا صلوة
اللیل حتی یطلع الفجر ولا صلوة الفجر حتی تطلع الشمس نص است بر صحت
قول ثانی و این محل تعجب است چه عدم فوت صبح تا طلوع شمس که عبارت
از اجزا و سقوط قضا است منافات ندارد با اینکه مختار در تاخیر
آن از وقت اول آثم باشد اگر تصریح بعدم فوت نص بر جواز تاخیر آن
باشد تا آخر وقت مطلق آن جمیع روایات داله بر امتداد
دو وقت صلوة ظهر و عصر تا غروب و همچنین روایات داله بر امتداد
وقت مغرب و عشا تا آخر وقت مطلق آنها نص خواهد بود بر جواز
تاخیر تا آن حد خواه از مختار خواه از معذور و بطلان این دعوی ظاهر است
و لهذا خود نیز در هیچیک ازین صلوات متعرض این سخن نشده است
و ثانیا گفته که روایت علی بن یقطین که سألت ابا الحسن علیه السلام
عن الرجل لا یصلی الغداة حتی یسفر و تظهر الحمرة ولم یرکع رکعتی الفجر ایرکعهما
او یوخرهما قال یوخرهما دالست بر صحت قول ثانی باستلزام اجماع مرکب
چه هر که قائلست بامتداد آن تا ظهور حمره قائلست باینکه آخر وقت

صلوة ه

ان طلوع شمس است این نیز کمال غرابت دارد چه ظاهر است
که قول بامتداد وقت مطلق آن تا ظهور حمره یا طلوع شمس بر صحیح
منافات ندارد با آنکه مختار را تعمد در تاخیر آن از بعض حدود معینه
جایز نمی‌شمرد بدلالت مذکوره و بر تقدیر تاخیر ادای آن قبل از خروج
وقت مطلق آن مسقط قضای آن باشد و ثالثا گفته که موید این مطلب
اصبغ امیر المؤمنین علیه السلام که من ادرک من الغداة رکعة قبل
طلوع الشمس فقد ادرک الغداة تامة و روایت زراره از ابا جعفر
علیه السلام که وقت الغداة ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس و این نیز غریب
است چه ادراک غداة بعنوان مذکور با امتداد وقت مطلق
آن تا حد مذکور منافات ندارد با ثبوت اثم در تعمد تاخیر آن
تا این حد و رابعا گفته که اولی است که امثال روایت ابن سنان
ابا بصیر را بر انتهای وقت فضیلت حمل کنیم نه انتهای وقت
مختار تا جمع میان اخبار کرده باشیم و این هم نیز غریب است چه جمع
میان اخبار بر تقدیر ثانی آسانتر است از جمع میان آنها بر تقدیر
اول زیرا که بر تقدیر اول تصحیح روایت ابن سنان مثلا توجیه
فقره و لیس لاحد محتاج است بارتکاب تکلف بعیدیست بخلاف ثانی که بتکلف
درست میشود و الحمد لله اولا و آخرا هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذه الرسالة
و قد اتفق نقلها من السواد للبیاض فی اول رجب المرجب سنه ۱۰۹۵

بلغ قبالاً بقدر الوسع

